

ون

إطاعة أو كلبنة

شبه ۱۲ مکتب

۱۳۵۹



Ketabton.com





ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان موقعیکه یک عده از رؤسای هیأت های سازمان های جوانان کشورهای مختلف جهان را در قصر گلخانه پذیرفته و با آنها صحبت مینمایند

اختصار وقایع مهم

ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی ح ۱۰ د ۱۰ رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان روز ۲ میزان یکعده از رؤسای هیات های سازمانهای جوانان دموکرات کشورهای مختلف جهان را که جهت اشتراک در کنفرانس سر تاسری سازمانهای دموکراتیک جوانان افغانستان و ابراز همبستگی با افغانستان انقلابی به کابل آمده بودند، در قصر گلخانه پذیرفت، در این ملاقات نمایندگان چهل و چهار سازمان ملی از سراسر جهان و پنج سازمان بین المللی جوانان اشتراک ورزیده بودند.

نمایندگان نسل جوان جهان ماورود ببرک کارمل رابه سالون قصر گلخانه باشور و هلبله انقلابی که نمایندگی از همبستگی عمیق شان با انقلاب افغانستان میکرد، استقبال نمودند.

سومین جلسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان که مطابق به ماده (۳۸) اصول اساسی جمهوری دموکراتیک افغانستان عصر روز ۳۱ سنبله در مقر شورای انقلابی تحت ریاست ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان دایر گردیده بود باپخش سرود ملی جمهوری دموکراتیک افغانستان پایان یافت.

عنوانی ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام دوستانه از طرف جلالتهاب نیلام سنجی واردیدی رئیس جمهور هندنگامیکه

ضیاره حامل شان فضای افغانستان را عبور میکرد مخابره گردیده است. در این تلگرام جلالتهاب موصوف تمنیات نیک شانرا بخاطر صحت و سلامتی ببرک کارمل ابراز داشتند.

به جواب تلگرام تبریکه ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان به مناسبت تقرر جوزف ینکو سکی بحیث رئیس شورای وزیران جمهوری مردم پولند تلگرام امتنانیه از طرف موصوف عنوانی ببرک کارمل مواصلت نموده است.

درین تلگرام رئیس شورای وزیران جمهوری مردم پولند اظهار امید نموده که روابط دوستانه بین پولند و افغانستان بیش از پیش به نفع مردمان هر دو کشور بر پایه های برادری، همکاری مشترک و حسن تفاهم انکشاف یافته و در برزسه سیاست تشنج زدایی و صلح جهانی قوام پذیرد.

از طرف ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام تبریکه عنوانی جنرال کنعان ایران بمناسبت احراز کرسی های مقام عالی دولت فرماندانی قوای مسلح و ریاست شورای امنیت ملی جمهوری ترکیه به انقره مخابره گردیده است.

ببرک کارمل در این تلگرام تمنیات نیک شانرا بخاطر انکشاف مزید روابط عنعنوی و دوستانه بین مردم انهر دو کشور به نفع صلح جهانی ابراز داشته اند.

از طرف ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان تلگرام امتنانیه بجواب تلگرام دوستانه جلالتهاب نیلام سنجی واردیدی رئیس جمهور هندنگامیکه ضیاره حامل شان از فضای افغانستان عبور میکرد عنوانی ببرک کارمل مخابره شده بود برای جلالتهاب موصوف به دهلی مخابره گردیده است.

درین تلگرام ببرک کارمل تمنیات نیک شانرا برای سعادت جلالتهاب سنجی واردیدی و خوشی مردم هند ابراز داشته اند.

د افغانستان دخلک دده دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته سیاسی بیرو غری دگوند دمرکزی کمیته دکنترول د کمسیون رئیس او دانقلابی شورا غری دستگیر پنجشیری دمیزان په لومړی نیټه دپوه هیات په مشرې دپوه رسمی سفر اودشوروی اتحاد دگوند گوند دکنترول دخانگی دکنتی لپاره دهغه هیواد دگوند گوند دمرکزی کمیته په بلنه مسکوته لار.

د افغانستان دخلک دده دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته غری او دانقلابی شورا درلیسه هیات غری تورن جنرال عبدالقادر دکیوباد گوند گوند په بلنه دکورنی او بهرني ارتجاع پرضد دکیوباد انقلابی مقاومت دقوتونو دجوړیدو شلمی کالیزی دنمانخلو په مراسمو کی دبرخی اخیستو لپاره دمیزان په لو مړی نیټه ها وانا ته لار.

ارشیف ملی افغانستان روز ۲۹ سنبله ضمن مراسمی توسط دستگیر پنجشیری عضو

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان وعضو شورای انقلابی رسماً افتتاح گردید.

د افغانستان دده دموکراتیک جمهوریت اوشوروی اتحاد ترمینخ د افغانستان دخلک دده دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته دپولنیوزو علومودانستیتوت دودانیو جوړو لومو افه لیک دمیزان په لومړی نیټه له غرمی مخکی د افغانستان دخلک دده دموکراتیک گوند دمرکزی کمیته په مقر کی لاسلیک او سنمونه یی یوبل ته ورکړ شول.

کنگره موسس اتحادیه ای هنرمندان ج ۱۰ د ۱۰، بروز دو شنبه سی ویک سنبله ۱۳۵۹ درکابل ننداری بر گزار گردید.

درین کنگره شورای مرکزی اتحادیه ای هنرمندان ج ۱۰ افغانستان و کمسیون نظارت وکنترول اتحادیه به اتفاق آراء انتخاب گردید.

دومین پلینوم شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان ۲۹ سنبله بایبانه نوراحمدنور عضو بیروی سیاسی وعضو دارالانشای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان درمقر

اتحادیه مذکور افتتاح گردید. درین پلینوم علاوه از اعضای شورای مرکزی اتحادیه های صنفی افغانستان عبدالوکیل وزیر مالیه، دکتور حبیب منگل عضو کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، عضو شورای انقلابی و معاون ریاست تشکیلات کمیته مرکزی حزب در امور سازمانهای اجتماعی، انجنیر محمد اسمعیل دانش وزیر معادن و صنایع، برهان غیاثی منشی اول سازمان دموکراتیک جوانان و محترمه ثریا رئیس سازمان دموکراتیک زنان افغانستان نیز اشتراک ورزیده بودند.

دربین شماره

دولت مابه پیشرفت کلتور و هنر اهمیت مخصوصی را قایل بوده در نظر دارد که هر قدر تبعه جمهوری ما با سواد تر و تربیت دیده باشد هماغه قدر مدافع استوار میهن، کارمند خوب و شرکت کننده فعال امور جامعه و نمونه عبرت نسل جوان خواهد بود .

از پیام کمیته مرکزی، شورای انقلابی و حکومت ج. د. افغانستان عشوائی نخستین کنگره موسس اتحادیه هنرمندان .

شنبه ۱۲ میزان ۱۳۵۹ ، ۴ اکتوبر ۱۹۸۰

نقش هنر و هنرمند در انعکاس واقعیت های اجتماعی

جوانان ما مظهر عالی ترین شجاعت و

قهرمانی هستند .

...

سلسله گفت و شنود های اختصاصی

زوندون در میز گرد .

...

دخلاصون او آزادی غورخنگ

...

فلم هارا تیزتر و آواز هارا رساتر بلند

نمائید .

...

یک روز هم بغاظر من بمان .

...

پاتریس لوموبا .

...

آرزوی کباب خوردن .

...

شرح روی جلد :

نهی هنرمل دیکوراتور و دبیرایتر تلویزیون

جمهوری دموکراتیک افغانستان .

...

شرح پشتی چهارم ؛ تابلوی مسوچی -

اثر هنرمل .

توجه دولت انقلابی ما را بخود معطوف داشته است بنابراین دولت انقلابی ما بغاظر احیاء و بارور ساختن هر چه بیشتر فرهنگ و کلتور کشور بخصوص به منظور رشد و شکوفائی استعداد های هنری خلاق و بسیج هنرمندان بجهت یکی از گروپ های روشنفکران در جهت خدمت بهتر و موثر تر برای اکثریت زحمکشان و همچنان به خاطر بهبود زندگی هنرمندان مادست به یک ابتکار خلاق و انسانی زدو برای اولین بار در تاریخ کشور عزیز ما کنگره موسس اتحادیه هنرمندان تشکیل گردید که یک عدد زیاد از هنرمندان کشور به نمایندگی از هزاران هنرمند اشتراک ورزیده اساس اتحادیه شانرا گذاشتند با تشکیل این اتحادیه زمینه خدمت بهتر هنری برای هنرمندان ما مساعد گردیده و شرایط بهبود زندگی آنها میسر میگردد . از طریق این اتحادیه است که هنرمندان ما میتوانند آثار خلاق و بهتر جهت انعکاس واقعیت ها بغاظر خدمت به مردم و انقلاب بوجود آورند . استعداد های جدید هنری تبارز نموده رشد نمائید و شکوفان گردد به همین ترتیب اتحادیه زمینه دید و بازدید هنرمندان ما را با هنرمندان کشور های مختلف مساعد خواهد ساخت تا بتوانند از تجارب هنری یکدیگر استفاده نمایند و بالاخره اتحادیه بغاظر تشویق هنرمندان نمایشگاه های آثار هنری را تدویر نموده و جوایز هنری را به آثار بگرو فوق العاده خواهد داد که این عمل خود در رشد و شکوفائی استعداد های هنری تاثیر مثبت خواهد داشت .

ما یقین کامل داریم که مقام هنرمندان در جمهوری دموکراتیک افغانستان بزرگ و قابل احترام بوده و تشکیل اتحادیه هنرمندان گام بزرگی است در جهت بسیج نمودن هنرمندان به نایاب همکاران طرف اعتماد حزب و دولت در یک جبهه وسیع ملی بدر وطن بغاظر تبلیغ اهداف والای انقلاب و انشای دشمنان انقلاب! به پیش در راه بسیج هنرمندان وطنپرست در راه دفاع از دست آوردهای انقلاب شکوهمند ثورا!

فصلشکرگاه در بست، میناره های غزنی مسجد هرات - مقبره گوهرشاد مسجد و مقبره خواجه ابونصر پارسا در بلخ - میناتوروی بیزاد در هرات و آثار طلائی در شیرخان و مجسمه بودا در بامیان این ادعای ما را صدمه میگذارد با وجود همه این آثار غنی فرهنگی و هنری که داریم باز هم دیده میشود که هنردریک مقطع خاص زمانی انکشاف نکرده و به رکود مواجه گردیده است .

البته علت آن واضح و روشن است زیرا هنر بجهت یک پدیده روئایی در جوامع طبقاتی شکل طبقاتی بخود گرفته و در گذشته در خدمت طبقه حاکم و خواست و میل و در انحصار دسته اریستوکرات محدود و فرهنگ دوستان ثروتمند قرار داشته است و هنرمندی و آثار هنری یکیه برای زحمتکشان و اکثریت توده های محروم بوده باشد نه تنها مورد تشویق و حمایت دولت های گذشته قرار نرفته بلکه اصلا سرکوب گردیده و شکست خورده است . هنرمندان واقعی و مردمی ما هم از نقاشان ، رسامان ، میناتوران، آرتیستان معماران ، موسیقی دانان ، ممثلین و کار کتان تیار فرصت آنرا نیافتند که بتوانند آثار خلاق و براننده هنری را به نفع زحمتکشان و توده های میلیونی جامعه شان ابداع و تخلیق نمایند اگر احوال هم به ندرت زمینه یافته است در اثر عدم حمایت و تشویق و تهدید و فشار مقامات حاکمه نه تنها رشد و تکامل نکرده است بلکه سرکوب و نابود گردیده است و هنرمندان مردمی مادر مهنهای فقر و غربت و مشکلات اقتصادی زندگی بسر برده و استعداد های شان را کد مائده است .

خوشبختانه با پیروزی انقلاب ثور بخصوص مرحله نوین تکاملی آن که در همه شئون حیات اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی مردم زحمتکش ما تغییرات و تحولات شگرف رونما گردیده است مسئله فرهنگ و کلتور که پدیده های هنری نیز شامل آن میشود از نظر بدورنمانده در

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که هنر لازمه زندگی بشر بوده با آغاز زندگی اجتماعی بوجود آمده و به موازات تکامل زندگی اجتماعی تغییر و تکامل نموده است اگر بگوئیم که بشر اولی یک هنرمند بوده است جای تعجب نیست زیرا همه کار و فعالیت اجتماعی انسانهای ابتدایی بغاظر ایجاد زندگی بهتر، هنرمندانه بوده است این ادعای ما را آثار و علائم مکشوفه باستانی بوضاحت نشان میدهد رسامی و نقاشی دیوار مغاره ها که در آن نقش حیوانات وحشی و انسانها را با تیرو کمان نشان میدهد و یا اینکه بشر ابتدایی بغاظر سکار حیوانات سنگها را صیقل داده و بشکل تیرو تیرو غیره در می آوردند خود باز گو کننده هنر بشر ابتدایی می باشد بنابراین گفته میتوانیم هنر بهترین وسیله جهت بیان واقعیت ها و گوشه های مختلف زندگی بوده هنرمند با هنر خود در جهت انعکاس واقعیت ها و تاثیر کردن بر افکار ، اراده و احساس مردم و در نتیجه در تغییر سیمای زندگی و بالاخره غنا بخشیدن به فرهنگ و کلتور جوامع نقش تعیین کننده و انکار ناپذیر دارد . اگر تاریخ فرهنگ و کلتور گذشته کشور

خود را مطالعه کنیم می بینیم که سرزمین باستانی افغانستان دارای فرهنگ پر مایه و کلتور غنی و درخشانی است که همه آن محصول هنر و هنرمندان گذشته ما بوده است ، آثار مکشوفه دوره کوشانی که بخش عظیم تاریخ باستانی ما را در بر میگیرد معرف هنر والای مجسمه سازی معماری و نقاشی هنرمندان گذشته ما بسوده و در تارک تاریخ کشور ما درخشد آثار هنری گذشته ما که زیباترین صنعت مجسمه سازی معماری و میناتوروی را معرفی می نماید بزرگترین و عمده ترین الفخارات فرهنگی و کلتوری تاریخ کشور باستانی ما را تشکیل میدهد آثار هنری

آنگار

جوانان مامظهر عالی ترین شجاعت

وقهرمانی هستند

در کشور باستانی و مرد خیز ما در طول تاریخ وطن پرستان و آزادیخواهان متناسب به دورک شان و فهم زمان خویش در راه تحول جامعه و بهروزی مردم عمل نموده اند ولی چنانکه همه می دانیم در جهان قبل از پیروزی اولین انقلاب مترقی و کارگری یعنی انقلاب کبیر اکتوبر ۱۹۱۷ و در افغانستان قبل از پیروزی انقلاب شکوهمند نور ۱۳۵۷ همه مساعی و سرافشانی وطن پرستان و تحول طلبان به نتیجه قطعی یعنی رهایی کامل زحمتکشان و مردمان نماند. انقلاب کبیر اکتوبر به ما به رهکسا و مومس انقلاب پرولتری، اولین جامعه ایرا ایجاد نمود که قدرت حاکمه بدست زحمتکشان افتاده و ازین قدرت برای بهروزی و بهزیستی آنها استفاده شده و می شود.

مردم افغانستان بعد از بدست آوردن استقلال سیاسی خویش به سال ۱۹۱۹ ع. تحت رهبری رهبران ملی و وطن پرست خویش پیوسته علیه نظام های استبدادی سلطنت های قرون وسطایی رزمیده اند ولی متأسفانه نسبت نداشتن پیش آهنگ رزمنده و متشکل و نداشتن تاکتیک و ستراتیژی علمی و مترقی این کوشش ها به نتیجه قطعی نمی رسید. تنها سال ۱۳۴۴ است که با تشکیل حزب دموکراتیک خلق افغانستان دورنمای نجات کامل مردم و کشور از جنگال ظلم، فساد و بدبختی متجلی شد.

انقلابیون مدبر و وطن پرست قبل از تاسیس حزب پیوسته و بشکل خستگی ناپذیر در صدد تشکیل و تجمع جوانان آگاه و وطن پرست برآمدند و آنها را در صفوف حزب قهرمان و نجات بخش یعنی حزب دموکراتیک خلق افغانستان متشکل ساخته و به تیوری علمی و جهان بینی انقلابی مجرب ساخته و در خدمت مردم و نجات آنها قرار میدادند. لذا این جوانان رزمنده و آگاه و انقلابی بودند که بحث رکن مهم حزب دموکراتیک خلق افغانستان پروسه تکامل انقلابی جامعه و کشور ما را عملاً تسریع می کردند درین خلق می رفتند از خلق می آموختند به خلق می آموختند. دشمنان و دوستان شانرا به آنها معرفی می کردند و راه واقعی نجات شانرا عملاً به آنها نشان می دادند. که بالاخره این رزم ها، این آموزش ها و این عرق ریزی ها سبب شد تا خلق قهرمان افغانستان تحت رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان و به باهمردی جوانان دلیر و وطن پرست انقلاب بیروزمند تور راه بیروزی برسانند، چه جان هاییکه درین راه فدا شدند چه انسانهاییکه درین راه شکنجه ها ندیدند و چونانکه قربانی راه ترقی راه تحول، بهروزی و نجات مردم شدند.

بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان خطاب به مضمولین کنفرانس سرتاسری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که در آن هیات های سازمان های دموکرات جهان نیز شرکت داشتند از جوانان قهرمان و انقلابی افغانستان و جهان که جان های خود را درین راه انسانی فدا کرده اند، چنین گفتند: «نخست از همه به خاطر ملیون ها پیش آهنگ جوانان بشریت مترقی و زحمتکش که برای صلح، آزادی، استقلال و ترقی اجتماعی و در آخرین تحلیل برای سعادت جاویدان بشریت جان های عزیز خود را قربان کرده اند به احترام این پیش آهنگان قهرمان، این شهیدان عظیم الشان به احترام ایستاده شوید و چند لحظه سکوت کنید...»

برای سپاس به این جوانان لحظه سکوت کافی نیست سپاس جاویدان به این پیش آهنگان به این جوانان سر سیرده که در راه مبارزات طبقاتی و در راه طرد دشمنان سعادت بشریت جان های خود را بی امان، شجاعانه، دلیرانه و قهرمانانه قربان کردند، ما تنها سکوت نمی کنیم بلکه به چنین پیش آهنگان جوانی که در راه سعادت بشریت جان های خود را قربان کرده اند جاودانه افتخار می کنیم...»

آری ارج فراوان و افتخار بی پایان به آن جوانانیکه آگاهانه و قهرمانانه سر های خویش را در راه نجات واقعی انسان گذاشتند و راه فلاح و رستگاری زحمتکشان را باز کردند.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان در پهلوی آنکه با ارتجاع سلطنتی و فئودالیزم پنجه نرم می کرد پیوسته در صدد تجمع، تشکل و تجبیز نیروی برتوان و جوان کشور با ایدئالوژی دوران ساز عصر ما نیز بود سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که تشکل کننده جوانان آگاه و وطن پرست کشور می باشد در عین حال نیروی ذخیره و آموزش دهنده اعضای آینده حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز می باشد سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان که در زمان تسلط امین جاسوس و ضربه های هولناکی را مانند دیگر هموطنان آگاه و وطن پرست ما متحمل شده است اینک پس از پیروزی خیزش ظفرمند ۶ جدی همانطوریکه حزب دموکراتیک خلق افغانستان و انقلاب ملی و دموکراتیک نور براه اصولی و انقلابی اصیل مسیر درست و اصولی خویش را می بیند، جان تازه یافته است و نیروی زرمندگی و آگاهی انقلابی این سازمان رزمنده تکامل قابل ملاحظه کسب کرده و وظایف خویش را با امانت داری و روحیه انقلابی در قبال حزب و مردم و وطن ایفاء می دارد.

کنفرانس سرتاسری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان در زمره سایر کار های انقلابی و سازمان دهنده این سازمان بوده که با بیانیه پرشور، انقلابی و علمی بیرک کارمل بتاريخ دوم میزان در تالار اسلامخانه مقر شورای انقلابی افتتاح گردید. اهمیت تاریخی و عظیم این کنفرانس در آن است که در آن هیات های نمایندگی تعداد زیاد از کشور ها و سازمان های دموکرات اشتراک ورزیده و ضمن بیانات و مفاهیم خویش همبستگی کامل و قاطع خود را با انقلاب شکوهمند نور بخصوص مرحله دوم تکاملی آن از صمیم قلب اظهار داشتند.

اینک که از پیروزی مرحله دوم و تکاملی انقلاب نور نه ماه می گذرد و دولت انقلابی ماقدم های بلند و استواری را در راه شکوفایی و دموکراتیزه کردن حیات مردم ما برداشته است سهم جوانان و بخصوص اعضای رزمنده و بیکار جوی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان در این امر بزرگ مشهود است. جوانان وطن پرست ما در راه تحقق و تطبیق آرمان های والا و نجات بخش انقلاب با جدو جهد فراوان مساعی بخرج می دهند با عشق و شور و شوق بی پایان به وطن، انقلاب و مردم خویش خدمت می نمایند. بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان ضمن بیانیه افتتاحیه شان در کنفرانس سرتاسری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان در مورد نقش جوانان و سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان چنین فرمودند: «..... آنان با شجاعت و قهرمانی به پیش می روند و مقدر عالی ترین شجاعت و قهرمانی ها هستند و در آینده نیز می باشند. رفقای ارشد شما مطمئن هستند ایمان راسخ دارند که صفوف ایمن قهرمانان و وطن پرستان جوان ما روز تباروز افزایش میابد. حزب ما در جوانان پیشرو خود نیروی رزمنده انقلاب و ذخیره پایان ناپذیر و مطمئن تکمیل صفوف خویش را به روشنی و افتخار می بیند...»

در جهان امروزی همانطوریکه جوانان تحول طلب، وطن پرست، انقلابی و مترقی در یک صف واحد و مستحکم علیه ارتجاع، امپریالیزم صبیونیزم و غیره می جنگند امپریالیزم و متعین آن نیز بادام های بولموند در صدد گمراه ساختن و انقیاد جوانان کشور های مختلف بخصوص جوانان کشور های عقب نگه داشته شده می باشند لذا وظیفه نخست خطیر و مهم جوانان بیکار جوی و مصمم جهان است تا با همه نیروها و همه مهارت و رزمندگی علیه این فعالیت های شیطانی و ردیالانه دشمن شماره یک مردمان آزاده جهان یعنی امپریالیزم و یاران هم دست او بی امان مبارزه نمایند. ارتجاع سیاه بین المللی امپریالیزم بین المللی و در قسم اول امپریالیزم انسان دشمن امریکا، در اتحاد و زود بند با هر قدرترین و فتنه گر ترین نیرو های دنیا یعنی شوونیسم و لوتاریست چینایی که جز توسعه طلبی و جنگ افروزی وظیفه ای ندارد یک صف نامقدس را علیه مردمان آزادی خواه و زحمتکش جهان تشکیل داده است امپریالیزم، استعمار کهن و نوین، رسیزم و نیوفاسیسم، صبیونیزم و رژیم های چون رژیم سادات در مصر نظامیگران پاکستان و رژیم پنوجت در جلی درین راه با پلان های شوم امپریالیزم یا تکی صمیمانه همکاری می نمایند لذا بر جوانان کلیه کشور های جهان منجمله جوانان رزمنده افغانستان و در پیشا

پیش آنها سازمان های دموکراتیک جوانان وظیفه دارند تا با استحکام بخشیدن و نیرومندتر ساختن صفوف خود این پلان های ضد انسانی و منحرف کننده و تغذیر کننده آنها یعنی امپریالیزم و یارانش را نقش بر آب سازند. در عصر کنونی و در زمان ماکه راهی جز مبارزه بر ضد نیرو های ارتجاع و جنگ و تجاوز و فتنه انگیز وجود ندارد سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان رسالت تاریخی دارد تا جوانان هموطن خویش را صمیمانه از حقایق پیرامون شان، کشورشان و جهان مطلع ساخته و آنها را در راه حق و عدالت راه مبارزه و بیکار علیه تاریکی ها، رهنمون شوند و بی جهت بودن، واهی بودن، فریبنده بودن و هدر بودن نقشه های ارتجاع و امپریالیزم را که جز فریب و گمراه ساختن جوانان چیزی دیگری نیست علما و عملا رسوا و خشتی سازند لذا جوانان مادر عصر ما به غیر از سیاست حزب طبقه کارگر دیگر کدام به اصطلاح سیاست خاص جوانان را نمی توانند پیروی کنند.

سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان هکذا باید در وظایف تنویری و توضیحی خویش در قبال سیاست حزب، سیاست دولت و اهداف مرحله ملی و دموکراتیک انقلاب جدا متوجه باشند و بخصوص در میان روشنفکران محصل و معلم این وظیفه خطیر را فراموش نکنند چه همانطوریکه روشن است ضد انقلاب و دشمنان ایدئالوژیک مادر کمین اند و از اندکترین مجرا برای پروپاگند و دیماگوزی مردم بخصوص نسل بالنده و جوان کشور استفاده می نمایند. اعضای رزمنده سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان هکذا وظیفه دارد تا بشکل بسیار صمیمانه، رفیقانه و دوستانه در قلب هر جوان کشور جا بگیرند و آنها را برای خدمت بوطن، خدمت به مردم و فداکاری و سر بازی در راه انقلاب تشویق و ترغیب نمایند البته این کار یست که باید همه اعضای سازمان بشکل مبتکرانه و شجاعانه و خستگی ناپذیر به پیش ببرند، چنانچه بیرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دموکراتیک افغانستان خطاب به حاضرین در جلسه افتتاحیه کنفرانس سرتاسری سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان فرمودند: «..... وظیفه شماست که حتی یک فرد جوان را نیز از نظر دور ندارید و به خاطر جلب عقول و قلوب همه جوانان شب و روز با عشق فروزان مبارزه کنید و سعی نمایید که آنان نه به شیوه جبر و تهدید که شیوه سابق بود بلکه داوطلبانه و آگاهانه با عشق فروزان وطن پرستانه در پروسه تحولات بزرگ ملی و دموکراتیک کشور با ما متحد و هم رزم شوند این کار را باید کمیته های سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان مبتکرانه، شجاعانه و به مقیاس وسیع و بدون خوف از مشکلات و دشواری ها به پیش ببرند...» امروز که حزب دموکراتیک خلق افغانستان، مردم افغانستان و دولت دموکراتیک و ملی ما وظایف بس خطیری را به عهده نسل جوان و بخصوص پیش آهنگ آگاه و قهرمان آنان یعنی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان گذاشته اند باید آنها را بدانند که مسوولیت اجرای این وظایف نیز خیلی خطیر و مهم است و آنرا باید با حسن صورت و بشکل انقلابی انجام بدهند و در نتیجه سر بلند و پر افتخار در ساختمان جامعه نوین سهم خود را ادا کنند.

امروز که همه نیروهای اهریمنی و ضد انقلابی جهان و منطقه در یک جبهه مشترک و کثیف علیه



50

سلسله گفت و شنودها و نشست های انحصاری ژوندون در زیر ذره بین

سیاسی و اجتماعی ، فرهنگ و هنر ، نوجوانان ، جوانان و خانواده ها

در زیر ذره بین نقد و انتقاد
زیر نظر گروه مشورتی ژوندون

یک بررسی همه جانبه از علل بروز اختلا ف میان :

عروس ها و خشوها ، زنان و شوهران جوانان و سالمندان

- میز گرد ژوندون به اشتراك :
- ۱- داود پنجشیری معاون پوهنځی حقوق و علوم سیاسي پوهنتون کابل
 - ۲- دکتور محمد آصف زهین استاد پوهنځی حقوق و علوم سیاسي پوهنتون کابل
 - ۳- پوهاند محمد امین استاد پوهنځی تعلیم و تربیه پوهنتون کابل
 - ۴- پوهندوی رفیه سلطانه استاد پوهنځی تعلیم و تربیه پوهنتون کابل
 - ۵- میر ناصر الدین کلیم قاضی در محکمه فامیلی
 - ۶- نجمه منشی زاده قاضی در محکمه فامیلی
 - ۷- لینا پولنمل معاون تدریسی لیسه عالی سوریا
 - ۸- عبدالحق واله امر شعبه ترجمه ملل متحد
 - ۹- حلیم تنویر دایرکتر پروگرام تلویزیونی زن و جامعه
 - ۱۰- انیسه اریب معلم در مبارزه بابت سواد
 - ۱۱- سیما راتین انوری پرودیو سر پروگرام تلویزیونی زن و جامعه
 - ۱۲- میلحه صادقی معلم مکتب لامه شپید
- و تعدادی از اعضای گروه مشورتی ژوندون در هتل انتر کانتیننتال کابل دایر شده بود .

اساساً ما میل در بطن خود دارای یک ار کا نیز ا سیون و سازمان خاص است ، ساز ما نی که از شوهر ، خانم ، فرزند ن و دیگر کسان نی که آنرا در احاطه دارند تشکیل میگردد ، و در این سازمان اگر نوع روابط به گونه یی باشد که یک نفر مصروف تامین نعم مادی دیگر افراد باشد جریان تاریخ و حقیقت علمی ثابت ساخته است که نوعی حاکمیت و محکومیت در بطن چنین فامیلی به وجود میاید ، چنانچه دیده شده در دوره بسیار دراز مدت مادر سالاری تمام نعم مادی به وسیله زن تهیه میشده است و همین موضوع حا کمیت زن و زن سالاری را تثبیت کرده است .

به این ترتیب در جوامعی که پرستیز و مقام زن نسبت عدم قدرت تهیه نعم مادی پائین است خود به خود اختلا فات خانوادگی نیز وجود دارد و یا در یک سطح کلی پدر سالاری در آن رشد میکند و یا در سطح پائین تر شوهر سالاری در آن به وجود میاید و به این گونه است که می بینیم عامل **التصالح** عا **ملی** **عنا** **صنی** و تعیین کنند در روابط خانوادگی و به وجود آمدن و یا نیامدن زمینه های سازگاری در سا زمان

ما میل میگردد . در پاسخ به این پرسش که چگونه می توانیم جلوگیر اختلا فات خانوادگی شویم بر مبنای نحوه فضاوت بالا باید رشد ذهنی را برای زن در جامعه خود به وجود آوریم باید زمینه های **کار و تحصیل** را برای زن تامین کنیم تا این زمینه ها انگیزه های حسن تفاهم را در خانواده مستحکم سازند .

از این تغییر کیفی زیر بنا یی که بگذریم تعدادی از علما سلسله متود هایی رو بنایی را هم برای از میان برداشتن مشاجرات خانوادگی پیشنهاد می کنند که شامل ریفورم ها ، وضع مقرره ها و از این مانند میباشد ، اما عمل کمتر پیاده شده میتواند و موثر-

یت چندان در بهبود نا بسا مانی ها ندارد . در ارتباط به همین موضوع در زمینه بروز اختلا فات میان جوانان و سالمندان میگوئیم که این نوع اختلا ف نضست متکی بر یک اصل فلسفی است و آن اینکه زمان در تحول و حرکت است و هر فرد آگاه و نا آگاه زیر تاثیر شرایط خاص اقلیمی و محیطی زمان خود قرار دارد ، به ایسن ترتیب است

يك نامه سرگشاده عنوانی این صفحات

سالمندان که در شرایط زمانی جداگانه تربیت شده اند و آموزش دیده اند نمیتوانند خود با شرایط زمان فرزند خود که دگرگونی های فراوان دارد تطابق دهند و در نتیجه اختلافاً بی میان دو نسل بروز میکنند که ناشی از دو عامل است، عامل اولی این که سالمند می خواهد با حسن نیت تجارب خود را در شیون مختلف زندگی به جوان انتقال دهد و این تجارب به وسیله جوان به کار گرفته شود مثلاً سالمند در جوانی اعتیاد به سگرت داشته و اصرار آن را نیز دیده است و اکنون برای اینکه جوان خانواده از این ضررها دور بماند میگوید او را از استعمال دخانیات منصرف سازد، دوم عامل روانی است که شخص سالمند آرزو ها و خواست های در جوانی داشته است که بر آورده نگشته و در نتیجه تراکم این خواست های بر نیامده به وی تولید عقده کرده و اکنون نیز اکثر بکن ها و تکن های دستوری سالمند به جوان تا آگاهانه از همین عقده ها ناشی میگردد که در جای خود با تفصیل بیشتر روی این گونه پیچیدگی های روانی و تأثیرات آن در شخصیت شخص و نحوه برخوردش با دیگران به وسیله پوهاند امین صحبت خواهد شد.

داود پنجمینیری:

نخست و نلیفه خود میدانم از هفتگی نامه وزین وبا ارزش ژوندون که ابتکار طرح چنین موضوع مهم را فراهم آورده است و در این گرد هم آیی این مجال را میسر ساخته است تا یکی از مسایل عمده خانوادگی به بررسی و انگیزه یا بی گرفته شود سپس خود را تقدیم داریم و کارکنان آنرا در پیشبرد چنین کارهایی ارزشمند موافق تر بخواهیم.

در چند امروز به نظر من پیش از هر چیز باید پرا بلم هارا دو زمینه مورد بحث تصنیف کنیم، به این ترتیب که پیش از طرح چگونگی اختلافاً میان دو نسل جوان و سالمند، موضوع کشیدگی میان زن و شوهر به عنوان دور کن ازدواج به طرح آید در بخش دوم صحبت مووضوع اختلافات جوانان و کهن سالان و بعد از آن انگیزه های سازگاری عروس ها و خشو ها به بررسی گرفته شود.

عما نگو نه که پوهاند امین و دکتر زمین اشاره فرمودند در این حقیقت جای کمترین شکی موجود نیست که مسایل زندگی خانوادگی یکی از بضر نچ ترین و دشوار ترین مسایل زندگی اجتماعی است به دلیل اینکه خانواده به مایه هست اساسی اجتماع است، به همین جهت به عنوان اصول و پر نسیب های رهنمود، بیوسته زمانی که یک فوراً ما سیون معین در یک سطح معین تکامل قرار گرفته، به عنوان فرورت، حقوق و قانون در زمینه ها مداخله کرده و به منظور تنظیم مسایل ابتکارات و تشبیهات خود را به خرج داده است. به همین جهت در تصنیف اصول که از نظر حقوق بر مبنای نظرات لیبرالیستی صورت میگیرد، حقوق به دو بخش حقوق عامه و حقوق خصوصی تقسیم میشود و بخش حقوق خصوصی در پهلوی سایر شاخه ها روابط با میل را نیز تنظیم میکند.

در جوامع مدنی بنا بر نیاز مندی ها بی که مطرح میباشد قوانین و مقرراتی خاص برای تنظیم روابط با اعضای خانواده و از لفظاً ورق بزنید

نامه سرگشاده بی که هفته گذشته در صفحات نخست های اختصاصی ژوندون در میزگرد به ارتباط جدل پیرامون مسایل خانوادگی به نشر رسید و در آن خشو های عقده مند عروس های جوان رابه جواب ملا مت بسته بودند، حاوی مطالبی بود که از خود خواهی، خود بینی و خویشتن دوستی نویسنده نامه یعنی خشو ما به میگردت برای اینکه واقعیت ها از چشم تیزبین خواننده آگاه وزین نامه ژوندون پنهان نماند اینک مطالبی در زمینه مسایل خانوادگی و به ارتباط ناسازگاری های دائمی عروس و خشو به نگارش میاید تا جوابی قناعت بخشی باشد برای گروهی که با دروغ بافی مسی خواهند حقایق را وارونه جلوه دهند و از آب گل آلود به نفع خود ماهی گیرند. ما عروس ها متمنی ایم این نامه را که به مشوره بیش از صد عروس جوان به نوشت آمده است در آن گرامی مجله نشر شود با عرض سپاس و حرمت فراوان به گردانندگان این جدل های آموزنده شادبا شید.

نمی خواهیم فلم را دشمنانه به دست گیریم و باهدف قبلی کوبیدن و مسخ کردن واقعیت ها نوشته را آغاز کنیم و به فرجام رسانیم و هرگز قصد نداریم همه ی خشو هارا و مادر شوهرها رابه یک چشم بنگریم و همه را بیاد ملامت گیریم و به جواب اتهام بنسیم - چرا که ما اعتقاد داریم در هر گروهی و در میان هر جمعی هم خوب میتوان یافت و هم بد. خوب ها و بد های که هر کدام محصول شرایط و ضوابط خاصی می باشند که زیر تاثیر آن پرورش یافته اند. خشو های محترم در اتهام نامه خود علیه عروس ها و در نخست سخن یاد آور شده اند که چون مادر اندو هیچ مادری جز شادگامی فروزندش را نمی خواهد در مشاجرات خانوادگی که ناگزیر موجب اذیت فرزند شان میگردد گناهی ندارند و این عروس هاند که همیشه ناسازگاری را فراهم می آورند و این جزو گردان واقعیت چیزی نیست.

خشو های محترم اجازه دهید از شما پرسیم شما که آرزو دارید نو عروس جوان شما به سان دختر تان به شما احترام گذارد و حق بزرگی تان در خانواده محفوظ بماند خود چقدر در نقش یک مادر صمیمی و مهربان و در نقش یک مربی و رهنمای نیک اندیش نقش خود را به ایفاء گرفته اید شما که می بینید پسر تان بعد از ازدواج بیشتر محبت و مهر خود را به همسرش ابراز میدارد و در تقسیم محبت موازنه بهم می خورد به عروس تان کینه میورزید، او را دزد محبت تلقی می کنید و مذبحخانه تلاش میورزید بپس گویی ها و غیبت ها و وارد آوردن دها اتهام به او شاید پسر تان را وادارید که مارا برده شما سازد.

شما خشو ها آرزو دارید عروس شما عروسک کوچکی شما باشد به میل شما سخن گوید، به میل شما سکوت کند، به اراده شما بخشود و بخوابد و به اراده شما بماند یا برود، وقتی لباس می پوشد زوق و سلیقه پنجاه سال پیش را که شمارا خوش آیند است در نظر بگیرد، در مهمانی رفتن و مهمانی دادن و بادوستان یکجا بودن آداب مورد بستن رابه کار گیرد شمارا خوش آید و عروس آید مال

شما باشد و مگر نه اگرخواست در زندگی خود باشوهرش و احیاناً فرزند و یا فرزندانش آزادی نسبی داشته باشد و با حفظ پرنسیب های خانوادگی خواست خود و تمایلات خود را احترام گذارد و بر مبنای آن کار کند و سعادت دلخواه شوهرش یعنی فرزند شمارا تامین کند بداست و گناهکار است.

شما خشو های عزیز به خود اجازه میدید در مشاجرات و بگویمو هایی که گاه و بیگاه میان هر زن و شوهری به وجود میاید و اگر دیگران مداخله نکنند زود حل می گردد و آشتی جای قبر رامی گیرد، مداخله کنید، بی آنکه بدانید حق با کیست و شما چقدر حق دارید که در مشاجرات شرکت کنید از فرزندتان یعنی شوهرم دفاع می کنید، به عروس تان بدویراه میگویند، نادانسته او را مقصر می شمارید و عروس های دیگر رابه رخ او می کشید و از یک مشاجره کوچک حادته بزرگی می آفرینید که تا هفته ها جز قبر و اشک و جنگ در آن خانه چیزی نبینید.

شما با تمام قوا و تلاش خود می کوشید شوهرم را وادارید که برای همیشه باشما و پدرش در یک خانه وزیر یک سقف زندگی کند تا سالار منشی شما در قدرت خود باقی بماند و پایه های حکومت شما سست نگردد و آنگاه که من یعنی عروس خانواده به خاطر حق مسلم خود کوشید تا سر پناه گرای، گروهی و یا شخصی جداگانه بی داشته باشد و با شوهرش آنطور که خود می خواهد زندگی کند فوراً جیبه می گیرید و با تظاهر به اینکه نمی توانید دوری جگر گوشه تان را تحمل کنید اشک تمساح میریزید و آنقدر زیر گوش شوهرم نجوا می کنید تا به اوبقیولانید که در همان خانه وزیر اراده شما زندگی کند و اگر قبول نکرد عروس را بیاد انتقاد می گیرید و می کوشید دمار از روزگارش در آورید.

آری شما خشو ها که در تمام دوران زندگی خود زیر ضوابط شوهرسالاری زندگی کرده اید و در همه ی موارد شما محکوم بوده اید و شوهرتان حاکم و شوهر تان خواسته است و شما انجام داده اید، اینک که می بینید عصر ما عصر تساوی حقوق زن و مرد است و شوهر نمی تواند در خود تگری و خود خواهی غرق باشد و حقوق همسر خود را محترم نشمارد همه ی عقده های ناشی از خواست های بر نیامده تان تبارز می کند و چون خود نمی توانید با ضوابط دورانی که از آن ماجران هاست خود را سازگار سازید گزدم گونه نیش میزنید و باسم براکتی و مسموم ساختن روابط اعضای خانواده با هم می کوشید به فرزند تان هم یاد دهید که سالار باشد و حاکم باشد و زن خود را برده و کنیز رختشوی خود انگارد و با او آن گندگه شوهر شما باشما نه خشوی عزیز - زن امروز که مانند مرد کار می کند و تیم غایب خانوادها گمایی می کند به خود حق میدهد که در تمام مسایل خانه باشوهر نظر دهد و نظرگیری داشته باشد و زسوی دیگر عروس شما که مانند پسر تان هست ساعت تمام به خاطر رفاه خانواده در بیرون از خانه جان می کند و کار می کند حق دارد که از شوهر خود یعنی فرزند شما متوقع باشد که در خانه و امور منزل او را یاری دهد و این را نباید شما تبلی به حساب آورید

طریق رهنمود هایی که به وسیله حقوقدانان به طرح میاید وضع میگرددو به تطبیق گذاشته میشود اما با توجه به اینکه انسان خود به عنوان پیچیده ترین پدیده بیولوژیکی و فیزیکی یو لوژیکی به شناخت آمده است به صورت قطع هرگز نمیتوان حکم کرد که آنچه به عنوان نا ساز گاری در خانواده و در شرایط کاملاً متفاوت اقتصادی به وجود میاید با این نسخه ها حتمی و کلی علاج پذیر باشند .

تجارب تاریخی بشریت از آغاز زندگی بدوی تا عالی ترین شرایط اقتصادی واجتماعی موید این نکته است که ناسازگاری های خانوادگی به عنوان پرابلم های به درجات زیاد یا کم در سطح فامیل دیده شده است اما این به آن معنی نمیباشد که بشریت علاقمند به ترقی و آزادی از تلاش در راه زدودن این پرابلم ها شانه خالی کند .

از نظر من باآنکه بایک دید کلی و بر مبنای پرنسیپ، علت العلل ناسازگاری های خانوادگی را مسایل اقتصادی تشکیل میدهد، اما به هیچ صورت

از نظر من اختلافات میان زن و شوهر در پهلوی عناصر یکه قبلا تذکر دادم ، انگیزه های دیگری هم دارد که عمدتاً بعد از اقتصاد و کلتور عقب ماندگی تاریخی نظیر جا معه ماست ، به این مفهوم که شرایط عقب مانده در آغاز زندگی زن وشوهری اصولاً مقدمات و فرصت هایی را که باید به وجود آید مجال نمیدهد ، غالباً و قاعدتاً مردم مابا چشم های بسته ازدواج می کنند ، مطالعات دختر و پسر پیش از ازدواج سطحی ، پوسالی و قشری است ، و فرصتی هم پیش از این وجود ندارد .

به همین ترتیب مسایل فرهنگی فکتور دیگری است که میتواند اثرات سوء از خود در زندگی خانوادگی به جای گذارد به این ترتیب که قاعدتاً و بر مبنای حقایق عام که از جا معه خود داریم از نظر فرهنگی اشار و طبقات مختلف افغانستان از کلتور و فرهنگ متفاوت ، نامگون و متنوعی بر خود دار هستند و زمانیکه عقد ازدواج بر اساس چنین نامگونگی فرهنگی منعقد می-شود ، مسلماً نتایج نامواری را از نظر

اقتصادی افراد و انعکاس آن در طرز تفکر و ذهنیت انسان ها ، اما به عنوان ارزش فرعی در زمینه مشاجرات و تشنجات زندگی خانوادگی نمیتوانیم از این فکتور و عنصر چشم پویو شیم .

از این مسایل که بگذریم تعدادی از دانش مندان ابراز نظر می کنند و اعتقاد دارند که در پهلوی سایر انگیزه های نا سازگاری خانوادگی و خاصتاً مشاجرات میان زن و شوهر ، ملاحظاتی جنسی و عدم عم آهنگی و تساند میتواند و در عمل نیز دیده شده است که مو جبات تشنجات خانوادگی در میان زن و شوهر گردد .

برای رفع همه این پرابلم ها باید در پهلوی تبلیغات فراوان امکانات بلند بردن سطح فرهنگی مردم فراهم آید باید زمینه تحصیلات بیشتر و منظم تر و موثر تر برای توده های وسیع مردم میسر شود ، باید امکانات استفاده از وسایل ارتباط جمعی برای تمام اقشار و طبقات ملی و دموکراتیک افغانستان تدارک شود و در نهایت باید برای میسر ساختن امکانات هر چه بیشتر در روند انقلاب ملی

بنا برآن نقطه بارز اختلاف و تضاد در همین خصوصیت پدری و پسریتی تبارز میکند . پس مشکل است که ما جوانان و یاسالمندان را مورد ملامت قرار دهیم ، به خاطر اینکه شرایط مشخص و معین ملاحظاتی معین فکری و آید یا لوژیکی را برای جوان و سالمند به وجود میاورد و جهان بینی سالمند و جوان را تشکیل میدهد ، بنا برین در این زمینه فقط وظایف سالمندان و جوانان این است که تا حدودی نه با تکیه با محافظه کاری بیش از حد و نه هم با تکیه بر افراط روی بیش از حد روابط معقول و معینی را میان دو نسل مولود دوش شرایط متفاوت به وجود آورند و این موضوع که چنین تناسب معقول چه لازمه های دارد مربوط به برداشت شخص ذوق و سلیقه شخص ، تحصیلات شخص و شرایط تربیتی و فرهنگی یک کشور است که شرایط خوب و یا بد را به وجود می آورد .

به همین قسم در ارتباط به فضایی مربوط به اختلاف خشو و عروس و داماد و خشو که دو می از نظر من نسبت به اول اند

میباشد من گفتنی تازه بی ندارم و عیناد لایلی را درین زمینه ارائه میدارم که در موضوع اختلافات میان جوانان و سالمندان گفتیم ، البته در این زمینه میتوان از فکتور های دیگری هم نام گرفت اما این فکتور ها زیاد قاطعیت و موثریت ندارند و به همین دلیل از بازگویی آن صرف نظر میکنم .

میر ناصر الدین گلیم:

من نظر گوینده های محترم را در این مورد ، رد نمیکنم که عوامل اقتصادی ، فرهنگی ، اجتماعی و روانی و حتی جنسی هر یک توانایی این را دارند که زمینه های کشیدگی ها و تشنجات خانوادگی را فراهم آورند و یا در بهبود و سلامت روابط خانوادگی نقش موثر داشته باشند ، اما به نظر من نباید در مسایل مربوط به اختلافات خانواده ها عوامل مجموعی را در یک بررسی کلی مورد ارزیابی قرار داد ، چرا که شرایط متفاوت درونی خانواده ها میتوانند دلایل متفاوتی را برای زمینه سازی ناسازگاری ها به وجود آورند .

در یک دید کلی ما می بینیم فراوان خانواده های را که از نظر اقتصادی مشکلاتی رو برو نمیباشند و توان اقتصادی شان در سطحی میباشد که رفاه خانوادگی را تا مین کنند ، اما کشیدگی ها و ناسازگاری ها در میان شان وجود دارد ، به همین ترتیب با تعداد بیشمار فامیل هایی بر خورد می کنیم که از نظر موقف اجتماعی خوب هستند ، از نظر روانی انگیزه های بروز اختلافات در میان شان وجود ندارد ، اما باز هم کانون خانوادگی شان کانونی گرم ، سالم و بی جنجال نمیباشد اگر پرابلم ها و مشکلات خانواده ها را به صورت تصنیفی مورد ارزیابی قرار دهیم درست که بعد از عامل اقتصاد هر یک از انگیزه های اجتماعی و فرهنگی و یا روانی و جنسی بنوبه خود موجب ایجاد ناسامانی ها و درگیری ها میشوند ، اما آنچه که تجربه و چشم دیده ها نشان میدهد این است



گوشه یی از میز گرد ژوندون که پیرامون مسایل خانواده دایر گردیده بود .

چنین عقیده ندارم که عنصر اقتصادی به صورت قطع یگانه عنصر ایجاد تشنجات خانوادگی باشد .

شکی نیست که عنصر اقتصادی به عنوان عنصر عمده ، نه تنها در روابط خانوادگی ، بلکه در تمام شئون زندگی اجتماعی نقش عمده اساسی و تعیین کننده دارد .

امادر پهلوی عنصر اقتصادی سایر عناصر و فکتور های اجتماعی ، سیاسی ، ایدئولوژیکی ، فرهنگی ، کلتوری ، روانی و حتی جنسی میتواند در این زمینه انگیزه ها و فکتور های اساسی محسوب گردند .

تشنجات فامیلی و خانوادگی به درجات مختلف و در سطوح معین ایجاد میکند .

به همین ترتیب ملاحظاتی طبقاتی طرفین عقد ازدواج نیز که باز هم بر مبنای فکتور اقتصادی استوار است یکی از فکتور های دیگری است که در این زمینه به عنوان مشکل و معضله خانوادگی تبارز میکند و محیط آرام و زندگی ساز زندگی خانوادگی را مختل می سازد انگیزه های روانی هم میتواند مسایل مورد بحث دیگری را در این زمینه به وجود آورد که از نظر من به عنوان اصول اساسی نمیتواند نقش سازنده در روابط خانوادگی داشته باشد .

زیرا خود معلولی است از شرایط مادی و

و دموکراتیک افغانستان امکانات تدارک هر چه بیشتر کار و بالا بردن سطح عاید زندگی مردم و انگشلات وسیع اقتصادی عواملی را به وجود آورد که چنین تشنجات در ساحت زندگی فامیلی از حدود قابل ملاحظه کنونی در یک سطح بی نهایت نازل کاهش بیاید .

بخش دوم صحبت من اگر زیاد طولانی نگردد در زمینه اختلافات میان جوانان و سالمندان است .

مساله اختلافات میان جوان و سالمند مساله طرح دو نسل در دو گونه شرایط اقتصادی و اجتماعی است .

بزرگسالان پدران عصر خود میباشند و جوانان فرزندان عصر خود .

که ما تا کنون در ساحه تنظیم امور مربوط به خانواده فاقد مفره ها و قوانینی میباشیم که با توجه به تمام عوامل ناسازگاری و ریشه های اختلاف از آن برای بهبود امور مربوط خانواده استفاده تطبیقی ببریم گرچه ما در این مورد خاص قوانینی داریم اما مناسبانه آنچه است کافی به نظر نمی آید و باید سلسله قوانینی را طرح و تدوین نماییم که در بر گیر تمام مسائل خانوادگی ، مکلفیت های خانوادگی و وجایب فرد و اجتماع در برابر خانواده باشد - قوانینی که وجایب و مکلفیت های زن را در برابر شوهر ، شوهر را در برابر خانم ، هر دو را در برابر فرزندان و وظایف فرزندان را در برابر مادر و پدر روشن و مشخص سازد و برای هر بی اطلاعاتی از این مفره ها مویده های مجازاتی نیز وجود داشته باشد آنچه بعد از این مسائل از دیدگاه من ارزش بیشتر دارد مساله توافق روانی و هم آهنگی فکری زن و شوهر است چنانکه اگر هر يك از عوامل نا سازگاری میان زن و شوهر مورد ارزیابی قرار گیرد دریافت میشود که بسا از اختلافات منشاء روانی دارند و به خاطر این به وجود آمده اند که در لا واقعی و شناخت درست میان دو رکن ازدواج وجود نداشته است .

در کشور های پیشرفته و مترقی جهان امروز بر مبنای همین واقعیت های روانی است که محاکم خانوادگی کار ششان در قضاوت و داوری در مسائل خلاصه نمیکرد بلکه این سازمان ها نقش رهنما را نیز دارند ، به گونه ای که هر مورد اختلاف را به متخصص مر بوط آن می سپارند ، آنها خو بترین و با دانش ترین دکتوران روان شناس را در اختیار خود دارند و در بررسی هر شکایت خصوصیات روانی افراد را از نظر دور نمیدارند و بعد از شناخت واقعیت ها و انگیزه های اصلی بروز اختلافات میگویند رهنمایی های درست و قابل تطبیق را پیشنهاد کنند ، که اگر نحوه کار محاکم خانوادگی در کشور ما نیز با چنین روشی تنظیم گردد بدون شک مو ثرت فراوان دارد .

با توجه به شکایاتی که در محاکم خانوادگی مطرح میگردد میتوان حکم کرد که عدم توانایی اقتصادی زن و شوهر های جوان برای تهیه سر پناه مستقل یکی دیگر از عوامل نا سازگاری و کشیدگی در محیط خانواده است که خود زاده عامل اقتصادی است .

در شرایط کنونی و تا مهیا شدن زمینه های مساعد زیر بنا بی برای خانواده ها ما نند تحکیم اقتصاد خانواده باید نوعی سازش و آشتی طلبی ازراه شناخت مکلفیت ها و وجایب به وجود آید ، و هر يك از اعضای خانواده این اصل را از نظر دور نداشته باشند که ایجاد فضای نا سالم و پر جنجال خانوادگی و دامن زدن بسه کشیدگی ها و عوامل اختلاف جز اینگونه کودکمان و فرزندان شان را موجوداتی نا سالم ، بیمارگون و پر عقده بار آورد که درجریان زندگی خود هم بار دوش خانواده

باشند و هم از جامعه نتیجه دیگری ندارد و به همین دلیل خانواده های با سواد و روشنگر نباید در مسائل خانودگی فقط به خود خواهی و منافع خود اندیشه داشته باشند آنها باید پیش از هر موضوع دیگری به تربیت و آموزش سالم کودکان خود اولیت دهند که به کانون گرم و پر از صفا پیش از هر چه چیز دیگر نیاز دارند .

نجمه منشی زاده :

از نظر من بیشتر نا سازگاری ها و تشنجات در سطح خانواده دو عامل عمده و اساسی دارد .

يك عامل اقتصادی که از میان برداشتن آن مستلزم سلسله تغییراتی است که باید از زیر بنا به عمل پیاده گردد تا سطح توان اقتصادی خانواده ها بالا رود و بهبود خانوادگی وجود آید و عامل دوم را من در مسائل روانی ، در عدم يك دولا و برداشت صحیح زن و شوهر از همدیگر ، در عدم توافق و هم آهنگی فکری و اندیشوری در عدم توازن میان آگاهی و دانش زن و شوهر به کاوش میگیرم .

من به اساس تجربه هایی که از محیط کارم آموخته ام ازدواج های اجباری و مصلحتی را در بروز اختلاف میان زن و شوهر عامل مهم میدانم ، ازدواج های که نه بر اساس خواست طرفین یعنی دختر و پسر بلکه بر اساس خواست و اراده بزرگسالان صورت می گیرد و به دختر و پسر جوان تحمیل میگردد که به یقین به هر پیمانه ای که جلوگیری این گروه ازدواج های بد فرجام شده بتوانیم به همان پیمانه هم گامی در جهت سلامت خانواده و دور نگه داشتن آن از کشیدگی ها و اختلافات نیز برداشته ایم .

رؤف راصع :

من در اینجای سخن دو مورد را به ارتباط آنچه که از آغاز جدل تا کنون به وسیله گوینده های محترم به گفت آمد یاد آوری میکنم که امیدوارم از دیدگاههای روانی و تعلیم و تربیه روی آن بررسی صورت گیرد .

يك اینکه ازدواج های سالمندان کنونی در جوانی شان یعنی ازدواج مادران و پدران کنونی با آنکه در شرایط و تنگنایی فشرده روابط فرهنگی و اجتماعی و بر اساس رسم و رواج های وقت و معتنات همان زمان صورت گرفته و هیچ گونه زمینه قبلی هم برای دختر و پسر برای شناخت قبلی و درک و توافق وجود نداشته است به نسبت ازدواج های کنونی خوش قر جام تر بوده و کمتر اتفاق افتاده است که در سالهای بعد از ازدواج کشیدگی ها و ناسازگاری ها به شکل کنونی در میان زن و شوهر به وجود آمده باشد در حالیکه در ازدواج های کنونی یعنی ازدواج دختران و پسران جوان ما با آنکه شناخت قبلی و توافق قبلی و عشق پیش از ازدواج در

بیشتر موارد وجود دارد و هر دو طرف ازدواج به خواست و اراده خود خواهان زندگی باهم میگردند ، مناسبانه ازدواج ها کمتر از پیش به خوش فر جا می مگراید و هنوز سالی چند از پیوند های خانوادگی نگذشته که تشنجات و کشیدگی ها و نا آرا می ها در زندگی شان راه باز میکنند و سلامت خانواده فر بانی کشمکش های زن و شوهر میگردد .

و مورد دوم را در زمینه بد آموزی جوانان به طرح میآورم به این گونه که موسسات فرهنگی مادرگذاشته باتوجه به اثرات گسترده رسانه های گروهی و وسایل ارتباط جمعی در آموزش دادن مثبت و منفی با یست بیش از این در انتخاب های خود و در توریدهای خود محتاط میبوندند که مناسبانه نه بودند و بی مبالائی ها و بی توجهی ها با فرهنگ و پدیده های فرهنگی تجارت کردن نتیجه اش این شد که کودکان دیروز و جوانان امروز ما آموزش نا درست داشته باشند و شناخت و درک شان از محیط و جامعه شان شناخت و درکی فلفلی و سینمایی باشد و به همین دلیل آنها نتوانند در سطح خانواده و یا اجتماع خود را با واقعیت ها سازش دهند .

به عنوان مثال فقط به شکل مجموعی نگاهی به توریدهای کتاب ، فلم ، مجلات خارجی پوستر و پوستکارت در سال های پیش از ۱۳۰۰ تا آغاز انقلاب نور در کشور مسی اندازیم و به اثرات آن در عواطف کودکان و نوجوان خود می بینیم .

در این سال ها محتوی فلم های سینمایی ما را سکس های و قیقا نه و برهنگی های سرم آور در برابر دور بین - کاباره روی ها ، بد ماشی ها ، قهرمان آفرینی های دور از واقعیت و عشق های رو ما نیک و بر از اغوا و فریب تشکیل میداد و دنیایی که سینما گران در جلو چشم نو باو گمان ما قرار می دادند دنیا بی بود که به جای فقر و قحطی و گرسنگی و بیسوادی و بیماری مسلط در جامعه تهیه کننده و نما ها و بریده های زندگی واقعی در آن فقط پول و ارزش های پول و به دست آوری آن به هر وسیله بی که باشد مطرح بود و عشق در پارک های پر گل و کاباره ها و رقص خانه ها و همه ارزش ها را در خواست های تنی فشرده و به همین ترتیب مجلات توریده شده بی که در میان جوانان ما دست به دست می گشت و تا هنوز هم کهنه های آن به چند برابر قیمت اصلی آن فروش میگردد در محتوی خود هدفی را جز دور نگه داشتن جوانان از واقعیت های درونی زندگی دنبال نمیکردند و کتاب ها نیز در موضوعات رومانیتیک و داستان های عاشقانه یسی خلاصه میگردد که مطالعه آن پدر بزرگ ها را هم احساس گرم جوانی می بخشید و در پهلوی همه این انگیزه های بد آموزی پوستر های تمام نمای بدن فلان رقاصه و هنرپیشه سینمادر هر گوشه و کنار شبیر نگاه های جوانان را با حسرت به خود مسی

کشید و حتی رادیوی ما و مطبوعات مسا هم در تهیه های خود بی آنکه به اثرات منفی این گونه دنبال روی ها تو جوی داشته باشند این آتش را زبانه بیشتر می بخشیدند اکنون با توجه به ضوابط خاص جامعه ما که از یکسو مشکلات در امور ازدواج جوانان را تا دیر باز و گاه تا مرز سی سالگی از پیوند خانوادگی محروم میدارد و از سوی دیگر خوشبختانه ضوابط اخلاقی و اجتماعی ما مانع هر گونه ارضای خواست های بدنی از راه های غیر قانونی میشود میتوان تصور کرد که چنین مسایل تحریک کننده از راه وسایل ارتباط جمعی چه تاثیرات نا گوار در عاقله جوان از خود باقی میگذارد و چه طور روابط او را در خانواده و اجتماع با مشکلات و دشواری ها مواجه میگرداند و چه طور عصیان ها را در روج او جا یگزین می سازد .

فکر میکنم تحلیل این موضوع و رهنمود های برای آموزش سالم ما را از مسایل مورد بحث به دور ندارد .

رضیه سلطانی استاد پوهنتون کابل :

انگیزه های اساسی نا سازگاری های خانوادگی که در این جدل به بررسی گرفته شد همه مورد تا بید است و اکنون جای دارد که در مورد چگونگی طرق حل این دشواری ها و مشکلات همگانی خانواده ها پیشنهاد هایی ارائه گردد .

پیش از اینکه من به طرح پیشنهاد هایم در این زمینه بپر دازم اشاره گو نا می دارم به این نکته که عدم توافق میان جوانان و سالمندان از آنجا ناشی میگردد که هر يك از این دو گروه در شرایط جدا و نا همگون با هم پرورش یافته و افکار و نظرات شان خود به خود تابع شرایط خاص تربیوی است که با ضوابط آن بزرگ شده اند ، توقعات آنها و برداشت ها و تگرش های شان از هم متفاوت است ، سالمندان اکنون در سنی قرار دارند که نا توانی هر روز بیشتر آنها را احاطه می کند ، آنها در جریان زندگی خود خواست ها و آرزو هایی داشته اند که بخشی از آن بر آورده شده و قسمت دیگری از آن بر نیامده مانده است و همین خواست ها و آرزو های بر نیامده است که به آنها تولید عقده کرده و این اندیشه که دیگر مجانی برای بر آمدن آن نیست این کمپلکس های روانی را بیشتر متبازر می سازد ، آنها اغلب نا آگاهانه وقتی متوجه میشوند که فلان خواست بر نیامده شان در زندگی جوانان تامین میگردد می خواهند مانع آن شوند و یا تجارب زندگی خود را به جوانان تحمیل کنند به همین ترتیب جوانان هم افکار سالمندان را کهنه شده تلقی می کنند و این زمینه نا سازگاری ها را بیشتر قوت می بخشد .

بقیه در صفحه ۴۵

د خلاصون او آزادی

غور ځنگ سنگر

په نو لسمه پېړۍ کې چې پانګولی بشپړ تیاو مو نه له او نوي پانګولی بنګیلاک گر او زېښناک گر ژیمونه مینځته راغلل او په ارو پا کې د انګلستان، فرانسې او تزاری رو- سېی امپریا لیستی دو لتو نو یو دېل په سیالی دنړۍ په ویشلو لاس پورې کې دانګر یزا نو استعمار چیا نو د تزاری روسیې او نا پیلوونی فرانسې دمخنیوی دتس په نا مه پلان د ترسره کولو په غرض زموږ د هیواد نیولو د پاره ملاو تر له انګلیس لوټمار او بنګیلا- کګرو پوځونو د جنګ گټلو او فاتحو قوما ندا نا نو لکه بر نس، سرجان- کین او میکنا ټن تر قو ماندې په ۱۸۳۹ م کال پر افغا نستان با ندې تیری وکړ.

پدغه وخت کې چې وا کمنو نو اشرافو، فیوډالانو او شا هزادگانو دانګلیسانو په وړاندې گو نښه وهلی وه زموږ هیواد پالو خلکو د خپل اولس دمشرانو په مشر تابه له هر نمره او کمره څخه د هیواد دخلاصون سنگرو نه او مور چې جوړې کړلې او د ژوند انه تر وروستی سلګې پورې وجنګیدل مګر له دگر نه ونه تبتید ل او د آزادی ډکړی په خپلو سپیڅلو وینو تک سور کړ.

دغز نی دشاو خوا، کابل، کوستان نجراب، ننګر هار کو نړو نو، لغمان، کندهار، بلو چستان او ننسې پښتو نستان کې بر هیواد مینو خلکو سرو نه په لاس دمړ ګ او ژو شد مبارزه توده و سا تله اود امین الله - خان لو گری یار محمد خان میر مسجدی عبد الله خان اڅکزی سلطان محمد- نجرا بی، سلطان احمد خان وزیر- اکبر خان او نور تر مشری لاندې یې دانګریزانو گوره لښکر و ټکاوه چې دهغه د اړه مار پوځ نه یوا زی دا کتر برایدن په تیښته خلاص شو اود هغوی گوداګی هیواد پلور شاه شجاع

همد خپل عمل سزا ولید له دتار یخوا لو په قول زموږ دخلکو تاریخی پاڅون اود انګر یزا نو ماتې دهغوی دوا کمنې له پاره دهند په تاریخ کې لو په او شر میدلې ماته وه چې په ټول څنیز کې یې دانګریزانو داستعما ری جنغ او وا کمنې پر ضد دغو اولسو نو دمخالفتو هیله غښتلې کړله.....

دلویې بر یتا نیا امپریا لیستی بنګیلاک گرو او زېښناک گرو له خپلې شرمیدلې ماتې څخه د عبرت لوست و- نخيست اود خپلې نه جیره کیدونکې ماتې دراکړځولو اوجبیره کولو په غرض یوځل بیا پر دغې له ننګو نو ډکې خاوری با ندې چیاوو نه راوړل داخل یې په ۱۸۷۸ م کال کې د خپلو نامتو قوما ندانا نولکه جنرال استیوارت رابر تسس او چمبر لین په لارښوونه دکندهار، بکتیا او ننګر هار له دری گونولارو څخه د فاروډ پالیسی، وړاندې تک، دکرغیرن پلان ترسره کولو په منظور تیر یو ته دوام ورکړ.

په دغه وخت کې چې هیواد پلورونکو اشرافو فیوډالانو اود ربار یانو- انګلیسانو مرئیتوب ته غاړه ایښې وه- او سر دار محمد یعقوب خان دوطن- پلورو نکو په سر کې ولاړ وو غاږ یانو او هیواد نما نڅونکو اتلانو، محمد- جان خان ورد ک، ملا مشک عالم اندې صاحب جان، تاج محمد، عبدالرحیم محمد عثمان خان نجرا بی محمد ایوب- خان میر بچه خان، غلام حیدر خان- څرخي، سید نور محمد شاه او نورو به مشر تا به دانګلیس استعمار گرو گوره پوځون وټکول.

دمیو ند د دگر دغاږ یا نو او شهیدانو کارنامې زموږ دتار یخ پانې رنگینې کړیدې او ترڅو پوری چې نړی او افغا- نستان شته وا لی ولری دمیو ند جنګیالیو اوملای، ناره «که په میوند کې شهید نه شوی خدای پو لالیه بی

ننګی ته دی سا تینه» به همیشه ژو ندې وی امان الله د ۱۹۱۹ کال د فبروری دمیا شتی په اته ویستمه نیټه چې دافغا نستان پاچا اعلیحضرت امان الله خان اعلان وکړ چې افغا نستان با ید یو خپلواک هیواد وی او ټول هغه حقوق چې نور خپلواک هیوادو نه یې لری ملت باید آزا دوی. نه بنای ی چې په عیخ فرد با ندې ظلم او ستم وشي د دهمدی اعلان په اساس ی وو چې د افغانستان خلکو یوشپيته کاله پخوا په خپل هیواد باندي دانګریز دامپریا لیزم استعما ری تسلط ته کلک او پیاوړی گذار ور کړ اود خپل ژغو رنده پاڅون له لاری یې په آسیا اوافریقا کسې دلومړی ملت په توګه خپله سیا سی خپلوا کی تر- لاسه کړه اود پر دیو دسیاسی خپلواکی په گټو سره یې د نړی پدی گوټ کې د امپریا لیزم دنړی یوال زنجیر یسوه بله کړی وشلو له. او پدی کار سره یې له یوی خوا د خپل اجتماعي او اقتصادي بر مختګ لاری پرا نستله او له بلې خوا یې دنو رو هغو آسیایي او افر یقا یی هیوادو دوینسو لو په امر کې خپله برخه واخستله چې د استعمار تر جنغ لاندې وو دانګلیسی امپریا لیستی او نړی یخور دو لت په نړیوال ډګر کې دافغانستان دخپلواکی دپه رسمیت پیژند لو دمخنیوی له- پاره یې کلکې هلې ځلې پیل کړې مګر شوروی اتحاد لو مړنی هیواد و چې دخپلواک افغا نستان خپلوا کی یې په رسمیت پیژند له او انګر یزی استعمار گرو په وړا ندې یې دافغا- نستان دخپلوا کی او خاوری د تمامیت دفاع ننگه او ملاتړ وکړ .

دخپلوا کی تر گټلو ورو سته افغا- نستان دخپل اقتصادي، ټو لیزم ژوندانه دنوی پړاو در شل ته ور غی اود مبارزی په نوی پړاو کې یې گام کښیښود .

دبنګیلاک دپا تی شوو نو دلسه منځه وړ لو دپاره مبارزه ډیره کلکه شوه . دافغا نستان په بهر نیومنډ- سبا تو کی ستر بد لون منځته راغی. دافغانستان اړیکسې که د نورو هیواد و سره په تیره بیا له لومړ نی مسو سیالیستی هیواد یعنی دشوروی اتحاد له خوان دو لت سره چې تر ټولو لومړی یې زموږ خپلوا کی په رسمیت وپیژندله او داستعمار دگواښ په وړا ندې یې دافغا نستان د خلکو نه هیر یدو نکې مرستی او زې وړ ملاتړ وکړ، دنړی دکارګر ودستر مشرد اصولی سیا ست دسو له ایز گڼه ژوند داصو لو پر ستنه ټینګ شول. د هیواد دبر مختګ له پاره پروګرام- مونه انځور اود بیلا بیلو ځانګود پاره قوانین وضع او په سمبڼو او اصلا- حاتو لاس پوری شو. له شوروی اتحاد اوځینو نورو ارو پا یی هیوادو سره داقتصا دی، تخنیکي او کلتو ری- ستو تړو نو له لاس لیک شوو. افغا- نستان ورښتینی ملی خپلواک او پر- مختلو نکې سیا ست له بر کته دلسو کلو نو په لنده موده کې داستعما ری او ار تجا عی قو تو نوله کلکې زور اچونی او مقاومت سره سره دژو- ندانه په بیلا بیلو بر خو کې دو مره بر مختګ وکړ چې د هیواد په پینځلیک او تا ریخ کې یې سا ری نه در لود. خوڅر ننگه چې په هغه وخت کې کور نی او بهر نی شرا یطد بر مختګ اوسولې له پاره مساعد نه وو، د نړی لو په برخه دخور یدلو استعماری امراطور یو په لاس کې وه اود ځمکې دمخ دو گرو په سلو کې نه اعشاریه- نهه وگرو د بنګیلاک تر جنغ لاندې ژوند کاوه د هیواد په دننه کې دزازه بنګیلاک اواستعمار پاتی شو نی په خپل ټول قوت سره یا تی وو. استعماری فیوډالی نظام او ار تجا عی قو تونو په ځان کې ټینګی اجتماعي اړی درلو- دلی.

اصلاحی پرو گرامو نه دار تجا ع او امپریالیزم د چلو نو اودسیسو بوا سطره نسا کام او دښمنانو دلارنس «پیر کرم شاه» گودملا او نورو گوداګیو تبلیغا تجیا نو په واسطه زموږ دورو سته ساتل شوو خلکو په پړ گنو کې دښک او تردید په پیدا کولو سره اغتشاش او اله گو لی کور ورا نو و نکې او رولکاوه اودځاینانو پسونو او دنقشو په عملی کو لو سره دافغا نستان خپلوا کی نیمه خوا کړه اود کلکانی حبیب الله په واکمنولو سره یې خپل استعما ری چنل پرو گرام تر سره کښیښود .

د جمعې

شپه

او لمر نور ه نا صحنه و نه زغلاي شوه او خدای په امانی ئی وکړه او وار خطا ما بشام هم په بیره بیره تیر شو او تیاری درنا پر مخ توره پر ده خوره کړه .

شپه ورو ورو پخیده او تر نیمایي ورو ورو- بڼه او د میر منی د صبر توان خلاص شو، و دریده ، د کو ئی غیرگی کړه کی ئی بیرته کړی او یوه لیری او نا معلوم خای ته مخیر شوه .

په کړکې ددی پر ښکلی مخ او تورو زلفو نری نری هوا لگیده اودی نریسو ۱ و خودو وږمو سره پر له پسې د ماشینگینو او ټوپکونو اوازونه راتلل .

هو نا هوا نوی وه .

په همدی وخت کی یو وار په کړکې کی دبان یوه زوره وړه حمله را نئوته ، په دیوال چی یوه کا لیزه (چنتری) خورلده وه په هغی ولگیده یا یو ئی پړک او پروک شروع کړ ، دی مخ ورو وړاوه ، د چنتری بانی بیرته پخپل خای پر یونی او ددی سترگی پری و لښتی چی کا لیزی د جمعې شپه د (۱۳۵۷) کال دتور او مه نیته ښودله ، سترگی بی تری واپولی او خپل زوی ته ئی وکتل چی هغه هم د پلار په انتظار کی بی ټوپی ویده شوی او رنگ ئی سپین نښیدلی و .

ښکی دی مانوم ته په خیر خیر کتل او د میره نا خبری او خاطره وریا نه شوه چی یوه ورځ دی ځوان عسکری صا حب منصب خپل زوی ته خپله عسکری صا حب منصبی خو لسی برسرکړه او په خندانی ورته وویل :

هوا ، واه ، زما گلا لیه زویه ! ته خو زما نه هم په دی خو لیا ښه ښکاری ، نا خو لی تا سره ټیره مزه کوی ته هم باید یو ځوان ، زده وړ ، موطنپال او مترقی عسکر وروزل شی ، دی مقدسی خاوری ته خدمت وکړی او په دی لاره کی تر سره تیرشی .

دا ځوانه او ښکلی میر من ، او ځوان ملالی میره یو پربل ډیر گران وو، د دوی د جمعې شپه د تورو شپو غونډی له وه ، دوی دی شپې ته د خور و ، ناستی ، ولاړی ، مرکی او جرگی ځانگیری پرو گرام در لود .

دوی به پدی شپه تر ټیره پوری ، نه ویده کیدل ، او دیوی او ئی ټولی ښکلی او په زړه پوری موضوعکانی به یی همدی شپې ته ساتلی ، او په گڼه سره به یی تری خوند اخیسته او دی شپې ته ټیر خو شحا لیده .

خو بیا هم دعادت سره سم د جمعې شپه را غله ښځی د شپې په خاطر خاص خواړه پاخه کړل ، ملالی ددی کلن زوی او ځان ئی په ښا ښته جا مو سمبال کړه ، ښکلی او تورو ویښتان ئی د منځ کړه ، ایښی ته مخامخ ودریده او خپلی نازنینی خیری ته ئی کا ته مگر دخپال په اینه کی ئی د گران محبوب خیره ښکاریده ، دژوند ټولی خوری خا طری وریا نی شوی ، ځان سره مسکی شوه او دآلینې ټه لیری او دمیره دراتلو په انتظار ودریده .

دهغه دراتلو نیته ورو ورو را لټیدمگر انتظار ټیر تر یخ و ، پردی با ندی یوه لحظه لکه یو کال تیر یده ، د لیو ئی غو ندی کښته پورته کیده ، کله به زوی سره په خبرو شوه ، کله به ئی یو څه او کله به ئی بل څه بهانه کړل ترڅو دانظار تر څی لحظی احساس نکړی ، مگر کله کیده ...

انتظار تر مر گه هم تر یخ وی .

د میره دراتلو نیته ئی هم را ورسیده ، د بدن ټول حواس ئی دمیره راتگ ته راټول شول ، غوږ په آواز وه چی اوس په دروازه ټکول کیږی او ځوان میره به یی کسورته ننوژی مگر دروازه هم په ټاکلی وخت و نه ټکول شوه او نا نیته هم تیره شوه دانظار ستم پیاوړی کیده او دانی راوړله .

ناسمان دستر گو کو ئیچو نه هم د دی ښکلی ځیگان په خاطر له غمه سره شول .

زموږ دخلکو په تکل اودوسله وال قهرمان پوخ دپاخون له کبله بریالی شو. زموږ دزیار ایستو نکو خلکو درښتینی او همیشنی زغورون له پاره یی لاره هواره کړی له .

دتور انقلاب له بر یا لیتوب نه لایخو ورځی تیری شوی نه وی چی دسی ، آی ، ای مشهور گودا کی نامین امین کله چی دامر یکا له سفر نه راستون شو دسیا دپلان دتر سره کولو په غرض یی زموږ دقهر مان گوند خلکو دو لت او هیواد پر ضد ار تجا عی کود تا وکړه او لکه شرمید لووا کمنو نو دکا بل دپاچهی دتخت له پاسه کښینا ست .

دخا بن امین اعمال ، هلی خلی فاشیستی پلان او سپړیخوونکی هلی خلی ټولو هیواد والو ته څرگندی دی او دغه هیتلری رژیم ۱۳۵۸ کال دتور انقلاب ددو یم بشپړ تیا یی پرا وله کبله وبرزید اوزموږ دخلکو دهمیشنی خلاصون له مخی بندیزونه اوخند و نه له مینه یووړل دهیواد دخلاصون او آزادی له پاره چی زموږ نیکونو پلرونو او هیواد پالو خلکو قر بانی ورکړی وی دیلابیلو عوا ملو له کبله هدف تهونه رسیدلی خودتور دبر یا لی انقلاب او په غوره تو گه د هغه ددویم بشپړ تیایی پراو به نتیجه کی دهغوی ستر ، سپیڅلی اوتاریخی ازمان بریا لی شو او هدف ته ورسید .

او س زموږ قهر مان او ننگیا لی خلک دافغانستان د خلک دموکراتیک گوند په مشر تا به او په سر کی دملگری ببرک کار مل په اصو لی لارښووی دهمدی لوی ازمان دبشپړ تحقق له پاره گا مو نه او چتوی .

دانقلاب پرمختلو نکي گار وان په کړند یتوب روان دی او مخ په وپړاندی درومی او دارتجاع امیر یا لیزم او شوو نیزم دچلو نو سره سره وړا- ندی روان دی اوگام په گام بریالی کیږی . بری دخلکو اوماته ددښمنانو په برخه کیږی .

هره دی وی مختورن هیواد پلو- رونکی او زموږ د هیواد خا وری او ننگیال او لس ډیر مختک دښمنان .

کړی ، انگلیسا نو چی دکلکا نسی حبیب الله تر پلان لاندی دهیواد ملی زغور نده غور څنگ دتر لاسه کولو په غرض جنرال نادرخان اودهغه هیواد پلورونکی ورو په د کا بل دا چهی پر تخت با ندی کښینول . په دغه توره دوره کی د هیواد شاز لمی ننگیالی زامن دتوپو نو خو لسی ته ورسول شول او ټول دیمو کراتیک آزادی او انسا نی اود قسم خو ټولی دښمن انگلیس پلان په زوره توگه سرته ورسول شو .

دجنرال نادر اود هغه تالی ختمو وروپو داد انگلیسی امپریا لیزم نو- کراتو ټولو ضد السانی کړو وړ و وسپر یده دآزادی غر چوپ نه شو بلکه لای انکا زی وکړی او خا یین نادر دقهرمان عبد الخالق په لاس له مینځه یووړل شو .

دخا بن نادر دمنځه تللو کابل دپاد شاهی پر تخت با ندی وروسته د هغه هیواد پلور او مر تجع زوی اعلیحضرت محمد ظاهر شاه کښینا ست چی زموږ د خلکو دزیار- ایستو نکو پر گنو بی کچه استعمار دوام ومو ند اود هیواد دبر مختک کار وان په زنجیر وټول شو. دهغه دار تجا عی وا کمنتوب پر ضد زموږ دقهرمانو خلکو زپوروی مبارزی پراخی او پرا خی شوی اود خلکو له آزادی سره سم ۱۳۵۲ پا ځون له کبله پای ته ورسول شو او داپا ځون چی په واقیعت کی دانقلابی خوا نو او بر- مختلو نکو صا حب منصبانو په سر ښینند نو بریا لی شو او عوام- غولونکی داود دقدرت پر څو کی کښیاست مگر دهغو وعدو او ژمنو پر خلاف یی عمل وکړ چی دکودتا خلکوسره کړی وی .

داودی استبداد او عوام غو لوو- نکي رژیم ۱۳۵۷ کال دتور دبریا لی اوبښتون له کبله دتا ریخ په هد یره کی ښخ شو او زموږ هیواد خپله رښتینی خپلوا کی تر لاسه کړله دتور برتمین انقلاب چی دافغانستان دخلک دیمو کراتیک گوند په مشر تا به

نگارهای

از هفت اقلیم

ترجمه: برومند

میتودهای جدید درمانی برای مبتلایان امراض قلبی



تعداد هلاک شدگان آنانیکه در اثر عدم توانایی فعالیت قلبی هلاکت شان از سکتته های قلبی ناشی میگردد در آلمان فی هفته به چهار صد و یازده نفر بالغ میگردد به ترتیبکه از هر چند صد نفر سی الی چهل نفر آن مبتلا به مرض قلب میباشد که از جمله مبتلایان مرض قلب فقط شصت الی هفتاد فیصد آن چانس صحت هابی و رهایی از تکالیف قلبی را پیدا نموده وسی یاچهل فیصد متباقی حتمی تلف می گردند برخلاف بدین تازگی ها محض در شفاخانه (شانداو) واقع در برلین از رقم اینگونه تلفات کاهش بعمل آمده و گراف هلاکت مبتلایان مرض قلب پایین افتاده و تعداد تلفات درین مرکز که یکی از مراکز مهم تدوی امراض قلبی میباشد از چهل فیصد به چهارده اعشاریه چهار فیصد پایین آمده که این خود يك امیدواری قویست برای کسانیکه از رهگذر تکالیف ونارا حتی های قلبی در اضطراب و وسوسه

بسر میبرند. معذالك لازم می افتد تا از مساعی پیگیر و مجددا نه دکتور ران و متخصصین بر جسته قلبی تشکر کرد. به علاوه پرو فیسوری که در شفاخانه فوق الذکر بر لیس هر لحظه در خدمت مرضیان شفاخانه قرار دارد باوصف زیادت کار هر صبح سایر شفاخانه ها و مراکز قلبی را از نظر گذرانیده و به مسولین آنجا هدایات لازمه و دساتیر مهم را باز گو مینماید. اسم این پرو فیسور شناخته شده (دوورمن) است که در ساحه طبابت قلب خدمات مذکور مقبول خاطر تمامی مراکز قلبی جهان گردیده است. موصوف سالیان قبل در (بایگاه مرکزی امراض قلبی) آلمان بابکار بردن جدید ترین دارو ها که خودش تهیه دیده بود، توانست با حوصله مندی تمام از تلفات امراض قلبی تا حدود زیاد به بکاهد. تلاش های وی در جهت استوار نگه داشتن قلب و تنظیم دوران و گردش خون خیلی ها موثر واقع

گردید و از شماره تلفات کاست. نامبرده در مورد میتود کارش و طرف بکار بستن آن متذکر گردید که: از دیر گاهی بود که درصدد بسو دم طرحی بریزم و طرقي را وضع بدارم تا باشد که با آن بتوانم روزی برای رهایی مبتلایان امراض قلبی و درهایی از تکلیف گاهی برداشته باشم. آخر الامر پس از مطالعات فراوان به اتفاق پنج متخصص دیگر قلب همرا بامارگریت دوردمن خانم من که خود يك پرو فیسور پنجاه ساله است وهم بامیتود های جدید درمانی آگاهی و آشنایی پیدا کرده بودیم پروگرام های عاجلی را رویدست گرفتیم. کنون نه تنها باعمل جراحی سروکار داریم، بلکه در پهلوی جراحی و تجویز داروهای مجوزه که خود آنرا ساخته ایم، بانظر داشت چگونگی وضع مرض و به کار بستن و نصب وسایل وسامان آلات که خود بهمین منظور ساخته ایم، در حصص مختلف قلب، بیقین میتوان جلو سکتته های قلبی و متوقف شدن قلب را گرفت و بر خلاف قلب را دو باره به حال عادی به حرکت آورد به گونه که وقتی نگرانی به خاطر عدم فعالیت قلب که غالباً در غلظت خون و درست دوران نکردن خون ناشی میشود میتوان وسایل تهیه دیده شده را در نواحی قلب نصب نمود که به آن قلب عاریتی یا مصنوعی نیز میشود گفت علاوه برین وسایل درمانی دیگری که جریان خون را

روزانه هزاران نفر به منظور تدوی در دهلیز های برلین با بین وبالا میروند تا باشد که در معرض تطبیق طرق درمانی و میتود های دکتور فوق الذکر قرار گیرد.



اشعه نور

تبدیل میشوند. همچنان زنگک تیلفون توسط اشعه بی نور به صدا درآمد و این سیستم تیلفون بدون برق کار میکند. تصویر فرق دستگاه نو تیلفون را با قسمت مخصوص مرسله و آخذ آن نشان میدهند.

در مکالمات تیلفونی که با لایحه نور وسیله بی تماس و ارتباطات تیلفونی قرار گرفته یکی از مراحل پیشرفته بی مخابراتی در آینده به معرض استقاده انسانها قرار خواهد گرفت. لابراتوار تحقیقاتی ذیمنس سیستمی را ایجاد کرده است که در آن مکالمات بواسطه نور صورت میگیرد که در روانی این وسیله مخابراتی طور یست که مطابقت به فریکانس یا اهتزازات (اخذ صدا) آن اشعه بی لایر اهتزازات و نو سانای را پدید می آورد که مطابقت به فریکانسیس یا اهتزازات صوتی داشته که سر انجام در قسمت گوشکی که صدا شنیده میشود، اهتزازات نوری دوباره به آواز

معبر یکه بنا به ضرورت باز و بسته

میشود!

یک پل شناور به کمک ما لسی و تخنیک شرکت زمینس در شهر (گوانا) در امریکا ی جنوبی ساخته شده است. طول این پل در ست دو کیلومتر بوده و دراز ترین پل شناور جهان محسوب میشود. و بنا به ضرورت در موقع طغیان و جذرومد آب بحر روزانه دو مرتبه جهت عبور و مرور کشتی ها از دریا ی (دیمیرا ره) باز میشود تا کشتی ها از این دریا که نسبت به بحر در طی طریق طغان در موسم آب خیزی سهو لت ایجاد میکنند عبور و مرور نمایند.

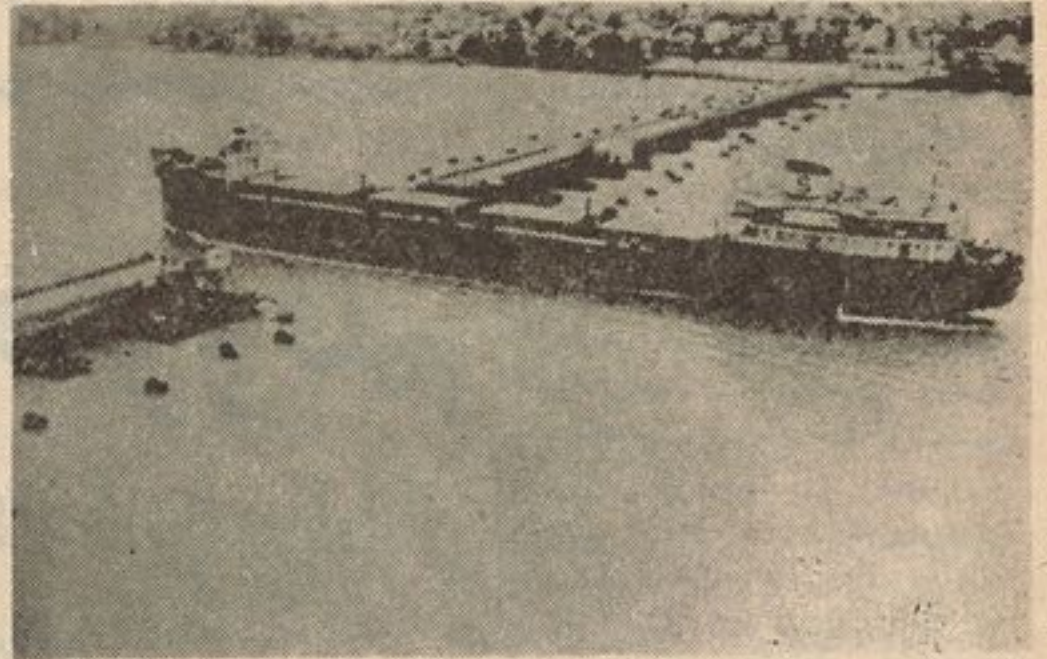


جمبوجت هادر صحر افرود

می آیند!

منجمینت و اعمار چنین میدا ن هوایی مستحکم و زیبا را در میان دشت ها و بیابان های سوزا ن این شیخ نشین ناظر ان (قشنگ ترین روی زمین) نام نهاده اند. این میدان هوایی ظرفیت و گنجایش دو اعشاریه پنج ملیون مسافر را در هر وقت سال داشته و امکانات فرود آمدن طیارات مسافر بری جمبوجیت دران قبلا در نظر گرفته شده است.

یک میدان هوایی نو با وسعت بسیار عظیم در شیخ نشین (شرجه) که متعلق به اتحادیه امرات عربی است احداث شده. در سالون پذیرایی این میدان هوایی، گنبدی به ارتفاع بیست متر و به قطر چهل و هشت متر اعمار گردیده که بزبایی آن افزوده است. در اعمار این میدان هوایی انجیران و مامورین فنی میدا ن سازی فرانکفورت و ماینس با اهالی آن سامان کمک کرده اند.



درین عکس کشتی یی را هنگام عبور از پل می بینید

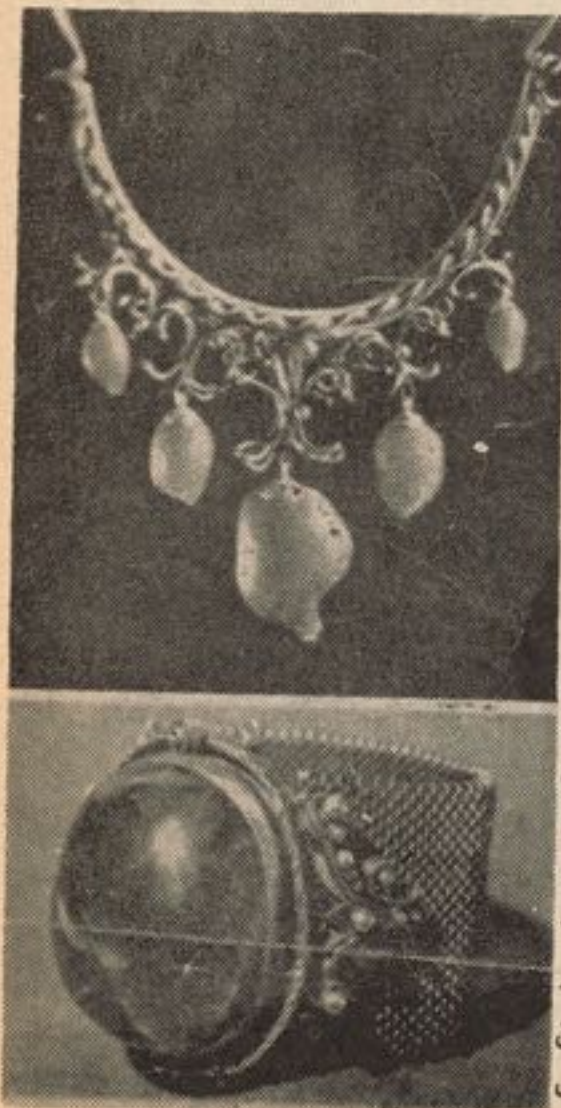
گشایش یک نمایشگاه آلات زینتی برای زنان

بدین تازه کمی ها و رقه های آگاهی برای نمایش آثار مرغوب تزئینی از جواهرات به چشم می خورد که البته در ایجاد آثار فوق تمام زنان آسیایی نیز مد نظر گرفته شده است. متصدیان این نمایش آثار جواهرات (اناپویوف) و (الکسزریار شکو) بودند. با ید متذکر گردید که در سال ۱۹۷۷ خود پویوف در یک حادثه آتش سوزی دیده از جهان بست و اینک زن او به دستگیری همکارش در اهتمام جواهرات گرانبها توانسته اند تا بهترین جواهرات را در معرض نمایش قرار دهند.

بافشار د کمه

سیستم ریزرویشن محل اقامت و ضروریات دیگر در جهان امروز است که به اساس پلان های شهری در ممالک متقدم به مرحله اجرا قرار گرفته است. و بارعایت خواهش مشتری آدرس و نشانی مکمل هر جایی را که خواسته باشد بدون اینکه در سرک ها این سوو آن سو بگردد و از کسی خواهان معلومات شود فوراً کامپیوتر برایش تدارک می بیند. کافی است فقط دکمه یی مخصوص کامپیوتر را فشار داده و مبلغ قابل تادیه را بپردازد متباقی همه یی کارها را کامپیوتر انجام میدهد.

در ممالک پیشرفته مسافرین میتوانند برخی احتیاجات و ضروریات های خویش را به واسطه کامپیوتر بدست بیاورند. مثلا مسافر می تواند در هر قسمت از شهر از میدان هوایی، از ایستگاه سرویس، در مورد اطاق شب باش خویش به یکی از هتل ها، یادداشتی به کامپیوتر بدهد، بعد از یک ثانیه همه معلومات لازم راجع به ضرورتش در اختیار آن قرار میگردد. و آقای مهمن میتواند یک اقامت گاه لوکس و مورد پسند را در یکی از هتل ها انتخاب نماید. این یکی از مدرن ترین و تازه ترین



کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، شورای وزیران و کمیته شهری یک جاتصمیم گرفتند که از روشنفکران، آنهایی که می توانند، یعنی استعداد و توانایی آن را دارند که بانظر، قلم و استعداد خویش از دست آورد های انقلاب دفاع نمایند، واقعیت های جامعه را به گونه ای طبیعی و واقعی آن تحلیل کنند، چنانکه در درازنای تاریخ در همه ای سر زمین ها روشنفکران نقش قاطع و سازنده در امر بیداری و آگاهی مردم داشته است. این قشر میتواند صدای خود را برضد هرچه مداخلات تجاوز گرانه درباره افغانستان انقلابی و تازه از بندرسته بلند نمایند. صدای که بر حق است، صدایی که از طرف توده های یاری می شود. در میهن آزاده ی ما دولت های ارتجاعی و ضد مردمی تا توانسته اند تخم نفاق، دوری و جدایی کاشته اند، درجداگر دلدلها و دست های مردم کوشش ها به خرچ داده اند. دولت های غاصب، و ستمگر همیشه از هم بستگی و در آمیختگی و اتحاد مردم ترسیده اند و این امر غیر طبیعی هم نمی تواند باشد، اتحاد توده ها آهنگ نابودی خود کامگان و ستم کیشان را می نوازند. باری در هیچ دوره ای و در هیچ قلمرو و سرزمینی نمی توان جنبش های روشنفکری را نادیده گرفت و کم بهاداد. اما آنچه درخور یاد آوری است و همچنان قابل توجه است وضع روشنفکران در جوامع سرمایه داری است که به شیوه غیر عادلانه و استثماراری اداره میشوند. همه ای کوشش ها بر بنیاد انحراف قشر روشنفکر انجام می پذیرد تلاش میشود که این گروه دینامیک را به مسایلی غیر از مسایل حاد اجتماعی سرگرم بدارند استعداد، توانایی و نیروی او را با پول می خردند و به این وسیله خلق سلاحش مینمایند. او را به موجودی عاطل و بیکاره مبدل میسازند. ویکی دیگر از طرحها و نقشه های کشورهای امپریالیستی این است که باریاکاری، تظاهر و نشان دادن باغهای رنگین و سبزو سرخ، و وعده های فریبنده و دروغین روشنفکران را به دام بیاندازد با سوکمنندی باید یاد آورشد که اکنون بسیاری از روشنفکران کشور های (جهان سوم) سرزمین های خود را ترک گفته اند و در دستگاه های

لعنتی امپریالیستی امریکا و غرب کار و فعالیت مینمایند. و وقت آن رسیده است که با این طاعون نیز مبارزه ای قاطع صورت گیرد. این یکی از نقشه های غارتگرانه امپریالیسم است که نیروهای متفکر و آگاه کشور های دیگر را برده ای خود سازد، تا بتواند سیادت کذا یی خویش را حفظ کند. آن گونه که اشاره شد بیداری و آگاهی ملت ها به سود امپریالیسم نیست، در آن صورت نمی تواند ابر قدرت باشد نمی تواند کشور ها را استثمار کند و به نقشه های خاینانه ی خود زمینی عملی دهد. اسلحه ی خویش را به فروش برساند و مواد خام کشور های رشد نیافته را به بعد. با این ارتباط است که دنیای غرب بیشتر-ین تلاش ها را میکند که نیروی انسانی کشور های در حال رشد را با پول بخرد. تا به این وسیله شاهرگ

دارکوب

ارتجاعی جهانی به هراس افتادند. هیاهو و غوغا به راه انداختند به شایعه پراگنی و دروغ بافی تو سل جستند تا مگر بتوانند ذهنیت ها را مغشوش نمایند و دوره ای استبداد و بیداد را دوباره برگردانند. مردم را همچنان در اسارت های مادی و معنوی فرو گذارند. اما با زمان نمی توان به ستیز برخاست، بر ضد حرکت تاریخ نمی توان به راه پیمایی ادامه داد. کاروان زمان به پیش می تازد. و این قانون بسیار ساده و عام دیالکتیک است که کهنه جای خود را به نومی دهد. پس این همه دهان پارگی و یاوه سرایی دشمنان نمی تواند به جایی برسد (وطن ما چه کسی بخواد و چه نخواهد به سوی ترقی اجتماعی و اقتصادی به پیش می رود). پس این همه وحشت آفرین ها، دست و پا زدن های ارتجاع جهانی به سرمداری امپریالیسم



ستایش از فکر و قلم

قلم هارا تیز تر و آوازه هارا سا تر

بلند نماید



ملت را قطع کند، ملت ها از زندگی و تپندگی باز دارد. آزادی های سیاسی اقتصادی و فرهنگی شان را نابود نماید و آنها را به سوی پیمان های لعنتی و ضد انسانی و تجاوزکارانه خود بکشاند. اما دیری است که مردم سراسر جهان بیدار شده اند. اکنون در آسیا، افریقا و امریکای لاتین شوری از آزادی خواستی و موجی از عصیان انسان هاپدید آمد. این عصیان و شور و این موج سر-انجام بنیاد امپریالیسم را بر باد می دهد و سر انجام حکومت داد بر روی زمین برقرار میشود. با به پیروزی رسیدن انقلاب شکوهمند شور در سرزمین ما که به استبداد توان شکن و خورده کننده اربابان قدرت و طبقات حاکم ستمگر خاتمه داد، محافل

جهان خوار امریکا نمی تواند کارگر واقع شود و به جایی برسد. انقلاب ما همگام با زمان است، حاصل کار و پیکار صادقانه ای حزب دموکراتیک خلق افغانستان است که با بخش اندیشه های مترقی در شهر و روستا شرایط عینی این انقلاب را آماده ساخت. به توده ها آگاهی و بیداری بخشید، واقعیت را به آنها توجیه و تفسیر کرد. هر که در برابر انقلاب قرار گیرد، در برابر زمان قرار گرفته است، برضد حرکت تاریخ ایستاده است. مازاهی را در پیش گرفته ایم که سر انجام روشن و آفتاب دارد. ما همگام با خواست دوران و نیاز زمان هستیم. و با اتکا به این گفته که: «قانون رشد و تکامل زمان با مردم کشور ماست» ما بر هر چه

دشواری و نا همواری است پیروز و چیره می شویم اکنون مردم به تجربه دریافته اند که حکومت های ارتجاعی ظلمت زده و عقب گرا به آنها خیانت کرده اند، دروغ گفته اند و یاوه بافته اند. آن حکومت ها دست نشانده و مزدور بوده اند که با سر نوشت مردم بازی می کرده اند. آزادی ندا شتند و البته بودند. در سر هوای خدمت به مردم رانداشته اند همیشه در فکر ایناشتن کیسه خویش بودند. سر-مایه می اندوختند، غارت و تاراج می کردند برای یک لحظه منطقی و منصفانه بیندیشیم می بینیم از دولت های طراز استبدادی بما چه به از مغسان رسیده است آیا میتوانیم در میان کشورهای پیشرفته به افتخار سر بلند کنیم که این را داریم و آن را داریم. دولت های ارتجاعی در همه ی زمینه ها خیانت کرده اند در زمینه اقتصاد، تکنولوژی ترقی اجتماعی و فرهنگ، به ویژه فرهنگ که میتواند یگانه نشانه ی افتخار ما در گذشته باشد. که به دست بزرگ مردانی مانند مولانا جلال الدین بلخی ها، ناصر خسرو ها، فردوسی ها، بیهقی ها، و دقیقی ها پرورده گشته و پاسداری شده است. با وجود استبداد خشن دربار ها، و انحصار طلبی های شان و فضای اختناق و وحشت آن زمان، ستاره های تابناکی در آسمان فرهنگ داریم. که بی توجه به دربار ها و اتکاء به پادشاهان مستبد به کار خود ادامه داده اند. در راهی که فراییش داشته اند توقف نکرده اند. باری دولت های مستبد گذشته مخصوصاً به فرهنگ ما خیانت کرده اند. و پاسداران این چراغ را تا توانسته اند اذیت کرده اند و آزار رسانیده اند انقلاب هستی آفرین شور و مرحله ای نوین تکاملی آن که به همه ای مناسبات و روابط ظالمانه و غیر مسئولانه خاتمه داد دیگر مدافع راستین اندیشه و فرهنگ است، سنن، افتخارات و اعتقادات توده ها را از چمی گذارد و در آره شکو فایی و باروری فرهنگ صادقانه تلاش میکند، و به هر چه کاستی و ناراستی در این زمینه است پایان میدهد و یکی از این نشانه ها گردیم آبی وهم آوازی روشنفکران شهر کا بل با مردم و انقلاب است. که دیگر نمی خواهند و نمی توانند موقف بی طرف داشته باشند و در حالت انتظار به سربرند. دیگر خاموش و خلوت گزینی

و گوشه گیری روشنفکران گناه است گناهی نابخشودنی .

با پیروزی انقلاب ثور و مرحله نوین تکامل آن منافع آزمندان در خطر افتاد . به تسلط نیروهای غارت گر ، خود خواه و مستبد پایا ن داده شد . اقدامات درجهت بهبودی مردم وتوده هابه عمل آمد امپریالیسم واستعمار این را نمیخواهند ، و در طول تاریخ قدرت های افزون طلب ومستبد ، در افغانستان که از لحاظ استراتژیک موقعیت تازه ای دارد چشم طمع دوخته اند و می خواهند این کشور آزادگان را نوعی در اسارت خویش داشته ، اگر اسارت سیاسی میسر نگردد ، توطئه های اسارت فرهنگی واقتصادی اجرا نمایند که اینهم خطرناک ترین اسارت ها می تواند باشند . که باید بیدار بسود و هشیار وبه دشمن اجازه ای پیشروی در هیچ سنگری را نداد . کشورهای غارتگر که در راس شان امپریالیسم جهانخواه امریکا قرار گرفته است در نیانی با اسرائیل مصر ، پاکستان ، چین و کشورهای ارتجاعی عربی می خواهند افغانستان را دوباره به پایگاهی علیه جهان صلح تبدیل سازند . وهمچنان مردم ما را در فقر ، عذاب ، بیماری و بد بختی نگاه دارند . اما انقلاب ثور و مرحله ای نوین تکاملی آن داغ این آرزو را در سینه های دشمنان گذاشته و خواست گذاشت .

بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان در جلسه ی پرشکوه و تاریخی روشنفکران شهر کابل بنا صداقت و فرو تنی اظهار داشت :

« يك سوء تفاهم را باید درین جلسه رد کرد ، که این تنها حزب دمو کراتیک خلق افغانستان است که افغانستان را نجات داده ، می دهد و یا خواهد داد . قدرت اساسی قدرت مردم است ، تمام روشنفکران انقلابی و وطن پرست وظیفه ای رهنمایی خلق را از لحاظ تاریخی به عهده دارند . يك دست همیشه بی صداست و در برابر توده های مردم ناچیز است . » درین گفته ارزشمندی های فراوانی نهفته است و این اعتراف صادقانه از طرف رهبر کشور سابقه نداشته است . در افغانستان از امیران خود فروخته گرفته تا پادشاهان مستبد از نوع نادر و ظاهر و داود که در قیافه ای

دیگر ظاهر شد و جمهوریت قلبی او روی دیگر سکه ی سلطنت بود تا حفیظ الله امین که او هم نقابی در چهره داشت و وظیفه ی عضو سازمان جاسوسی مرکزی امریکا را در افغانستان انجام می داد و خونین ترین برگ تاریخ میهن مادر دوره ی سیاه او وباند جنایت کار اونوشته میشود (من) گفته اند . تفرعن و خود ستایی کرده اند . اگر در ظاهر از مردم وتوده حرفی به میان آورده از ریاکاری وتظاهر بوده نه واقعیت عملا در راه اتحاد مردم تابیداری و خوشبختی شان گامی برداشته اند تا توانسته اند .

توده ها را سر کوب کرده اند خود را (عقل کل) نامیده اند و به این وسیله دکتا توری شخصی را برقرار کرده اند به استعداد های دیگر اجازه شکفتن وبالندگی نداده اند . چون همیشه چیزی در انبان نداشته اند ، از روبرو شدن با مردم هراس داشته اند . به دور خود هاله ای از تقدس های کذایی کشیده اند . توده ها را در حریم خویش راه نداده اند سیاست های سر بسته وعوام فریبانه داشته اند . اگر مردم به آنها نزدیک میشدند آن گاه رسوا می شدند . چون به ناحق خود را خدمت گزاران توده ها معرفی کرده بودند شایستگی اش را نداشتند و یکی علل تجرید دولت های غاصب از توده ها همین است که ماهیت خود را می خواهند کتمان نمایند . ماهیت ضد مردمی ، زشت و پلید خویش را ، هم در کار گاه ذهن های بیمار خویش طامات ساخته اند به ناحق خود را قایید و پیشوا ورهبر نامیده اند ، به آزار مردم مراجعه نکرده اند اگر مجلس شورای را پدید آورده اند در آن یکی و دو نماینده ای مردم بیش نبوده دیگران هم عروسک های در بار بوده اند همان طوطی های بی اراده و تقلید گر ، همان تایید گران خود پرست و شکم باره پس دولت های ضد مردم نمی تواند اعتراف صادقانه داشته باشد از خصلت دولت های مردمی است که شهادت چنین دارد و صراحتی چنین .

بزرگ کار مل در گردهم آیی شکوهمند و بی نظیر روشنفکران شهر کابل به زمینه ی فرهنگ که در گذشته با آن بر خوردی سطحی و عوام فریبانه شده است چنین اشاره کرد : « اهداف اساسی انقلاب ملی ما در اسناد علمی ما انعکاس یافته است

در نشان دولتی افغانستان نقش کتاب را می بینیم که اتکای ما را بر فرهنگ ودانش نشان می دهد . با اطمینان اعلام می دارم که بشریت مترقی پیروزی ما را وشهادت ما را ستایش می کنند . البته آشکاراست که پیروزی ما برخلاف عناصر ارتجاعی صورت گرفته است . آنها مذبوهانه تلاش میکنند که در راه انقلاب دشواری ایجاد کنند . دسته های ارتجاعی می خواهند همه ای عناصر مردمی را ضربه بزنند . دشمنان می خواهند کدر های آگاه و روشنفکران را از میانه بردارند و زمینهای تاریخی را پدید آورند و انقلاب را به ناکامی بکشند . اما این آرزو را بخود به گورستان می برند . ضد روشنفکران افغانستان برای ابد به گور سپرده شده اند .

مردم افغانستان از همه ای افسار مصمم اند که تا نا بودی کامل ضد انقلاب آرام نگیرند . مردم افغانستان از پشتیبانی همه بشریت مترقی و در درجه اول اتحاد شوروی بزرگ برخوردار است .

چنانکه اشاره شد دولت های ارتجاعی ونظامهای بیگانه بامعنویت توده ها که همان تصمیم ها و اراده های دیگران را تکرار و اجرامی کردند تا توانسته اند بر پیکر فرهنگ افتخار آفرین ماضی و وارد کرده اند ما با آن همه گذشته ی پر افتخار تاریخی درسده های اخیر که یاد شان هان خود کامه در سرزمین ماحکومت می رانند ودولت های دست نشانده یکی بی دیگر روی کار آمدند . در زمینه ی فرهنگی توقف کرده ایم . به نویسندگان ، شاعران و هنرمندان که در صف توده ها قرار می گرفتند مجال نفس کشیدن نبوده است . بسیاری از شاعران ونویسندگان ما در گذشته با گننا می ، فقر وتاهی دستی مرده اند . حکومت های مستبد به روشنفکران وقلم زنان آگاه که از بطن جامعه ومردم برخاسته بودند رخصت فعالیت نمی دادند .

بابه پیروزی رسیدن مرحله ای نوین تکامل انقلاب ثور دیگر به فرهنگ دانش ، معنویت توجهی جدی می شود و راستی که نقش کتاب در نشان دولتی ، ملی افغانستان ، نشانه انقلاب فرهنگی است . دیگر باید بنیاد های فرهنگی داشته باشیم با شناخت والهام از فرهنگ گذشته . و نیاز های امروزین انقلاب بزرگ فرهنگی را عملی نمایم . در ادبیات

و هنر گذشته ی ما عناصری وجود داشت که باید به دور انداخته شود . فصل شعر های ستا یشگرانه از کتاب فرهنگ ما حذف شود . باید در میان آنها ای که در گذشته فعالیت های فکری کرده اند وآثاری از شعر و نثر پدید آورده اند که جنبه ای مردم خواهانه داشته اند وآنها ای که زندگی را در دربار ها گذرانده اند . آثار تزئینی و ضد مردمی آفریده فرق و تفاوت پدید آید . و در باره ی اطلاق کلمه ی شاعر ونویسنده سخت گیر باشیم . در گذشته همه ی آنها ای که صفحه ها سیاه کرده اند ودیوان های قطور پرداخته اند شاعر نیستند . فقط برای آنکه به ثروت وسرمایه برسند یاوه سرایی ها یی کرده اند وهمچنان در فرهنگ گذشته عناصر وجود دارد که باید آن را بگیریم وبا دید امروزین تلفیق دهیم . بسیاری از نویسندگان وشاعران ما در موضع مردم ایستاده اند از حقیقت و راستی دم زده اند . عدالت راستوده اند . برضد بیداد شوریده اند . باید این زمینه های فکری راستود و با الهام از آن ادبیات و هنر وفرهنگی مترقی ومردم گرا به وجود آورد .

در بخشی دیگر از بیانیه ارزشمند بزرگ کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دمو کراتیک خلق افغانستان ، رئیس شورای انقلابی و صدراعظم جمهوری دمو کراتیک افغانستان که در گردهم آیی شکوه مند روشنفکران شهر کابل ایراد کردند آمده است :

« ... تجربه نشان میدهد که فرهنگ مردمی بدون اتکاء به گذشته و در نظر داشت اوضاع حال نمی تواند به وجود آید ، ماعده ی محدودی روشنفکر داریم ، روشنفکران باید از نیروی خلاق خود استفاده نمایند و زمینه ی پدید آوردن آثار مترقی وانسانی را به وجود آورند ، البته عده ای آن روشنفکران که از نیروی خود برای جمهوری دمو کراتیک افغانستان کار نمی کنند کم اند . آنها ای که در موقعیت انتظار اند هم کم اند . دولت برای هر روشنفکری که بخواهد کار کند زمینه میسر می سازد گروهی از روشنفکران که با خون مردم تربیه شدند فنک ترک وطن را قبول کردند . البته تعداد این ها هم کم است . اینها اکنون هم می توانند به وطن برگردند ، اما در آینده پشیمان خواهند شد ، وقتی بقیه در صفحه ۴۸

نکاتی چند پیرامون سیستم

فیودالیزم

ویژه گی های آن

ابتدا نقش مثبتی در امر توسعه و تحکیم پیشه ها ایفا نمود و لسی با افزایش تولید کالایی و توسعه بازار - این اتحادیه ها آهسته آهسته موانع در برابر رشد نیرو های مولده گر دید. زیرا مقرر رات محدود جا مد یکه بو سیله اتحادیه های صنفی برای هر نوع کار وضع شده بود مانع رشد ابتکار رات پیشه ورا ن میشد و همچنان مقرر را تیکه برای جلو گیری از رقابت وضع شده بود و بموجب آن شرایط سخت برای رسیدن به استادی در هر پیشه در نظر گرفته شده بود. آهسته آهسته بموجب

این شد که مناسبات خانوادگی موجود بین استاد و شاگرد از بین برود و بمناسبات کار فرما و مزدور تبدیل گردد. بهمین سبب شاگردان پیشه ورا ن به نو به خود دست به تشکیل سازمان های مخفی برای دفاع از منافع خود زدند. سوداگران و تجاران که قشر معتبر شهر نشینان را تشکیل میدادند نیز به نو به خود اتحادیه های جداگانه تشکیل دادند توسعه شهرها و ترقی تجارت بالای دهات تا ثیر بسزایی وارد نمود و اشراف و فیو دالها برای خرید اشیای تجملی که در شهرها تولید میشد بیش از پیش به پول احتیاج داشتند و از این جهت ترجیح دادند که بیگاری و بهره جنسی را به بهره نقدی تبدیل کنند و بدین ترتیب استثمار فیو دالی را شدیدتر ساختند و تضاد بین شهر و ده را که در دوران بردگی بوجود آمده بود تشدید کردند. حال دیگر میدانیم که جامعه فیو دالی مرکب از دو طبقه عمده است یعنی فیو دالها و دهقانان و تقسیم طبقات طوری انجام یافته که اکثریت عظیم آن دهقانان و اقلیت کوچک آنرا ما لکین زمین تشکیل میدهد. در اینجا لازم می افتد یاد آور شویم که طبقه فیو دال نیز یک دست نبوده و به فیو دالهای بزرگ و کوچک تقسیم میشود. فیو دالهای کوچک برای فیو دالهای بزرگ باج می پرداختند و در جنگهای دهقانان از فیو دالان بزرگ حمایت میکردند و مقابلتا تا حدودی از حمایت فیو دالان بزرگ بهره مند بودند

مورد نیاز ملاکان و دهقانان یک ده بود تولید میکردند به همین سبب پیشه ورا ن به تدریج از توده دهقانان جدا شده و در اطراف شهرها و دهات بزرگ متمرکز شدند و دست به ساختن شهرهای جدید زدند که اغلباً در مجاورت رودخانه ها و شهرهای بزرگ تجارتمندی قرار داشتند پیشه ها «حرفه ها» (بیش از پیش سود آورتر شد و بمرور زمان مهارت پیشه ورا ن که فعالیت خود را در رشته معینی تخصیص داده بودند افزایش یافتند ملاکان نیز که در سابق حداکثر احتیاجات ضروری خود را از دهات متعلق بخود تامین میکردند رفته رفته مشتری محصولات شهر شدند و بدین ترتیب بازار پیشه ورا ن رونق گرفت و پیشه وری بصورت کامل از زراعت جدا شد و شهرها دیگر نماینده تولیدکالی از دید در حالیکه در ده هنوز هم اقتصاد طبیعی تسلط داشت رقابت دهقانان نیکه از زمینهای ملاکان بنا بر استبدادشان فرار نمینمودند و بشهرها پناه می آوردند و به پیشه وری می پرداختند. از یک طرف فشار روز افزون ملاکان بر پیشه ورا ن و سوداگران ساکن شهرها از سوی دیگر بموجب شد که پیشه ورا ن برای دفاع از منافع خود دست به تشکیل اتحادیه های صنفی زنند و بدین طریق اتحادیه های صنفی مرسوم به پیشه ورا ن که کور پراسیون نامیده میشد بوجود آوردند و توسعه دادند. این اتحادیه هادر

زندگی میکردند و تقریباً کلیه احتیاجات ضروری وی از زمینش تهیه میشد و به ندرت تبادله بخارج ازین محیط مورد استفاده قرار میگرفت اقتصاد دهقان نیز به همین پایه استوار بود یعنی دهقانان علاوه بر کارهای زراعتی به امور پیشه وری نیز می پرداختند در خانوادها خود نخ میبافتند پارچه میبافتند همچنان کفش می دوختند و ابزار زراعتی خود را می ساختند با در نظر داشت مطالب فوق برخی از محصولات نیکه در یک کشور پیدا نمیشد. آهسته آهسته توسط سوداگران بسیار از خارج وارد می شدند. و لسی به تدریج با توسعه شهرها و تولید پیشه وری تقسیم کار و تبادل بین شهر و ده بسط و گسترش یافت شهرها نیکه در دوران بردگی بوجود آمده بودند پس از تلاشی رژیم بردگی بجایماندند و توسعه یافتند و به تدریج رسوم و آداب و کلتور فیو دالی را گرفتند ساکنین شهرها محصولات را برای فروش تولید میکردند. ولی هنوز بازندگی دهقانان کاملاً مزج نبودند و حتی بسیاری از آنها که قطعه زمین کوچکی و یا باغی داشتند حد اعظم احتیاجات خود را شخصاً تولید میکردند و حتی به پرورش مالداران در قطعه زمین خود مشغول بودند این وضع در واقعیت امر نشان میدهد محدودیت با زار و تبادل است. اما کم کم با ترقی بهره دمی کار پیشه ورا ن بیش از آنچه

۳- بهره نقدی: در مرحله پیشرفته تر فیودالیزم تبادل - توسعه بیشتر یافت بهره نقدی یعنی پرداخت بهره مالکانه به پول بوجود آمد. بهره نقدی خصوصیت بارز دو را نیست که فیو دالیزم دیگر بطرف متلاشی شدن خود می رود و مناسبات تولیدی سرمایه داری کم در تولید رخنه میکند. باید خاطر نشان ساخت که در برخی از کشورهای آن جمله در کشور ما اشکال سه گانه بهره مالکانه همواره در کنار یکدیگر وجود داشته ولی با حفظ اینهم در مراحل مختلف تحول جامعه فیو دالی یکی از اشکال مذکور بردیگری تفوق داشته است. در اینجا لازم می افتد خاطر نشان سازیم که اکثر کشورهای علاوه بر بهره مالکانه که ملاکان در یافت میکردند مالیات و یک سلسله پرداخت های دیگر را نیز به دهقانان تحمیل مینمودند و همچنان در بعضی از کشورهای ملاکان کوره های آهنگری، آسیاب، کار یزو غیره را در انحصار خود قرار داده و از عاید ناچیز دهقانان ازین راه مبالغه بصورت نقد و جنس بر علاوه بهره مالکانه بدست می آوردند. بدین طریق در جامعه فیو دالی با زده کار بسیار نازل است. میدانیم که در آغاز فیو دالیزم در زندگی ملاکان اقتصاد طبیعی مسلط بود به این معنی که هر ملاک از عواید و بهره ای که از استثمار دهقانان بدست میاوردند

های در بین این سا ختمان ها وجود دارد . که در این مورد تر دیدنی تا حفاری مقداتی داخل معبد (۵۹) وجود دارد و آن اینکه آیا هتو په مدور با مواد گلی و تیپ مشخص قبل تر از مجسمه های ایستاده ستو کی و گلی اعمار شده یا اینکه در قرن پنجم و یا دوره ششم ، تر میم مجدد معبد این ستو په اعمار گردیده است . که فعلاز جر و بحث در این مورد خود داری نموده و مو ضوع را برای بعد خواهیم گذاشت تنها در این زمینه میتوان از نظر تکنیک های هنری و طرز سا ختما نهایی آن شرح کرد . برای اینکه به مطلبی اساسی خو یش رسیده با شیم می پردازیم به معانی سا ختما نی و هنری مجسمه ها و ستو په با سایر محلات مربوط بدوره بودایی تحت عنوان هنری پوست گو شان و انحطاط هنر و یا ستیل یو نانو، بودایی یا هنر گریکو بودیک در قرن پنجم و ششم در تپه شتر هده .

بقیه در صفحه ۴۵



مجسمه ایستاده یک راهب از ماده ستوک مکشوفه تپه شتر هده، قرن (۴-۳) نصب در دیوار ستوپه .

در خود حفظ نه نموده الانسه و یا رخساره نسبتاً چاقتر بوده و پیشانی کمی بر آمدگی داشته یعنی معمولاً کوتاه نهتیل سده کوس ها نیز به عین منوال است در بعضی امار بدست آمده این معبد مو های مجسمه سا شکل کلو لکی های مجسمه های دوره کوبنده را بخود گرفته و در صور تبندی سا ختمان دوو نی این مجسمه ها تغییراتی قابل و صف به مشاهده میرسد .

(اوزنیشه) یا مو های گرد شده فوشانی سر مجسمه ها معمولاً علیحده نصب شده و مراحل هفتگانه نگا مل مجسمه که در قرن هفتم و قرن هشت دوره هر سه کنوج وانار کشمیر مراعات میشده نیز در این مجسمه بو فرت به مشاهده میرسد مخصوصاً صاعانار بدست آمده معبد نمبر (۵۹) تکنیک مو ا د ستو کی در روی مواد گلی . این مجسمه ها کاریست مبتکرانه و از سوی دیگر کمبودی مواد ستو کی را در این دوره بو ضا حت میتوان مشاهده نمود . یکی از خصوصیات دیگری مجسمه مکشو فه این معبد در این دوره همانا رنگا میزی به الوان سرخ و آبی یا لاجوردی و زرد است که بعضاً با ملمع طلاء یکجا مزین میشده و در روی ماده ستوک این عملیه انجام میشده چنانچه میتوان عین تکنیک را در رواق نمبر (۱) معبد عمومی تپه شتر هده که بعداً در آنچه اضافه شده مشاهده کرد .

قسمیکه در مطالبی گذشته هم متذکر شدیم که در اواخر قرن چهارم و قرن سوم مجسمه ها بزرگتر شده میروند حتی به اندازه ارتفاع بیش از سه و یا چهار متر در اواخر قرن پنجم و قرن ششم علاوه از اینکه در سکت های مذهبی و طریقه هانغیراتی رونما میگردد در تشکل بیکره ها نیز بعضاً این تغییرات به ملاحظه میرسد و آنهم مجسمه به مرور خورد و خورد تر میشود و از ارتفاع و بزرگی باز میماند که در این معبد چنین چیزی نیز تقریباً مشاهده شده میتواند .

از سوی دیگر در مواد ستو کی ایندوره نیز تغییراتی میرم به مشاهده میرسد و آن اینکه ستوک به مثابه ستوک قبلی مجسمه ها نبوده در ترکیب مواد آن بعضاً درشتی های خاکه چونه یا بعضاً براده سنگ آهک دیده میشود . در این دوره با این مواد ستو کی رنگ سرخ نیز علاوه مینمایند که بکلی شکل شیر جایی را بخود میگیرد . اکثر مواد ساختمانی این مجسمه از یکنوع گل سبز ویا گل آبی شکل که خصوصیت ارتجاعی و الا ستیکی را دارا است ودر برابر رطوبت مقاومت بیشتر دارد در داخل مجسمه کار می نمودند ، ودر خارج یا سا ختمان خارجی مجسمه همانا ماده ستوک به کار میرفت که از یگطرف بر زیبایی مجسمه افزوده میشد و از سوی دیگر هر گاه در هوای آزاد گذاشته میشد کدام تأثیری در دگر گو نی سطح خارجی مجسمه نمی نمود .

در ایندوره برای استحکام داخلی مجسمه های گلی شبیه مجسمه های گلی قرن سوم هده از چوب و الیاف نباتی استفاده میکردند ودر واقع اسکلت اولیه این مجسمه ها را میساخت .

تا جا بیکه تحقیق به عمل آمده میتوان گفت که این مجسمه ها بعضاً بعد از اتمام مجسمه های اولی مجدداً تعبیه شده و تفاوت



سغلی دو مجسمه بودا و بوداستوا از ماده گل رنگامیزی شده مربوط یکی از معابد کوچک بودایی تپه شتر هده .

معبد کوچک دیگری در جناح شمالشرقی معبد عمومی در بالای تپه شتر هده موقعیت اجراز نموده که سا ختما نهایی دوره پنجم هده را نمایند می کند این معبد روی دیوار دوره اول و دوم و سوم بعد از فتر سوم باستانی و چهار فتر مجدد ترمیم معبد عمومی اعمار شده است ، دارای سا ختمان هر بعینی بوده و رواق های متعدد و ایکونوگرافی بخصوص معجزه (سر واستی وادین) بیشتر در این معبد به ملاحظه میرسد ، در این معبد تکنیک هنری قرن چهارم هده در بدستل و سا استناد

پیوسته بگذشته

نگاهی به بخشی از آثار هنری هده

مجسمه یکی از بودا ها و بخصوص حالات تعلیم و نهتیل بودا ستوا های نیمه برهنه در دو طرف بودا های مرکزی نشسته بالای گل لو توس (نیلوفر) واقعاً به مشاهده می رسد . سبک هنری این تزئین برگ و خوشه انگور که در آثار قرن سوم و چهارم هده و گند هارا از سنگ شیبست یا شیفر کلورید تهیه میشده در این معبد توسط مواد چونه گل در پائین استناد مجسمه بودا به تیپ قرن چهارم هده کار شده است منتها اضافات های دیکو را تیپ در این سبک و شیوه بعدی قرن پنجم هده بیشتر است .

ستوپه داخل این معبد همانا تکنیک بعدی قرن پنجم است ولی تحت تأثیر هنری قرن چهارم نیز در آمده است و یا اینکه بقایای این سبک و شیوه تا اواخر قرن پنجم به ملاحظه میرسد . این سا ختمان البته از نظر

هنر و مردم

ماکس لندر

گرد آورنده : منیر هویدا

خنده آفرین بزرگ

نمود .
ماکس لندر سه رکن عمده تهیه هر دو فلم را شخصا و به تنهایی به عهده دارد : نوشتن سناریو کارگردانی و بازی در نقش اول یا هیروی فلم . ماکس لندر در کمال سادگی به مسایل روز پرداخت ، حوادث عادی روز مره را روی پرده آورده ، او این کار را به کمک تکنیکها و حیلها های خاص سینمایی انجام داد . تصاویر سینمایی او از همین پدیده های ساده و معمولی ، آثار هنری ارزنده بی چون فلم ماکس لندر سه تفنگدار خلق مینمود .

در کار های ماکس لندر عامل نیرومند خنده نقش برجسته و فوق العاده ای دارد . در اینجا طرز کار او با سبک کارمک سنت ، سلطان کمیدی امریکا قابل مقایسه است . خنده ، کار های ماکس لندر را به هجو های قوی ، گزنده و بی رحمانه از زندگی و آدمها بدل مینمود . این

حقیقت او را با کمک سنت نزدیک میسازد . سادگی صمیمیت ، چابکی و ظرافت حرکات او به شکل تعجب آوری به چارلی چاپلین شباهت دارد .

تا حدی که با راجایندگان او را با چاپلین اشتباه نموده اند پس بر مورد نیست که چاپلین او را یک تازی نظیر و استاد خود خوانده است .

او بخوبی درک نموده بود که حرکات پر معنی و گویای سرودست بازیگران تئاتر و حالات غیر طبیعی چهره آنها روی پرده سینما ناشیانه و تصنعی می نماید و عقیده داشت که بازی در سینما باید خیلی ملایم و ظریف باشد .

آثار او در زمینه ایجاد و رونق سینمای

کمیدی فرانسه که در آن زمان در حال تولد بود خیلی ارزنده و با ارزش است . ماکس لندر داستانها ، حوادث و رویداد های عادی و پیش پا افتاده را با یکتووعبارت باریک بینی و ظرافت خاصی غنی میساخت و به صورت حقیقی و ریالیستی تصویر سازی مینمود .

ماکس لندر با بورژوازی کمیک - نامیده اند - شخصیت سینمایی که او خلق نموده و خودش بازیگران است به صورت جالب و دقیقی تمام خصوصیات یک بورژوازر خود دارد :

این شخصیت تیبیک که ماکس لندر آنرا خلق نموده با زندگی خاصی میتواند عمه اته و کاستون رقیب خود را فریب بدهنولی به سادگی به دام سنگ میافتد تمام کارها را با دقت رو براه

میسازد ولی بایک بدبستی همه چیز را فرو میریزد . با حفظ تمام زورنگی ها و هوسبازی هایش حتی خدمتگاران او را فریب میدهند صحنه جالب و کم نظیر شکستن آینه در فلم «ماکس لندر بدون شک از نمونه های عالی افرینش هنری او به شمار میرود .

کمیک بودن عبارت است از داشتن تضاد شدیدی از نگاه احساس با تراژیک . هنر کمیک یا خنده آور عبارت است از ظهور چنان خصوصیات درگرت و سلوک انسان و یادار شرایط خاص زندگی که خنده را برمی انگیزد ماکس لندر از چنگ بولیس فرار میکند و بدون ترس وارد قفس شیر میشود ، ولی به سادگی توسط شادی دستگیر میشود .

ماکس لندر در جریان عمل در زمینه هنر سینما ، امکانات سینمایی و تکنیکهای بخصوص سینما ، تجارب در خشنای حاصل نمود که بعدها

هر کدام را به تدریج روی پرده آورد . دو فلم صامت وی بنا مهای - ماکس لندر - و سه تفنگدار که در شبهای عید از طریق تلویزیون نمایش داده

بانلم مستعار ماکس لندر وارد سینما گردید از ۱۹۰۵ - ۱۹۲۵ در کار تهیه بیشتر از ۱۰۰ فلم هنری به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم سپیم گرفت .

ماکس زمانی به سینما وارد که سینماگران فرانسه به منظور تهیه فلمهای واقعی و هنری سازمانی بنام «فلم هنری» تشکیل نموده بودند این سازمان با آنکه وسایل سینمایی در دست

هنری بر گسون در کتاب مشهور خود بنام خنده - میگوید : خنده عکس العمل اجتماعی است ، با ما هیت جمعی ، میتوان به تنهایی گریه کرد ، ولی خنده همواره یک رابطه است .

کمیدی در تئاتر و سینما ، طنز و ادبیات و کارتون در نقاشی کوبیده ترین اشکال اعتراض است که سلاح آن خنده میباشد .

تاریخ سینما کمیدین ها یا خنده آفرینسان بزرگی چون مک سنت ، چارلی چاپلین ، ماکس



ماکس لندر در یکی از صحنه های کمیک فلمی اش .

شد بین سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ تهیه شده در این دو فلم به روشنی میتوان توانایی هنری و خلاقیت سینمایی ماکس لندر را ملاحظه

داشت ، بیشتر به کار های تئاتری میپرداخت در حالیکه فلم صامت بود بازیگران گفتار خود را ادا میکردند ، حرکات آنها شکل تئاتری داشته و برای دوربین حساس سینما مناسب نبود .

لندر و چارلی درک را مرکز فراموش نخواهد کرد . زیرا اینان در پشت خنده ها و شوخی های خود انتقادی تند و گزنده داشته اند . انتقاد از معایب اجتماعی و لغزشهای معنوی آدمی . گابریل ماکس میلین لئوویل در سال ۱۹۰۵ نبود .



کجاست؟ مگر از دربار اشرافی جای مناسب تری پیدا میشود؟

ماکس لندر در نقش قهرمان سه تفنگدار برسر دوراهی دیروز و امروز می ایستد. او قهرمانی است تاریخی و امروزی. او وارث گذشته است. وارث اشرافیت و اقلیت هم گواه این حقیقت است: بورژوازی امروزی همان اشرافی دیروزی است. منتصبی در لباس تازه و آرامش دیگر.

۵۴

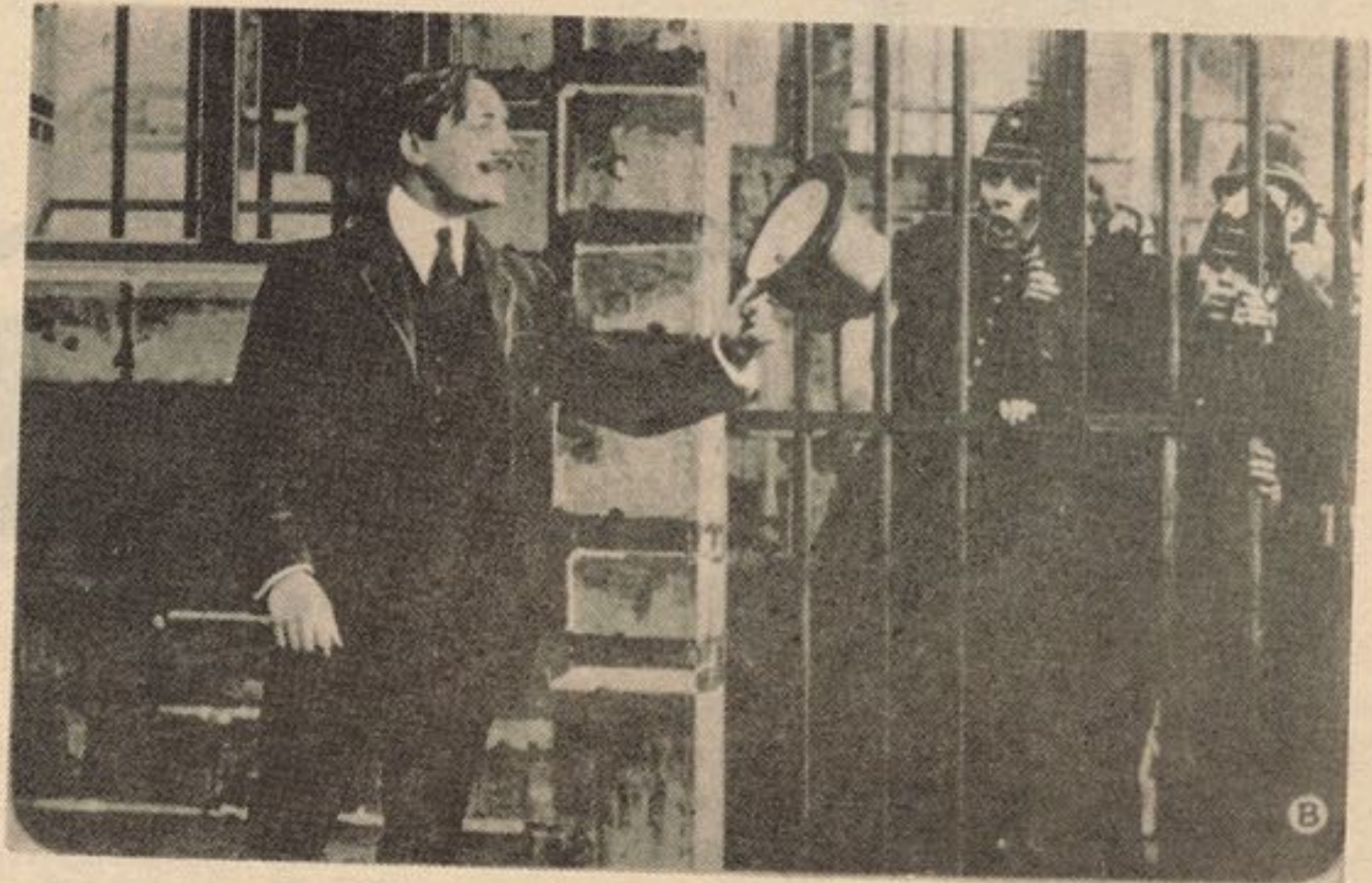
شادی با گذاشتن تصادفی کلاه پولیس به سر خود، به خود این اجازه را میدهد که ماکس را دستگیر کند. در اینجا تندی انتقاد گزینگی نیشخند و استهزا همراه با خنده اوج میگیرد.

در فلم سه تفنگدار شوخیهای انتقادی و حساب شده ماکس لندر هم تاریخی است و هم-امروزی، ظاهرا سفری است به قرون وسطی، نمایش در بارواشراف، ولی بزودی متوجه

میشویم که این دربار تاریخی با تفنگ و تیلفون و موتر سایکل مسلح و مجهز میباشد.

ماکس لندر اینبار یکی از بستگان دارتانیان قهرمان سه تفنگدار میباشد. این قهرمان را بشناسیم تعادل خودش را حفظ نمیتواند.

خیلی ناشی و هوش پرک است، سوار کار است ولی گاورا با اسب اشتبا میکند... بهر صورت او یک قهرمان است جای مناسبی برای اثبات قهرمانی او لازم است این جای مناسب



ماکس لندر در یکی از نقش های کمیک

م . روحانی



په موسیقی کی دنوتیشن منجه را

دیری ای یکی لری . البته چی دا نظر په سمه ده خکه چی موسیقی دسحر دتینگی سنتی په اسانس منخته را غلی ده چی هیخوکه نشی کولای هغه تعریف او تشریح کری. له همدی کبله دی چی دنری په ټولو مذهبو نو کی لدی حیرا نوو نکي افسونڅخه: چی په خلکو دیره اغیزه لری، استفاده شوی ده او دتاریخ په ټولو دورو کی، د موسیقی دیری بنی مناسبت په عبادتخا یونو او معبدو نو کی لیدل (اوریدل) شویدی. دمنسبیت دوخت په پیل کی، دکاتو لیک کلیسا مو-سیقی نه هم دبنیمن او هم خا دم بلله شویده. مذهبی مشران دمو سیقی په اهمیت بنه: و هید لی ور، لدی کبله چی وکړای شی دزو خا نیت حسن په خپلو مریدا نو کی راوبال-روی نودوی په زیاتو ته پیمانسه په خپلو مذهبی مرا سمو کی دمو-سیقی څخه استفاده کو له او په تیره بیا دستندرو و یلو هنر ته پی دیره پا ملر نه وه. له بلی خوا هغه احترام او تکریم چی د مذهبی متونونو په وړاندی کیده نو طبیعتا مو سیقی ته هم چی له هغه متون سره غبرول کیده، اهمیت ور کول کیده. ترڅو چی په دی فکر کی شول چی ددی مو-سیقی په وده اوسا تلو کی با یدد زیاتی یا ملر نی څخه کار واخیستل شی وروسته له هغه دمو سیقی دودی او پر مختک له پاره داسی سنت منخ ته راغی چی با یدد مو-سیقی له یوه نسل څخه بل نسل ته انتقال شی او هغه دکلیسا دمد هبی متون سره ای یکی ولری. نو ویل کیږی چی کلیسا دمو سیقی دودی او پر مختک زانگو ده.

وشمیر ل شی! دمو سیقی ودی او اکتشا فو نو هم له ختیځ څخه لو-یدیځی دنیاته دیو ناسیا نو په واسطه لاروموند له.

دمو سیقی د هنر دینا وړ توب اولودی لو مری نینی نینا نی په یونان کی ولیدل شوی. دلرغو نی یونان په تراژیدی، دالمپیک په لوبو او مذهبی مرا سمو کی داصوا تو هنر، خبری او کلام سره یو ځای شول. دغی ژبی داسی وده وکړه اوداهمیت وړ وگرزیده چی په هره ټولنه کی له هغه څخه ډډه نه کیده.

مو سیقی دتاریخ په ټولو لوبو یو کی، دټولنیزو او عمو می مرا سمود بیلتون نه منو نکي عامل په توگه پیژندل شوی. کله دنور پو ستو درب النوع په خدمت کی گمارل شوی او کله هم بت پرستانو بکسار کړی او تل دادیانو په مذهبی مرا سمو کی یو لوبو ځای درلودی.

(اونه گر) داو سنتی موسیقی لوی استا دو یل چی مو سیقی نسبت نورو هنرو نو نقاشی، حجاری، معماری اوشعر، ته لهسحر او جادو سره

داچی دمو سیقی له آلو څخه څه ډول غږ یا آهنگ وا یستل شو په سمه توگه نده جو ته شوی څکه چی دتیروپیریو (موسیقی پو ما نو) د آهنگو نو او سازونو د ثبت له پاره هیڅ ډول لیک یا خط نه پکار اوه له بله پلوه دسازو نو ظاهری بنه چی له تیرو پیرو یو څخه زموز لاس تهرسید لی ده. نشی کولای چی د غږونو کیفیت، څرنگه چی وپه سمه توگه وبنی. له همدی کبله صوتی

اختراعات او دهغو دورو آهنگو ته تری تم شوی دی.

په باوری توگه ویل کیږی چی د موسیقی دهنر لومړنیو اکتشا فو نو لهختیځی خوا سرو نه پورته کړیدی اودمو سیقی وده او پیا وړ توب هم لکه دبشریت نور تمدن، هغه لارجی لمړی وهی، یعنی له ختیځ څخه لویدیځی خواته ولاړ. او له اړه (اصلا) باید دغرب په لوردمشرق (لار) دطبیعت له مهمو قوانینو څخه



داستان و قهرتها عشق چخوف

چخوف و زندگی و آثارش

نوشته لیدیا اولووا ترجمه آرمین گرت

آنتون چخوف نویسنده بزرگ اتحاد شوروی

بودم .
 شوهرم مرد خیلی هوشیار و با استعداد بود .
 او در کنار داشتن تحصیل دانشگاهی برائش
 علاقه به مطالعه و کاوش در طبیعت از انواع
 دانش ها بهره مند بود .
 بلند پروازانه آرزو مند بودم نویسنده
 شوم . هنوز طفل بودم که شعر می گفتم و نثر
 می نوشتم .
 در زندگی هیچ چیز دایه اندازه نویسنده گی
 دوست نداشتم . برای من هر کلمه یک نوشته ،
 نیرو و اسون داشت . وقت زیادی را صرف
 مطالعه میکردم ، و در هر برست نویسنده گان دلخواه
 من چخوف (تخلص چخوف که در جوانی در
 داستانهای فانتزی از آن استفاده می کرد) در
 صدر قرار داشت . اتفاقا آثار او در روزنامه
 شوهر خواهرم نیز نشر می شد و من فریفته
 هر داستان او می گردیدم . چگونه برای جناح
 (گادیوان) که غمش رابه اسپش میگفت ، چون
 دیگری نداشت که بشنود ، گریستم ؟ بچه اش
 مرد . تنها یک بچه داشت آنهم مرد . هیچکس
 به این موضوع علاقه نداشت ، پس چرا وقتی
 چخوف این داستان را نوشت هر کس به آن
 علاقه گرفت ؟ همه آن را خواندند و بسیاری

اشک ریختند . اوه ؟ چه شگرف و افسونگر است
 واژه هنری .
 اودوی کف اتاق قسم می زد و چنان می نمود
 که چیزی را بر می شمرد ، ولی چون مراد آستانه
 دردید ، ایستاد .
 سرگی نیکلابویچ شوهر خواهرم به صدای
 بلند گفت : « اوه ! دوشیزه فلورای جوان آنتون
 با لویج اجازه بدهید دوشیزه فلورا خواهر زتم
 را معرفی کنم . »
 چخوف به تندی پیش آمد و با لبخندی گرم
 دستم را در دست گرفت . به هم تگریستیم و
 من چنان زیر تاثیر رفته بودم که وی متعجب
 شد . فلورا . شاید سرگی نیکلابویچ به
 خاطر رنگ تیز صورت و موهای انبوهم مرابه
 این نام خواند .
 سرگی نیکلابویچ افزود :
 « او داستان های تان را از ته دل می خواند
 و شک نیست که به شما ناهه ها نیز نوشته
 ولی خود را خاموش می گیرد . » نمی خواهید
 بپذیرد .
 دیدم که چشمان چخوف در گوشه های بیرونی
 تنگ مینمود و کالرا آهار داده اش چون کالر
 اسب و گرهش به کلی نادرست بود .

« آیا در زندگی چخوف ، عشقی بزرگ ، اگر چه هم یک عشق ، وجود داشته است ؟ »
 این را ایوان بومین در گرد آوردن پیرامون چخوف پرسیده و خود پاسخ داده است :
 « فکر می کنم : نه . »
 ولی چند سطر پایین تر می نویسد : « نه ! این او ایلولوا بود . » بومین پس از خواندن خاطرات
 لیدیا اولووا (۱۸۶۴ - ۱۹۴۳) ، دوست نزدیک چخوف و نویسنده چند مجموعه داستان به این
 نتیجه رسید .
 « خاطرات » که صرف ده سال پس از مرگ او ایلولوا نشر شد ، صفحه تازه ای را در زندگی
 نویسنده بزرگ می کشاید . بومین می نویسد : « هستند بعضی که می پرسند : آیا می توان
 خاطرات او را باور کرد ؟ » و می افزاید : « لیدیا اولووا به گونه ای استثنایی راستگویی بود .
 او حتی تبصره های انتقادی را که چخوف بر نوشته هایش می نمود نمی نپشت .
 بگذارید این گزیده ها از خاطرات او ایلولوا خود سخن بگویند و خوانندگان را در شکل
 دادن رای شان بر موضوع یاری دهند . »

در ۲۴ جنوری ۱۸۸۹ یادداشتی از خواهرم
 گرفتم :
 « یکبار بیا . بدون تاخیر ! چخوف اینجا است . »
 خواهرم همسر مدیر و ناشر یک روزنامه
 پرتیراژ بود (۱) . او خیلی از من بزرگ تر بود .
 با موهای قشنگ ، چشمان بزرگ و رویایی و
 دست و پای ظریف همیشه احساس محبت
 و رشک مرا بر می انگیخت .
 پیش او من خود را خیلی بلند ، خیلی سرخ
 و خیلی لربه احساس می کردم و هیچ رویایی
 را که اوداشت نداشتم . به علاوه من اهل مسکو
 بودم و زندگی بیش از یک سال بود که در پترز-
 بورگ زندگی می کردم . به این حساب من هنوز
 یک اطرافی بودم ، در حالیکه او نه تنها یک
 خانم اهل پایتخت بود بلکه چند سفر هم به خارج
 رفته بود .
 در ۲۴ جنوری ۱۸۸۹ یادداشتی از خواهرم گرفتم :
 « یکبار بیا . بدون تاخیر ! چخوف اینجا است . »
 خواهرم همسر مدیر و ناشر یک روزنامه پرتیراژ بود (۱) . او خیلی از من بزرگ تر بود . با موهای قشنگ ، چشمان بزرگ و رویایی و دست و پای ظریف همیشه احساس محبت و رشک مرا بر می انگیخت .
 پیش او من خود را خیلی بلند ، خیلی سرخ و خیلی لربه احساس می کردم و هیچ رویایی را که اوداشت نداشتم . به علاوه من اهل مسکو بودم و زندگی بیش از یک سال بود که در پترز-بورگ زندگی می کردم . به این حساب من هنوز یک اطرافی بودم ، در حالیکه او نه تنها یک خانم اهل پایتخت بود بلکه چند سفر هم به خارج رفته بود .
 در ۲۴ جنوری ۱۸۸۹ یادداشتی از خواهرم گرفتم :
 « یکبار بیا . بدون تاخیر ! چخوف اینجا است . »
 خواهرم همسر مدیر و ناشر یک روزنامه پرتیراژ بود (۱) . او خیلی از من بزرگ تر بود . با موهای قشنگ ، چشمان بزرگ و رویایی و دست و پای ظریف همیشه احساس محبت و رشک مرا بر می انگیخت .
 پیش او من خود را خیلی بلند ، خیلی سرخ و خیلی لربه احساس می کردم و هیچ رویایی را که اوداشت نداشتم . به علاوه من اهل مسکو بودم و زندگی بیش از یک سال بود که در پترز-بورگ زندگی می کردم . به این حساب من هنوز یک اطرافی بودم ، در حالیکه او نه تنها یک خانم اهل پایتخت بود بلکه چند سفر هم به خارج رفته بود .



لیدیا اولیوا داستان نویسی که مسورده محبت چخوف قرار گرفته بود .

«خیلی محتمل نیست . یافتن تکت دشوار است .»
 فوراً گفت :
 «به شما يك تكت می فرستم . شما اینجا هستید ؟ پیش نیکلایویچ ؟»
 خندیده گفتم :
 «بالاخره می توانم به شما عرض کنم که من نه يك دختر جوان هستم ، نه هم فلورا . او صرف شوخی میکند . من خواهرنزددا الکسیونا (نادیا) هستم . ازدواج کرده ام و صاحب خانواده ام . و چون کودکی شیرخوار دارم باید با شتاب به خانه برگردم .»
 سرگی نیکلایویچ آنچه را گفتم شنید و فریاد کرد :
 «دوشیزه فلورا، شما را صد می کنم .» و بعد به آنتون پاولویچ توضیح کرد :
 «آنان فقط چند قدم دورتر خانه دارند . آنتون پاولویچ ، نگذارید برود .»
 آنتون پاولویچ خم شد و به چشمانم نگاه کرد و گفت :
 «شما يك پسر دارید ؟ واقعاً ؟ چه خوب !»
 گاهی چه دشوار است شرح آنچه رخ می دهد و راستی چیزی هم رخ نداد . ماهه سادگی به چشمانم نگاه کردیم ، اما درین نگاه چه چیزها بود ؟ چنان شد که گفتم در دلم انفجاری رخ داد و بی گمان حالت آنتون پاولویچ نیز چنان بود . و ما شگفت زده و شاد به همدیگر نگاه کردیم .

به اتاق نشیمن می رفتند که میزبزرگ نان خوری آنجا گذاشته شده بود . اتاق نان برای همه کافی نبود ازین رو اتاق نشیمن را برای صرف نان آماده ساخته بودند . میان اتاق نشیمن و اتاق نان را هر وی بود که در یکی از دیوارهای آن آئینه بی جاداه بودند . من جایی ایستاده بودم که در آئینه دیده نمی شدم ولی هر که رابه زینه هابالا می شد پیش از آن که وارد راهرو شود می دیدم . مردان و زنان می آمدند . بعضی راهی شناختم و بعضی رانه . فکر می کردم چه ساعات خسته کننده بی پیش رو دارم . مرا درمیز مهمان مهمی جای خواهند داد و من ناگزیرم سر گرمش سازم . صرف نان ساعت ها ساعت ها طول خواهد کشید و من ناگزیر بودم موضوعاتی برای صحبت بیابم و خود را به آنان صمیمی و مهربان نشان دهم .

بعد ، نامهمان قیافه دوتن را دیدم که می آمدند در زندگی لحظاتی هست که بایک نگاه تصویر يك چهره چنان در ذهن نقش می گردد که در طول تمام زندگی شخص از یادش نمی رود .

هنوز هم می توانم صورت بدون جذبه ساورین و در کنارش چهره جوان و دوست داشتنی چخوف را مجسم کنم . او دستش را بالا برد و حلقه بی از مویش را که پریشان شده بود مرتب کرد .

چشمانش اندکی تنگ می نمود و لبانش به آهستگی می جنبید . آشکارا چیزی می گفت ولی نمی شنیدم چه می گفت ! آنان فقط هنگامی رسیدند که سرویس نان آغاز شد همه به طرف اتاق نان روان شدند . آواز نغمه بی به گوش می رسید من هم داخل جمعیت شدم . وقتی سرویس نان پیش می رفت نخستین دیدارم را با آنتون پاولویچ به یاد آوردم و به یاد آوردم که چگونه چیزی وصف ناپذیر و افسانه بی مارابه سوی هم کشانید و پیش خود گفتم : آیا مرا خواهد شناخت ؟ به یادش هست ؟ آن بیوندی که سه سال پیش در دلم توفانی برپا کرد دوباره پیش خواهد آمد ؟ ازدحام مارابه هم نزدیک ساخت و دست هایمان مشتاقانه به سوی هم دراز شد . گفتم :

«من باز هم اینجا می آیم . همدیگر را خواهیم دید . هر چه نوشتید یا نشر کردید به من بدهید با دقت خواهم خواند . موافقت ؟»
 وقتی به خانه برگشتم «لیو» کوچک با دستارش بدخوبی و نخنغ می کرد و نزدیک بود گریه را سر دهد .
 باخته و خوشحالی به او گفتم : «من يك پسر دارم ، چقدر خوب ؟»
 ... از نخستین دیدار من با چخوف سه سال می گذشت . غالباً او را به یاد می آوردم ، و همیشه با اندوهی زود گذر رویایی .
 در جنوری ۱۸۹۲ سرگی نیکلایویچ بیست و پنجمین سالگرد روز نامه اش را جشن گرفت . محفل با مراسم مذهبی آغاز میشد و بعد مهمانان

وقتی نشستیم او دو باره به قدم زدن پرداخت و داستانش را دنبال کرد . دانستم که به پترزبورگ آمده تا در امه اش «ایوانوف» را روی صحنه بیاورد ، ولی از هنرپیشگان راضی نبود . نمی توانست گرکتر هایش را بشناسد و احساس می نمود که بازی موففانه نخواهد بود . می گفت از ناراحتی و پریشانی خون می خورد و دیگر اینکه پترزبورگ را خوش نداشت . تنها آرزو داشت کار هارابه زودی ممکنه تمام کند و برود . به علاوه سوگند خورده بود که دیگر چیزی برای تیاتر ننویسد . دشوار این بود که گروه خوبی از هنرپیشگان بودند که خیلی خیلی خوب بازی می کردند ولی بازی آنان برای او بیگانه بود ، چیزی بود از «خود» شان .

خواهرم نادیا به اتاق آمد و همه را به میز نان دعوت کرد . سرگی نیکلایویچ برخاست و ما هم به دنبالش رفتیم . رفتم تا اتاق نان . آنجا دو میز نهاده بودند یکی برای غذا و دیگری برای مشروبات و ظرفها . من به سمت دیوار ایستادم آنتون پاولویچ به سویم آمد و یکی از دو گیسویم را کش کرد و گفت :
 «هرگز چنین گیسوانی ندیده ام .» پنداشتم چنین خودمانی خطاب می کند چون مرا دختری می داند ، فلورا . اگر می شارا می شناخت و می دانست که بچه بی یکساله دارم بعد چه؟ پشت میز کنار هم نشستیم ، سرگی نیکلایویچ به چخوف با اغماضی گفت :
 «او کمی هم می نویسد . و در نوشته هایش چیزهایی است .» جرقه بی است . اندیشه بی است . در هر داستانش اگر هم ضعیف باشد اندیشه بی است .
 چخوف رویش رابه سویم برگرداند و نسیب گفت :



چخوف در میان هنرپیشگان تیاتر .

جوانان و روابط خانوادگی

بنگرد به یقین در خانواده او از این مشکلات اثری نخواهد بود . بطور مثال اگر شوهر به عصر جوانش بگوید که مادرم با اینکه من و ترا خیلی دوست دارد دخترهایش را که خواهر من میشود نیز دوست دارد بناء در حضور او نباید از دخترهایش که خواهر من میشود چیزی بد بگویی و یا شکایت نمایی . زیرا این امر باعث رنجش مادرم شده و او را متاثر میسازد و فکر می نماید که تو خواهران مرا دوست نداری و دایم در نزد من از آنها شکایت میکنی .

بپتر اینستکه در حضور آنان کوچکترین عکس العملی که دال بر مخالفت یا رنجش تو نسبت به آنان باشد از خود بروز ندهی این امر چند فایده دارد . اول اینکه ترا همه کس در خانه دوست خواهند داشت و دوم اینکه با این دوستی میتوانی اعتماد آنان را جلب کنی و سوم این امر باعث میگردد که آنها از تو فرمان برند و چهارم اینکه این وضع باعث خشنودی و مباهات مادرم می گردد که چنین عروسی فهمیده و نکته سنجی دارد . وقتیکه این احساس در بین اعضای فامیل بوجود آمد ، بدون شک دیگر از اختلاف ذات و این طور سخن ناخبری نخواهد بود . موضوع دیگر یکه زیاد در امر خو شبختی خانواده نقش دارد عدم مداخله شوهر به امور

زندگی کردن در تنهایی و با همه کس بریدن و انزوا اختیار نمودن آیا استعمال شمرده میشود و خوشبختی محسوب میگردد چرا عمده از دختران جوان ما ، عینکه شوهر اختیار کردن یکی از شرایط زندگی انسان زندگی جدا از پدر و مادر شوهر است آیا در شروع زندگی که نه زن و نه مرد از تجربه کاملی برخوردار هستند جدا زندگی کردن کاری درستی است ؟

چرا تنهای خانه دار تنهایی را نسبت به یکجا بودن با فامیل شوهر ترجیح میدهند ؟ به این چند سوال بالا باید پاسخ داد و علل نا خشنودی زن و فامیل شوهر را باید جستجو کرد .

در يك همه پرسى كه از چند زن كه تازه ازدواج نموده و تشكيل خانواده را داده اند تقريباً همكى متفقاً لفظى بودند مبنى بر اينكه زندگى جدا گانه و دور از فاميل شوهر به مراتب بهتر و آرامتر و مسعودتر از زندگى مشترك است كه با فاميل شوهر باشد اين ها با ده ها دليل كه بعضى از آنها واقعا هم معقول اند و نمود ساخته اند كه يكى از علل بد بختى هاى خانوادگى مخصوصاً زن و شوهر و كشيدهگى ها ييكه ميان زن و شوهر و ديگر اعضاى خانواده رخ ميدهد همانا زندگى كردن با فاميل شوهر در يك محيط خانه است وقتى از اين خانم ها پرسيدم شد كه چه چيز و كدام انگيزه باعث اين اختلافات ميان آنها ميگردد در جواب گفتند .

پديد آمدن اختلافات خانوادگى علل و اسباب مختلفی دارد كه بزرگترين آن مداخله بعضى از اعضاى خانواده در امر خصوصى زن و شوهر است ، كه متاسفانه خوشبختى مادر شوهر و تنو (خواهر شوهر) بيشتر از ديگران در اين امر سهم دارند، در اين جا سوال خلق ميشود كه چرا اين موضوع كه خوشو و تنو نمیتوانند با عروس خانواده از در سازگارى پيش بيايند و دايماً و در طول تاريخ هميشه گفتگو ميان عروس و خوشو ، داماد و خوشو دوام داشته است .

روان شناسان به اين عقیده اند كه يكى از علل نا سازگارى عروس و خوشو اينستكه مادر شوهر فكر ميكند كه عروسش ييك قسمتى از محبت او را كه پسرش نسبت به او داشته عروس دزدیده و گرفته است . همين طرز فكر باعث ميشود كه يكنوع حس بدبختى ميان عروس و خوشو ايجاد گردد و همين موضوع بعد ها آرام آرام بزرگتر واحد تر ميشود تا جاييكه مشكل بزرگ خانوادگى را بوجود مى آورد .

ولى اگر بدرستى نگرسته شود شايد اين اختلافات و عدم سازگارى علت ديگر داشته باشد . بعضى ها براين عقیده اند كه اگر شوهر يا بهتر بگويم تازه داماد كمى بسا حوصله و بادرك در مسايل باشد هرگز اين اختلافات بوجود نيامده و شايد هم وجود خارجى نداشته باشد .

مثلاً اگر شوهر جوان موازنه را كه بايد ميان اعضاى خانواده وجود داشته باشد مراعات نمايد و با دور اندشى و وسعت نظر بيشتر



هيله

پیوسته بگذشته

از تاریخ باید آموخت

جوانان خوبو آگاه وطن: بحثی را که در شماره گذشته آغازیده بودیم دنبال می کنیم . را جمع به سمت حرکت تا ریخ و همچنان جهت و ماهیت این حرکت حرفزدیم حال با پند بدانیم که مضمون تکامل اجتماعی چیست ؟ مضمون تکامل اجتماعی عبارتست از سیر دایمی بشر در جهت آرمان اساسی اش ، یعنی تامین سعادت ما دیو معنوی ، فردی و جمعی در تنا سبب با یکدیگر ، اساس و شرط تامین این سعادت حقیقی و عمومی باز هم عبارتست از رفع دایمی احتیاجات فوق العاده متنوع و روز افزون ما دیو معنوی فرد فرد انسانها و همه آنها بشکل دسته جمعی درهما هنگی با یکدیگر ، شرط اساسی و محمل حقیقی برآورده شدن آرمانهای فوق هما نا در قدم اول معرفت به قوانین طبیعیت و اجتماع و تأتیا غلبه و جیره شدن بر این قوانین میباشد . حال جوانان ارجمند ما با درك حقایق فوق نتیجه خواهند گرفت که برای رسیدن به سعادت واقعی همه گانی بشریت چه کارهای بزرگی پیشرو دارد که باید انجام دهد تا قدم بقدم به آن دست یابد و در حصول در جات عالی تر آن بکوشد . موجزاً می توان مضمون تکامل اجتماعی را در نکات زیرین بیان داشت :

- ۱- سیر از کمبود نعمات ما دیو بسوی وفور و فرا وائی آن .
- ۲- حرکت از طرز تفکر و عمل غیر منطقی و غیر علمی بسه



مسئولیت‌های زنان امروز

نداشت بلکه فقط منتظر دست‌انبردهای مرد بود
فرقی نمی‌کرد، که پدرش بود یا شوهرش و
با برادرش .

مگر خو شبختا نه در اثر تلاش های
خسته می ناپذیر، بالاخره زن نیز توانست
چنگی در حلقه آادی و آزادی بزند و از فیض
این نعمت برخوردار شود ، آزاد تنفس کند و
آزاد ابراز نظر نماید . در قضاوت عاآزاد بوده
با ابراز نظرات سالم بتواند خواسته عایش را
بدست آورد و واقعیت های جامعه را درک نموده و
به ارزش های ملی و دموکراتیک آن احترام نماید
و خواهان تحول فرهنگ ملی مطابق به شرایط و
اقتضای عصر و زمان باشد .

زن رسالت دارد تا در تصویر اذهان عامه و
بخصوص زنان کشور سعی و تلاش به خرج
دهد از تقلید های کور کورانه و ضد ترقی و

تحول جامعه جدا جلوگیری نموده بکوشد
تا با مطالعه آثار نو و مترقی ذهن خود را صیقل
داده و چراغی در زندگی اش روشن گردد .
که به مشکل بتوان آنرا خاموش نمود مسوولیت
زن روشننگر است که سایر خواهران خود را
از رفتن به سوی بیراهه ها و تاریکی ها نجات
داده و بسوی روشنایی ها و پیروزی ها راهنمایی
نمایند از منتهای دقت و توجه کار گرفته تا برای
همه اطرافیان سرمشقی خوبی از نیکی و نیکی
خصلتی گردند .

زنان و خواهران !

به هر اندازه ای که زنان و دوشیزه‌ها در جامعه
موقف اجتماعی بهتر و بیشتر کسب نمایند
به همان بیهانه رسالت ها مسوولیت ها و وظایف
شان نیز حساس تر و خطیر تر می‌شود پس چه
بہتر در اجرای امور سپرده شده نهایت توجه
و ذریکری به خرج دهید و در اجرای هر کاری
محتاج بوده سنجید و معقول حرکت کنید و آگاهانه
عمل نمائید زیرا شما فوق العاده نسل رسالت‌مند
هستید و نسل های آینده مخصوصا همجنسان
شما در آینده بالای اعمال امروزی شما قضاوت
نموده و هم صفحات زرین تاریخ این کشور
باستانی اعمال نیک شما را ستایش نموده
و اعمال زشت شما را نکوهش خواهند کرد .

چه بهتر که زنان آگاه و روشن فکر ما مسوولیت
های خود را خوب درک نموده و رسالت خویش
را طوریکه شایسته شخصیت انسانی و اجتماعی
شان است در دست ایفا گیرند و نسل های
آینده را بہتر از امروز تربیت نمایند زیرا این
مسوولیت ، دشوار ترین و حساس ترین مسوولیت
عاست .

زن امروز به رسالت تاریخی خود آگاهی
داشته و میداند اوضاع و احوال کنونی چه
رسالت ها و مسوولیت های را به او محول می
نماید .

زن مکلف است در قسم اول در دوچپه یاد
دوچپت به مبارزه بپیگیرد و متداوم بپردازد اول
دومورد تنظیم و ترتیب منزل ، نظم و وسپلین
خانه و تربیه سالم کودکان و نایا در پیشبرد امور
خارج از خانه یعنی امور مربوط به اجتماع سعی
و کوشا بوده و در تلاش باشد تا شایستگی آنرا
پیدا نماید که در محیط ماحول خویش صد خدمات
برجسته بی برای جامعه و مردمش گردد . زیرا اکنون
زمان آن سپری شده که زن فقط در چاردیوار
منزل بماند و چون عروسک های کوکی نابیع
از امر اطرافیان باشد .

دیگر فرصت آن گذشته که زن بنام موجود
ناقص العقل از اجتماع انسانی تردد را نداشته شود
زیرا اگر زن دارای عقل ناقص است پس مردان
نیز باید این عیب و نقص را داشته باشند چرا
که زاده و پرورده همان آغوش و دامن اند اما
خوشبختانه زن امروز دوشادوش مرد در همه امور
مصروف کار و زحمت است ایشان بر علاوه اینکه از
مرد ها عقب نیمانند بلکه موافقتر و پیروزمند تر
از ایشان به پیش میروند و عقب ماندگی را پذیرا
نیستند اغراض و سعادت نظر و روشن نگری کار گرفته
شود نقش و اثر زن امروز در همه امور از
سیاسی و اقتصادی گرفته تا تعلیمی و تربیتی
عیه و همه چون شمس روشنی و برجستگی

دارد زن امروز بی تفاوتی و بی مسوولیتی را در
برابر همین و همه سپینش عار دانسته و به ریشه
کن ساختن این صفت غیر انسانی در تکاپومی
باشند و برای تثبیت نمودن موقف اجتماعی
خود به حیث يك فرد مساوی الحقوق جامعه در
تلاش اندوبه این ترتیب سعی می ورزند تا
خلاهای را که تعصبات و قیودات میان تپی و
افکار خرافی عده مردان تنگ نظر بالای شان
قبولانده بود بطور اندازند دست و پای خویش
را از قیدو بند های این زنجیر های بردگی‌رهای
بخشند . زیرا نظام های فیودالی و ما قبل فیودالی
همانطور یکه با حیل و نیرنگ همه مردمان ما را
محبوس و محصور ساخته بود زن افغان نیز ناگزیر
بود تا تابع این عوامل باشد مژه تلخ این نظام
های فرتوت و پوسیده را بیشتر و بہتر از
مردان بچشد و محکوم آن باشد زیرا به چرم
زن بودن باید ظلم و ستم دوگانه را متحمل می
شد ستم جامعه عقب مانده را ، ستم مردان ستم
نظام پدر سالاری را . زن از خود اختیار



قهرمان اتحاد شوروی کیسلیاک ماریا تیموفیوونا

کیسلیاک م ۲۰ در سال ۱۹۲۵ در شهر خود نیز به آن منسوب بود تا نیمه اول سال ۱۹۴۳
خارکوف بدنی آمد. نامبرده قبل از فرار سیدن وجود داشت . نظریه جاسوسی خالینین این
جنگ میهنی کبیر مکتب پرستاری «پژنشک یاری» جوانان مبین پرست توسط دشمنان دستگیر
و ایبایان رسانید. در وقت اشغال شهر خارکوف شدند . بتاريخ ۱۸ جون ۱۹۴۳ فاتیست ها
کیسلیاک م ۲۰ به کمک رفقای کسمول خود کیسلیاک و رفقایش را در حضور باشندگان
و باشندگان قریه لیونوای جهت معالجه مجروحین دهکده لیونوای اعدام کردند. کیسلیاک م ۲۰.
شفاخانه مغزی را تاسیس کرد . و تئیکه در آخرین لحظات زندگی اش فریاد می کشید
مجروحین درین شفاخانه اندکی احساس راحت که : «ما با خاطر مبین خود جان می سپاریم ، رفقا!
می کردند توسط کسمول به شرق کشور انتقال دشمنان را از بین ببرید و خاک مقدس ما را از
داده میشدند . آخرین مجروح در فبروری سال اشخاص منفور پاک سازید! انتقام ما را بگیرید،
۱۹۴۲ از شفاخانه کیسلیاک م ۲۰ نقل داده شد بتاريخ ۸ می ۱۹۶۵ به کیسلیاک م ۲۰ پس
این گروه جوانان انتقام جو شجاع که کیسلیاک از مرگ لقب قهرمان اتحاد شوروی داده شد .

ماریا از نیانتو :

اجتماع بدون زن درست به بدن فلج شده یی میماند

ترجمه : نصیر احمد «ابوی»

سپید پوستان این طراحان پدید ننگین اپارتاید ، آنها بیکه بر مادام می کشیدند و کار میخواستند برخستگی ها و بیماری های ماهمیتی نمیدادند و پرسنم درون رفته های میخندیدند و سیاهان را بر جان هم می انداختند .

... زمانیکه بدن ترک خورده ما ، سن های گرم ساحل را بخود میخواست ما آن بودیم آن برده های سیاه ، حال این هستیم ولی امروز ماهمیتیم که آنها را به پادری میگیریم مگر نه اینست ؟

... آزادی رسید دشمنان گریستند ، راهی جز این نداشتند ما آنها را طرد کردیم ، دیگر از گرانهای دور صدای یاس و ناامیدی شنیده

نمیشود ، زمانی بود به صدای درد ماکسی گوش نمیداد طفل سیاه میگریست بی نان جان میداد آیا کسی به فریادش می رسید ؟ نان ... نان ... نان باید صدای آنها را بشنویم ؟

نه هرگز نه ! طفل سیاه اینجانباشکم یاد کرده و چشمان از حلقه بر آمده و تن لاغر در پهلوی مادرش که پستان او نیز از بی غذایی خشک بود ، می افتید و جان میداد بلب های گلفت او زمین گرم را به بوسه میگرفت .

امروز این دلقک های سیرک داد از طرد سیاست اپارتاید میزند بر آستین مضحک نیست ؟ دیگر چه می توانند بکنند راهی بجز گریز به آنها مانده است ؟

این چکانه از ماریاست ... ماریایی که لحظه بغاظر مبین وهم میپنازش از مبارزه و سنگر داغ دور نبود او در شعرش هم میپنازش را دعوت به مبارزه می نمود .

مختصر شرح زندگی ماریا :

ماریا در ۸ مارچ ۱۹۲۴ در تراس او سمونته یکی از شهر های پرتگال تولد شد بعد از تحصیلات ابتدایی که خودش متعقد است به سختی تکالیفش را پیش برده است بسرای آموزش لسان های خارجی همت گماشت او امروز با چهار لسان زنده دنیا سخن میگوید .

ماریا از شمار نو پردازان ادبیات معاصر افریقا است و روش نو ابداع کرده است . میتوان گفت که با اشعار زیبا یش فرهنگ و ادبیات افریقای امروز را نمای بیشتر می بخشد ماریا در ستین جوانی مبارزه اش را بر ضد رژیم

فاشیستی پرتگال آغاز کرد او میدانست که روزی پیروزی فرامیرسد مبارزه او مبارزه یی بود که از دیگران لرق داشت زیرا او خواهران سیاه را در پهلویش داشت . او با انتشار مقاله های خویشتن خواهران زیادی پیدا کرد مردم او را در مبارزه اش تنها نگذاشتند ، هر جا حرفی بود از ماریای قهرمان بود . سالی بعد او به جلسه روشنفکران افریقا پیوست و در دیداری از لژین بالبرتو آگوستو نتو شاعر بزرگ افریقا و یگانه مرد جنبش انگولا شناسد . این آشنایی منجر به ازدواج آنها گردید .

در سال ۱۹۵۵ زمانیکه پولیس پرتگال شوهرش را توقیف کرد . ماریا مبارزاتش را بغاظر رهایی شوهرش پیگیرانه ادامه داد . او بعدا بحیث مسوول بولتن سازمان زنان انگولا مقرر شد . او در طی مبارزاتش ، مقالات و داستان های حماسی نوشت و مردمش را بادشمنان وطن آشنا ساخت اکثر رمان و مقاله یی او به دست نشر رسیده است ، بهترین رمان شناخته شده او (وحیوانات در جنگل زبان کشیدند) نام دارد این اثر او بعدا عنوان بهترین کتاب

سال را در ضمن همه پرسشی درلواند بخود اختصاص داد . او وقتی خودش را شناخت که مرد نیمه عریان سیاه را در پهلوی لاشه حیوانی که سپیدان از آن غذا می گرفتند آویخته بودند . آیا آنها کمتر از حیوانات بودند ؟ او از آن به بعد خواست سیاهان آویخته در بند را برها نند و نهضت آزادی طلبی را به او چشم رساند . او درین نهضت نقش زنان سیاه را مهم میدانست و میگفت اجتماع بدون زن درست به بدن فلج شده یی می ماند .

او صغوفی از زنان گرسنه و نیمه عریان را به دنبالش آراست تا همگان رسم مبارزه بر طراحان قانون رنگین پوستی جیره گردند . آری ! او الگوی بر جسته یی شد در نفس آزادی بدست گرفت وبا ترانه های دلنشین حماسی ، راهی برای مبارزه با همی زنان و مردان باز کرد .

تاریخ انگولا قهرمان هرگز ترانه های حماسی زنی چون ماریا را با خود نداشته است . او با ارانه ترانه ها و اشعار زیبایش چه رسالتی داشت ؟ او میخواست ملت انگولا را آگاهی بدهد تا بر ضد طراحان اپارتاید ، تبعیض طلبان رنگی آنها یی که ملت های فقیر را در بند

به پنج پار تیزان

گرد بادی که خاک سرخ
و باخود
در خانه ها و آب حابه نرمی می نشاند .
در آنجا
خاطره زندگی ترزا وانگراسیا درمن زنده
می شود .

دیولیندا ، ایرینا ، لوکرسا
گویی بمن تبسم میکنند
و دندان های سپیدشان
از لای لب های گلفت و ترگیده
چون بلوری .

وترانه ها چون موجی از نور زاینده میشوند
ولی امروز این ترانه ها
از لب ها برمی خیزند .

بلند و بلند تر میشوند .
و به گرانه های انگولا انعکاس میکنند
پیروزی ، پیروزی ، پیروزی

ترانه های که ازدور مرا بخود می خواهد .
ترانه های از روی آب ها
با بادها
از مرداب ها
میاید ، زچیسست
کسی مرا می خواهد
با بال های افراشته ؟
آه چه لذتی است !
برگ های ترشده
از آب
با آب
در بیرق آزادی
ولی کسی مرا می خواهد ؟
دست هایم را
به گرانه های دور دراز می کنم
و در کوه ها
از چشمه های پرسم
معنی آنچه را آنها می خوانند
و در یک گرد باد

می گیرند ، مبارزه کنند امروز که اپارتاید از طرف سازمان ملل متحد و جهانیان به شدت تقبیح می شود و همه به این قانون ننگین نفرین می فرستند واقعا توانسته اند آنرا بر جامعه انسانی عملی نمایند ؟ تا حالا کاملاً نه ولی ماریا ، ها ، نتوهای توانمند بعد از این کاملاً کهنه های این قانون را برای ابد به تقاله دان تاریخ بفرستند و کاملاً الفبای اپارتاید را از قالب اصلی کلمه اش بدر کنند .

روزگاری کسه او دختر جوانی بود به کوهستانها پناه می برد و در گوشه یی بر سر صخره ها قدم می زد ، از مردم و پیشش سخن میگفت او انعکاس ترانه هایش را بیشتر دوست میداشت . این را باید دانست که شوهرش نیتو شاعر بزرگ و شناخته شده یی انگولا ، او را در مبارزاتش تنها نگذاشت .

ماریا در خاطراتش می نویسد . وقتی در مدرسه بودم با سپید پوستی دعوایمان بلند شد .

معلم که نیز سپید بود سورسید . پسروا بعد از نوازش بر سر جایش نشاند اما از دستان کوچک و بچه گانه من با آن چوب طولیش خون فوران کرد . این خاطره تا زنده ام فراموشم نخواهد شد . او در یکی از مقالاتش نوشته

است . می خواهم کشورم انگولا بر تارک پیشرفت و تعالی قرار گیرد ، یگانه تلاش من برای ایجاد یک جامعه انسانی است جامعه که استعمار انسان از انسان بوسیله انسان در آن جایی نداشته کلمه انسان و انسانیت دیگر نامانوس

نباشد و دیگر کلمه انسان و انسانیت در کتاب ها سر گردان نباشد ، اجتماعیکه دیگر فر آورد زحمات رنجبران بوسیله ارباب واعیان به بیبانه های این و آن برده نشود من می خواهم به کمک جوانان و روشنفکران بردگی و استثمار را برای ابد ریشه کن بسازم اجتماعی که همه در آن حقوق یکسان خواهند داشت انگولا سرزمین من به چنین نظامی احتیاج دارد .

امروز آن روز برای انگولا فرارسیده ، آن روزی که مردم انتظار رسیدنش را داشتند ، آزادی ، آزاد ز یستن ، و تلاش برای صلح جهانی .

کاروان حله... کاروان حله... کاروان حله

چو تو خود کنی اختر خویش را بد...

ناصر خسرو

کوهش مکن چرخ نیلو فری را
بری دان ز افعال چرخ برین را
همی تا کند پیشه عادت همی کن
هم امروز از پشت با رت بیفکن
چو تو خود کنی اختر خویش را بد
به چهره شدن چون بری کی تو انی
ندیدی به نوروز گشته به صحرا
اگر لاله پر نور شد چون ستاره
تو باهوش و رای از نکو محضران چون
نگه کن که ماند همی نرگس نو
درخت ترنج از برو برگ رنگین
سبیدار ماندست بی هیچ چیزی
اگر تو ز آموختن سر نسا بی
بسوزند چوب درختان بی سر
درخت تو گر بار دانش بگیرد
نکر نشمیری ای برادر گزافه
که این پیشه‌هایی ست نیکو نهاده
دگر گونه پیشه ترا می بساید
بلی این و آن مرد و نطق ست لیکن
چو کبک دری باز مرغ ست لیکن
ترا خط قید علوم است و خا طر
تو با قید بی اسب بیش سواران
ازین گشته ای گر بدانی تو بنده
اگر شاعری را تو پیشه گرفتی
تو در بانی آنجا که مطرب نشیند
صفت چندگویی ز شمشاد و لاله
به علم و به گوهر کنی مدحت آن را
به نظم اندر آری دروغ و طمع را
پسندیده ست باز هد عمار و وذر
من آنم که در پای خوگان نریزم
ترا رهنمایم که چنبر که راکس

برون کن ز سر باد خیره سری را
نشاید نکو هوش دانش بری را
جهان مرجفا راتو مرصابری را
میفکن به فردا مر این داوری را
مدار از فلک چشم نیک اختری را
به افعال مانند شو مر بسری را
به عیوق مانند لاله طبری را
جزا زوی نپذیرفت صورت گری را
همی بر نگیری نکو محضری را
ز بس سیم وزر تاج اسکندری را
حکایت کند کله قیصری را
ازیرا که بگزید مستکبری را
بجوید سر تو همی سروری را
سزا خواهی اینست مر بی بری را
به زیر آوری چرخ نیلوفری را
به دانش دبیری و نه شاعری را
مرا لغدن را حت ایسری را
مرا لغدن را حت آن سری را
نماند همی سحر پیغمبری را
خطر نیست با باز کبک دری را
چو زنجیر مر مرکب لشکری را
نباشی سزا وار جز چا گری را
شه هندی و میر ما ز نسری را
یکی نیز بگرفت خنیا گری را
سزد گر ببری زبان جبری را
رخ چون مه و زلفک عنبری را
که مایه است مرجهل و بد گوهری را
دروغ است سر مایه مر کافری را
کند مدح محمود مر عنصری را
مرا این قیمتی در لفظ دری را
به سجده مرا این قامت عرعری را

دینه خهده ؟

پاک احساس را پارید لی
په سینه کی -

دانشان

دسرو وینو ،
په رنگ ، رنگ دی
دالفت زرین

نیشان

نجیب افغان

سرنوشت

مانند يك پرندۀ مغرور آسمان
دور میشوم ز سینه يك جنگل سیاه
پرواز من بلندترین اوج های دور
آوای من رسا

باور مکن که باز در آن آشیان سرد
زنجیر يك نیاز به پیچید به پای من
یا بگذرم ز راه خود و يك شبی خموش
گردد نوای من

آنجا که در سکوت پر از درد سایه ها
رویده خار های سم آلود اضطراب
آنجا چگونه زندگیسم بار و رشود
بی نور آفتاب

پنداشتی که من چو یکی صخره خموش
هستم تهی ز شعله سو زنده حیات
پنداشتی که مرده مرا ز آن طلسم شوم
اندیشه نجات

ای مانده در نهایت شب های بی امید
آن آشیانه نیست دگر جایگاه من
آنجا مدوز در دل آن جنگل سیاه
چشمی براه من

من رفته ام که دشت افق در مسیر من
رویانده لاله های شفق گون و شعله رنگ
من رفته ام که فطرت آزاد و سرگشام
باشب بود به جنگ

پرتونادری

کاروان حله... کاروان حله... کاروان حله

کاروان حد... کاروان حد... کاروان حد

وه که نامش چه دلپذیر است

وطن ما ، وطن ما ، وطن مادری ما
 وه که نامش چه دلپذیر است
 هیچ کوهی که سر به آسمان می ساید
 هیچ دره یی شاداب و هیچ ساحل و دریای جو شانی
 به قدر میهن مقدس ما محبوب نیست
 این آب و خاکی که پدران ما آنرا دوست می داشتند
 کشور ما فقیر است و البته در نظر کسانی که :
 در پی زر و سیم هستند فقیر می نماید
 بیگانگان به نگاه تحقیر در آن می نگرند
 ووقعی به آن نمی گذارند ، اما ما خود ما
 آن را با تخته سنگ ها یش و باقله های بلندش و با سواحل و
 کرانه هایش
 دوست می داریم ، وطن طلایی ماست
 ماجوش و خروش نشاط انگیز رودخانه های مان را دوست می
 داریم

امواج جهنده ی جو پیارها .
 جنگل های تیره و تار ، با آنهمه سرو صدا های مبهم
 شب های پرستاره و روشن تابستانی
 آنچه درین جا دیده می شود و به گوش می آید
 همه ، قلب ما را روزی به لرزش آورده است
 اینجاست که نیاکان ما جنگیده اند .
 با مغز شان و با شمشیر شان و با بیل و کلنگ و داس شان
 چه در روزهای تاریک و چه در ایام روشن و پر آفتاب
 چه در سعادت و چه در بدبختی
 قلب ملت ما تپیده
 تا ما صاحب آنچه امروز از آن ماست شده ایم
 لودویک ، رونه برگ شا عرقتلیندی

باغ فردوس

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
 که گناه دگران بر تو نخواهند نوشت
 من اگر نیکنم اگر بد تو برو خود را باش
 هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت
 همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
 همه جا خانه عشقت چه مسجد چه کنشت
 سر تسلیم من و خاک در می کده ها
 مدعی گرنکنند فهم سخن گو سروخشت
 نا امیدم مکن از سابقه لطیف از ل
 توجه دانی که پس برده که خوب است و که زشت
 نه من از پرده تقوی به در افتادم و بس
 پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
 باغ فردوس لطیفست و لیکن زنده بار
 تو غنیمت شمر این سا به بیدو لب کشت
 حافظا روز اجل گر به کف آری جامی
 یک سر از کوی خرابات بر نندت به بهشت

حافظ

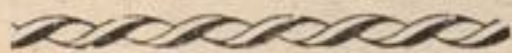
دترانو گانه

تینخی تینکلی نیا یسته شی به گانواو سینکارو نو
 پت، میرانه، جگره، توره پسلو نه دنرا نو
 دگر نه پر پر دی دینمن نه خوزوندی وی و پاندی درومی
 تسلیم، تینبته، بی نگی خو، نه دی کار دجنگیالانو
 نه به بندوی نه به می یته، نه به خان او نه به مالوی
 سر بنیندل، خان بخارونه کاردی کار دسربازا نو
 غورخیدل، مندی او ما تی، لسه بریو سره مل وی
 دمردکو به زلی کی وی زو ندو ن داتلانو
 که به خوب وی که به ویننه هم به ویرهم به خوبنی کی
 یاد او یاد پی کور ولس وی دمیواد دمیینانو
 خون هغه وی چی چمتو وی دمیواد چو پر لپاره
 تشن جراو، فیشن، سینکارخو، نه دی کارد ساز لمیا نو
 ژوندون تیر شو او تیر بری په تورتم او تروزی می کی
 شی چی و اووو، و اوو و اوو پوله تورتم نه به خوانا نو
 سنگر
 دغو بی ۲-۱۳۵۴ کال کندهار

به صمیمیت یک برگ

به صمیمیت یک برگ که می خواند در کوچه ما
 از زبان باد
 به صمیمیت یک برگ که می گریه
 همه غمهایش را
 به صفای تو که می آویزی
 بر لب پنجره های آینه ساکت دریا را
 به صمیمیت یک مرغ که میخواند
 با نوای باران :
 این دگر زمزمه بارین نیست
 این سرود کهن از دشت
 بر لبان آتش
 این ندای مهربانست
 بر شده از افق معبد پاک خورشید
 که ترا
 می ستاید جاوید.

از : م سرشک



روان حله... کاروان حد... کاروان حله

تر بیت غلط عوا ملی هستند که با لای کر کتر و شخصیت طفل اثر زیاد وارد می نماید .
 کودک همیشه احتیاج دارد بکسی متکی باشد که باعث دلگرمی و خاطر جمعیش گردد که در صورت نبودن محبت و دلگرمی واقعی به چیزهای دیگر دلچسپی و علاقه می گیرد . چنانچه اغلب دیده شده که بعضی از کودکان انگشت دست خود را می مکند یا اینکه بیکری از ساهانهای بازی خود خیلی علاقه گرفته و حتی هنگام خواب آنها را نمی کنند - که از نگاه علم روانشناسی احساس کمبود محبت بوده که باعث آن گردیده تا به چیزهای دیگر علاقه گرفته و بنحویه فراموش کردن اندوه اینکه دارند به آنها پناه ببرند . بنسای هیچ نگذارید تا نوتها لان شمادر زندگی کمبودی را احساس کنند .



اطفال امروز

نوشته : فرید

اطفال به محبت احتیاج دارند

رژیم روز اطفال برای آمادگی امتحان

و خلاصه خلاهای در شیوه زندگی آنها کند و این نکته که میگویند طفل بدیدمی آید که امکان دارد تا آخر عمر دامنگیر آنها باشد .
 کودک او همان نخستین لحظه است .
 تولد هوشیار و با احساس میباشد .
 خوبی و ناملا یما ترا احساس می

محبت با ارزش ترین چیز است که اطفال معصوم و دوستداشتنی به آن احتیاج شدیدا دارند و هیچگاه نباید محبت را از آنها دریغ نمود .

محبت و توجه به اطفال و عدم آن نقش مهمی را در زندگی حال و آینده آنها بازی میکند ، مطالعات و تحقیقات متخصصین و روانشناسان این حقیقت را ثابت ساخته است که بین اطفالی که در محیط گرم خانوادگی و در آغوش والدین مهربان و دلسوز پرورش میابند با اطفالی که دور از والدین بزرگ می شوند از نگاه روانشناسی فرق زیاد دیده می شود زیرا اطفال گروه اول که از نعمت محبت و آلودین برخوردار هستند اغلبا شاد ، سرزنده و ذکی عرض وجود میکنند . مگر متاسفانه در گروه دوم یعنی اطفالی که در محیط خالی از مهربانی و دلسوزی بزرگ می شوند در صورت مهربا بودن همه چیز برایشان با زهم کمبودی در آنها مشاهده می گردد . طور مثال ممکن در فراگرفتن درس خویش لایق و نهاییست با استعداد باشند مگر گوشه گیر و ساکت میباشند یا اینکه با سایر همصنفان خود در تفریح و بازی های دسته جمعی شرکت نمی کنند



در حیات اطفال مکتبی دوره امتحانات مرحله مشکل و پر مسوولیت است درین مرحله باید رژیم روز خیلی دقیق و جدی به منصفه اجرا قرار داده شود قابلیت کار و فعالیت از گانیزم طفلی که در اخیر سال برای امتحان آمادگی میگیرد رو به تحلیل رفته و ضعیف گشته است و هر نوع عدم و مراعات رژیم ، این ضعف را هرچه بیشتر تضعیف می نماید که در نتیجه موثریت درس از آن قطعه می بیند .
 و آلدین باید طفل شانرا طوری معاونت نمایند که وقت آنها به مقصد آمادگی گرفتن به امتحان با اوقات استراحت شان توأم باشد و سعی بعمل آید که بالای مدت خواب معمولی اثر نگذارد .
 آمادگی گرفتن برای امتحانات باید از طرف صبح صورت گیرد چو تکه در این وقت روز قابلیت کار و فعالیت اطفال به درجه بلند تر قرار دارد . بعد از هر چهل الی پنجاه دقیقه درس خواندن باید تفریح های ده دقیقه ای را مد نظر داشت و پس از ۳-۳ ساعت درس استراحت دو الی سه ساعته را پیش این باید بود . که درین مدت زمان صرف غذا و هوا خوری نیز شامل می گردد . پس از تفریح باز هم برای سه ساعت دیگر درس

اطفال در سالهای قبل از مکتب

چگونه پرورش یابند

را زیاد کشیده ام . به کاکایش جواب داد: بلی من از عهد آن پدر میا یم نخست کار های خانگی ام را انجام میدهم سپس به وظیفه نقشه کشی رسیدگی میکنم . مادرش همچنان مینویسد : (سه هفته از آنروز گذشت و من هیچ اطلاعی ندا شتم تا آنکه روزی اولیک باخو شسی و شادمانی زیاد به خانه داخل شد . چشمانش بر ق میزد و تبسم و خوشی بچهره او مستولی بود و به دست من یک بسته رانهاد و گفت که این از آن تست مادر . وگفت آنرا از اولین پول دستمزد خود خریداری کرده است و بعد گفت بکیر اینک بقیه پول دستمزدم . ازین بعد دیگر هیچ تشویش مکن مادر ! مادرش خاطره آنروز را چنین تعریف میکند : آن پول تحفه پر بهای بود و ارزش آن به من حتی از طلا هم بیشتر بود ...

چندی نگذشته بود که روز گار تراژیک فرارسید و شمشیر کشنده و بیرحم فاشیزم به رخ مملکت آرام و صلح پسند شوروی کشیده شد . اولیک بدسته گارد جوانان پیوست و سر دسته آن شد و مادرش دست دعا بسراین جوان شانزده ساله کشید مادرش در آنباره چنین میگوید :

گرچه میدانستم که جنگ رحمی ندارد و تحمل آن دشوار است مگر انصاف دادم که این وظیفه شریفانه و اشتراک نجیبانه جوانان در امر دفاع از وطن بجا و ضروری است . و به پسر خود آنچه را که در باره وظایف خطیر جنگ معلوما ت داشتیم بیان کردم و برایش فهماندم که در هر قدمی که روی جاده ها میبرد از خطر خالی ذهن نماند و هر حادثه را باید باشجاعت و جرات برخورد کرد .

از آنچه که گفته آمد چنین نتیجه گرفته میشود که خانواده کاشیفوی پیش از پیش هدفی مشخصی رادر مورد تربیه و پرورش اولیک تعیین کرده بودند و چنان عادات و خصایل رادر وجود او تزریق میکردند که به مفیدیت آن ایمان داشتند . ناگفته نماند که داشتن هدف روشن در تعلیم و تربیت از همه چیز اولی تر و ضروریتر است . چون پرورش و تربیت اولیک از طرف خانواده اش روی یک هدف روشن انجام میپذیرفت از آنرو نتایج درسی او در مکتب فوق العاده بود . و از همان ابتدای طفولیت به فعالیت های اجتماعی دقیق و با احتیاط بود و رویهمرفته یک پسر ممتاز و نمونه ای بود . با داشتن چنین پسر مادرش حقداشت که افتخار کند .

مادرش در کتاب خود مینویسد پسر من همیشه به فکر آینده اش بود قصدوی ابتدا تحصیل و سپس انجیر شدن بود . به من وعده میداد که زندگی ام را تامین کند و در سن بیست و یک سالگی دستگیری کند و به من اسباب استراحت رافراهم کند . در مقابله برایش میگفتم : آیا کار کردن انسان را خسته میسازد ؟ اگر چنان باشد پس کار کردن خوب نیست . من زندگی باتورا دوست دارم عزیزم .

هر چند که اولیک انتظار نکشید که انجیر بشود ولی اندکی بزرگتر از سن طفولیت خود اولین دستمزدش را به مادرش تقدیم کرد . در اینباره مادرش چنین نقل میکند : روزی کاکای اولیک برایش گفت : (آیا میخواهی بدانی که اولین روز یک دستمزد خود را بگیری چه روزی خواهد بود ؟! یک وظیفه برا یست پیدا کرده ام اما نمیدانم که هم وظیفه و هم تحصیل را پیشبرده میتوانی یا خیر؟)

اولیک از یس خبر از خوشی جست زدو چنین به فکر افتاد که از مرگ پدرش تاکنون من زجر زندگی

که با شند قادر اند در ایام تا بستان در میله های توپرستی (سیاحت) پیر دازند . جمع آوری سمارق ، سیج و غیره از جمله همین نوع سیاحت ها برای اطفال مکتبی بشمار میرود . دوام پیاده گری شان ، سرعت و زمان آن مر بوط به سن و سال طفل است بدین ترتیب که راه رفت و آمد در جنگلات و اراضی زراعتی نباید از شش الی هشت کیلو متر برای اطفال هفت الی نه ساله بیشتر باشد . برای اطفال ده الی نوزده ساله این مسافت ده الی هشت کیلو متر و نوزده ساله متر برای اطفالی که از سیزده الی پانزده سال دارند اضافه نباید باشد تمام باری را که طفل نه الی ده ساله باید حمل کند نباید از ۲ کیلو گرام ، اطفال یازده الی نوزده از سه الی پنج کیلوگرام و اطفال سیزده ساله الی پانزده ساله از چهار کیلو گرام بیشتر باشد .

رفتار و پیاده گری اطفال باید از طرف صبح و یا عصر انجام گردد . توقف های طولانی در روز های گرم تابستانی باید در ساعات دوازده الی شانزده صورت گیرد . توقف های کوتاه به منظور رفع خستگی بعد از هر دو کیلو متر رفتار اجرا شود البته اگر سن اطفال بالا تر از ده سال است در آنصورت پس از دو الی سه متر رفتار و اگر بیشتر از آن باشد پس از چهار کیلو متر رفتار و پیاده گری باید رفع خستگی نمایند از طرف زمستان ، چه در رخصتی های زمستانی و چه در ایام روز های تعطیل اطفال باید پیاده گری خود را با مسکی انجام بدهند . اینگونه رفتار های با مسکی معمولاً برای اطفال نه الی نوزده ساله در روز های باک بوزد و درجه حرارت هم از منفی نوزده درجه کمتر باشد پلانگاری میشود . اطفال بزرگتر از آن در درجه حرارت الی منفی نوزده درجه هم میتوانند به عمل فوق دست بزنند . مدت عمومی رفتار در تمام سنین متذکره برای دختر هادو الی چهار کیلو متر کمتر از پسران است .

بار ها و یا وزنی را که طفل با خود حمل می کند معمولاً در بار بند پیست می کنند و به تخت پشت طفل بار می نمایند . درین حالت باید بظاظ داشت که به آنطرف بار که به تخت پشت طفل تماس میکند باید اشیای نرم گذاشته شود و اشیای ثقیل به زیر بار بند یا خریطه قرار گیرد .

باید متوجه بود که تسمه های خریطه مذکور مطابق به قد و اندام طفل غیر شده (و عرض تسمه مذکور از چهار سانتی متر کمتر نباشد) . و به پشت طفل بسته شود . توقف های کوتاه پنج الی ده دقیقه برای اطفال خورد سال در هر کیلو متر رفتار و از اطفال باشند پس از ۱-۲ کیلو متر باید مد نظر مکتبی که سیزده الی چهارده سال داشته گرفته شود . در نیمه راه توقف ها به مقصد رفع خستگی در حدود ۱-۲ ساعت تعیین می گردد .

باقیه در صفحه ۴۶

خوانده شود . مدت ساعات درسی در نیمه دوم روز را میتوان سه الی چهار ساعت تعیین کرد پس از آن صرف نان شب و استراحت (قرار گرفتن در هوای صاف و آزاد و خواب) مد نظر گرفته شود .

تطبيق اینگونه رژیم روز خیلی منطقی و معقول است چونکه قابلیت عالی فعالیت و کار طفل را برای مدت طولانی ای حفاظت می کند .

بدون آنکه استراحتی نمایند و فکر می کنند که این عمل شان در آماده ساختن دروس آنها را کمک کرده و برای امتحان آمادگی بهتر و خو برتری گیرند . درحالیکه اینطور نیست . مغز خسته ، موانع خوانده شده را خوب حفظ نمی کند و برای آنکه مواد و مطالب درسی خوب یاد گرفته شود وقت زیادی باید بصرف برسد ، نتیجه آن بد است .

و اولین باید اطفال شانرا به این امر متقاعد سازند که مدت خواب آنها در ایام آمادگی به امتحان باید همانند باشد که در روز های معمولی سال است . در روز امتحان لزومی ندارد که وقت تر به مکتب بروند . انتظار زیاد یا حالت مضطرب و هیجانی ، متلاطم بودن جهاز عصبی طفل را زود خسته میسازد ، و این خستگی شاید در نتیجه امتحان اثر خود را وارد کند . در روز دادن امتحان باید طفل خوب استراحت کند و لزومی ندارد که فوراً به آمادگی مشغول دیگر بپردازد چنانچه بسیاری از شاگردان همین عادت را دارند .

رژیم روز اطفال مکتبی در ایام رخصتی به مقصد آبدیده کردن صحت و سلامت طفل و رشد جسمی آنها ارزش قابل ملاحظه ای را ایام رخصتی و رخصتی های طولانی - المدت زمستانی یا تابستانی دارد چه درین مدت اطفال طور شاید و باید میتوانند هر چه بیشتر در هوای آزاد باقی بمانند و از آن استفاده ببرند . در زمستان قرار گرفتن در هوای آزاد نباید از چهار ساعت در روز تجاوز کند . در روز های رخصتی رژیم طفل کمی تغییر می نماید ولی زمان قرار گرفتن زیر شعاع آفتاب ، صرف غذا ، رسیدگی به کار و بار خود ، چمناسستیک صبح به همان حال سابق (زمانی که درس هاجریان دارد) باقی می ماند .

مصرف آب و ساعت تیری های طفل مکتبی رادر ایام تعطیل آنقدر زیاد نسازید که طفل از آن خسته شود و استفاده ای که از روز های تعطیل باید ببرد و استراحت درست نماید از دست بدهد . باید در رژیم روز اطفال دو الی سه ساعت را برای خواندن آثار ادبی و هنری (مانند نواختن آلات موسیقی ، نقاشی و غیره) منجانیده شود . برای سالم نگه داشتن طفل مکتبی در زمان رخصتی های طولانی تا بستان باید از سیستم های مختلف آبدیده کردن استفاده گردد بدین معنی که : غسل های آفتابی ، شنا ، غسل هوا ، قرار گرفتن در هوای آزاد ، گشت و مزار با پای برهنه و غیره را عملی باید کرد .

اطفال سال مکتبی در هر سن و سالی

نام تمام



پاتریس لومومبا : شخصیت برجسته و مبارز انقلابی مردم کانگو (زایر)

پاتریس لومومبا با اطفال

نوشت : «بکانه هدف ما تأسیس دولتی در کانگو است که بتواند اختلافات مذهبی و نژادی را از بین ببرد و یک جامعه متجانسی از بلجیمی ها و کانگوییها که توسط سر نوشت مشترک کشورشان باهم پیوند خورده اند داشته باشد و وجود بیاورد».

لومومبا در نوشته های پیش به مشکلاتی از این قبیل که از بین بردن آنها باعث بلند رفتن سطح زندگی انگلستان و آمریکا می‌فهم مردم و اعاده حقوق و آزادی زنان افریقای سی می‌گردید پافشاری میکرد. او برای از بین بردن اینگونه مشکلات خواهان مبارزه مداوم و سرسختی بود.

مبارزه زاید الوصف مردم به خاطر کسب آزادی شان از استعمار و سفرهای لومومبا به افریقا و اروپا طرز دید او را تغییر داد و او را بجا نب دیگری سوق داد تا مشکلات مردم کانگو را از دیدگاه مختلفی مورد مطالعه قرار دهد.

در اکتبر ۱۹۵۸ لومومبا حزبی را بنام (جنبش ملی مردم کانگو) که یکی از سازمانهای وسیع در کانگو بود بنیان نهاد. در آخر همین سال او به حیث نماینده مردم کانگو در کنفرانس مردم افریقا منعقدگانا اشتراک ورزید و به حیث عضو دائمی سکرتاریت این کنفرانس انتخاب گردید. سال بعدی آن او در یک کنفرانس بین المللی کارگران زراعتی که در نا یجیر یا تشکیل گردیده بود اشتراک ورزیده در آنجا بپای نیهی تحت عنوان (اتحاد

دور او جمع شده بود، تبعیض نژادی و قبیلوی قایل نبود.

لومومبا اهمیت زیاد به سازمانها و اتحادیه های کاری میداد. در سال ۱۹۵۲ او در رایونی مربوط به اتحادیه های کاری و بوط بفعالیات اتحادیه های کاری چنین ذکر نمود که اتحادیه هاوسازمانهای کاری نیروی خویشرا از کار خلاق و دسته جمعی اعضای آن کسب مینماید و این

اتحادیه ها باید برای بقای خویش بصورت مداوم فعالیت و مبارزه نمایند تا وظایف خود را بصورت موفقانه بتوانند انجام دهند. رهبران این اتحادیه ها نیز مسوولیت عظیمی دارند که باید آگاه، متجرب با اثر، ژبی و با جرأت باشند، نه خواب برده که دست زیرالاشه انتظار این را بکشند که کارهای محوله شان خود بخود بدون هیچگونه کوشش حل خواهد شد.

لومومبا، بارها به اطراف و اکناف کشورش سفر نمود که نتیجه این گشت و گذارها، آگاهی یافتن از گونه زندگی، طرز تفکر و خواسته های مردم کشورش بود. خطابه ها و بیانات لومومبا در میتینگها توجه هزاران فردمیپش را به او جلب میکرد.

در ماه جولای ۱۹۵۵، لومومبا باشاه بلجیم که از ستانلی ویل دیدن مینمود ملاقات کرد. در جریان ملاقات برای لومومبا واضح گردید که شاه بلجیم نظریات او را درک کرده است. لومومبا، چنین اظهار عقیده نمود که: «اروپاییها و کانگوییها نمیتوانند باهم یکجا مشکلاتی را که دا من گیر کانگوشده است حل نمایند». در ۱۹۵۷ او چنین

در مبارزه علیه استعمارگران تلف گردید. ولی مردم کانگو به استعمارگران تسلیم نشدند و تن به غلامی ندادند. در آوان طفولیت، لومومبا قصه های از قهرمانی و شورش مردم را در مقابل استعمارگران و در باره سرکوب شدن آنها توسط استعمارگران بلجیمی شنیده بود. که همه این قصه ها تاثیر عمیقی بر فکر لومومبا مینمود.

لومومبا هنگامیکه در کیندو بود از فعالیت جنبش های سیاسی و مذهبی مردم کانگو که در جنگلات بودند و مردم را بر ضد استعمار و به خاطر بدست گرفتن عنوان کشورها، زمان میدادند آگاهی حاصل نمود. در سال ۱۹۴۴ لومومبا به ستانلی ویل (فعلا کیسا نگا) رفت و سه سال در آنجا به حیث کاتب پوسته در یک دفتر مالیاتی اجرای وظیفه نمود. در جولای ۱۹۴۷ او در کیندو مکتب تارگران پوستی واقع در لیوپو لدویل (کنشاسا) که در آنوقت پایتخت حکومت استعمارگران بود ثبت نام نمود و بعد از یکسال از آنجا فارغ التحصیل شد. در همان زمان، لومومبا تسلط و دست رسی کامل بر زبان فرانسوی بر علاوه چندین زبان محلی کشورش داشت. او به صورت کامل فلسفه، اقتصاد سیاسی و تاریخ افریقا را مطالعه نمود.

در بین سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۵۶، لومومبا شروع به فعالیت های سیاسی در ستانلی ویل نمود. او رهبری شش سازمان سیاسی را بشمول حزب لیبرال بلجیم در کانگوبعهده داشت. هیچیک از این سازمانها ماهیت قبیلوی و نژادی نداشتند و لومومبا هیچگاه به اشخاصی که

پاتریس لومومبا در دوی جولای ۱۹۵۲ در قریه کوچک اونلوا، ایالت کازای چشم به جهان گشود. از سن شش سالگی به بعد در مزرعه شروع بکار نمود و با سختی و مشکلات زندگی دهقانان رو برو شد. در سن ده سالگی شامل مدرسه گردید ولی او هیچگونه علاقه ای به کشیش شدن نداشت. در سن شانزده سالگی او تصمیم گرفت تا زندگی خود را در یک وظیفه مفید اجتماعی وقف نماید. به همین سبب او بفرار گرفتن تحصیل در رشته طب آغاز نمود. اما دیری نگذشته بود که بمنظور فرا گرفتن سیاست و جامعه شناسی از تحصیل خود در رشته طب دست کشید. در آن زمان تحصیلات عالی در کانگو که مستعمره بلجیم بود میسر نبود. بنا بر این مجبور شد بمطالعه شخصی بپردازد. در سال ۱۹۴۳ او کیندو رفت و بعد از چهار سال در آنجا او به حیث کاتب در یکی از کمپنی ها استخدام گردید. در همین شهر بود که لومومبا برای بار اول با زندگی کارگران کشورش آشنا شد.

لومومبا فاصله های طولانی را برای بدست آوردن کتابهای علمی نمود، او اکثر اوقات فراغت خود را بمطالعه آثار هورگو و لیر می گذراند و خلاصه آثار ارسطو، سو سیالیست های تخیلی و روشنفکران فرانسوی را مینوشت.

در آنوقت سطح زندگی مردم کانگو نسبت به دیگر کشورهای افریقای بسیار پایین بود. در هنگام تسلط هشتاد ساله استعمار بلجیمی، تقریباً نصف نفوس کانگو

کنفرانس بروسل که بمنظور فیصله در مورد استقلال سیاسی کانگو تشکیل شده بود، چنین اظهار داشت: «ما به هر گونگی که ششش و فعالیتی که بمنظور تجزیه قلمرو ملی مان صورت بگیرد اعتراض مینماییم. عظمت و بزرگی کانگو بر اتحاد سیاسی و اقتصادی آن استوار است.»

لومو مبا با تا سیس یک دولت مستقل و متحد در کانگو خواهد بود. در عین حال او خواستار همکاری بین طبقات و اقشار مختلف اجتماعی کانگو بود و ب مردم کشورش چنین خطاب کرد: «همه مایکجا، برادران و خواهران عزیز، کارگران و مامورین دولت، کارگران ذهنی و جسمی افریقا بی‌ها و غیر افریقا بی‌ها، که تا لیک‌ها و پروتستان‌ها، بیایید که با هم متحد شویم و یک دولت عظیم کانگورا به وجود بیاوریم.»

این حقیقت را با یادداشت‌ها بشیم که پافشاری لومو مبا برای متحد ساختن تمام نیروهای مترقی جامعه کانگو از دکاوت و هوشیاری‌ها و نا‌شی می‌گردید این اتحاد نه تنها بخاطر کسب استقلال سیاسی بلکه بمنظور بدست آوردن استقلال اقتصادی و خطراتی که از تعصبات قومی و نژادی ناشی می‌گردد نیز ضروری بود.

لومو مبا دهقان تهری دستی که بمقام صدر اعظمی رسید. هیچگاه نسبت به مردمش احساس نفوق نمیکرد. به آنها احترام زیاده‌ای نداد و در آنها راجحیت برادران و رفقای هرزه‌ش میدانست.

او کوشش نمود تا توسط حزب جنبش ملی مردم کانگو، توده‌ها را نه تنها در مبارزه علیه استعمار بلکه در مبارزه علیه از بین بردن استثمار انسان توسط انسان و علیه هرگونه نا بری اجتماعی بسیج سازد.

برخلاف دیگر احزاب سیاسی در افریقا و استقلال ملی) ایراد کردو چنین خطاب نمود: «نام خواسته های کشورهای تحت قیمومیت یکسان است. سرنوشته آنها واهدائی را که آنها در انکشاف ملی شان تعقیب می نمایند با هم مشابه است: آزادی افریقا از تحت یوغ استعمار، افریقا هرگز آزاد و مستقل نخواهد بود و هرگاه یکی از کشورهای آسی آن تحت قیمومیت باقی بماند.»

لومو مبا از ضرورت اتحاد بین نیروهای ضد امپریالیستی و ضد استعماری در داخل افریقا نسبت به رهبر دیگر کانگو و افریقا عمیقاً آگاهی داشت. او اظهار داشت که بدون اتحاد مردم نمی‌توانند با خواسته‌هایی حریر صانه امپریالیزم مقابله کنند. در سال ۱۹۵۶ او در این مورد چنین بیان داشت: «هر قدر که ما بیشتر متحد باشیم همان قدر مامیتوا نیمه موفقا نه بر ضد ظلم ستم، فساد و فعالیت‌های کسب اتحاد ما را توسط شعار «تفرقه انداز و حکومت کن» بر هم میزند مقابله نماییم.»

لومو مبا و پشتیبانانش بخاطر متحد ساختن مردم کانگو مبارزه سرسختانه بی‌راه راه انداخته بودند زیرا در کانگو بیشتر از دو صد قبیله که سطح پیشرفت اجتماعی و اقتصادی شان مختلف است زندگی میکنند. در آنوقت ذهنیت‌های تجزیه طلبانه به صورت واضح در بین ملیتها و قبیلله‌های مختلف محسوس بود. (ایالت کازانو کتا نگا).

لومو مبا که تجزیه طلبی و تبعیض نژادی و قبیلوی را بحیث دشمن بزرگ داخلی حس نموده بود به صورت خستگی ناپذیر مبارزه را برای متحد ساختن مردم کانگو ادامه داد و از آنها دعوت نمود تا منافع تمام ملت کانگو را بر منافع شخصی و نژادی شان ترجیح بدهند و ضربه‌های قاطعی بر استعمارگرانی که منطقه بی‌را بر منطقه بی‌دیگری برتر می‌شمردند وارد نمایند. او با آن‌ده از رهبران کانگو که خواهان تجزیه این کشور به جمهوری‌های کوچک بودند شدیداً مخالفت ورزید. او هنگام ایراد بیانه در

بلجیم در مقام بل مزارت جنبش ملی و آزاد یخواه مردم کانگو تسلیم شدند بتاریخ سی جون سال ۱۹۶۰ م. ریت مستقل کانگو اعلام گردید و یاتر یس لومو مبا بحیث او لیون رهبر دولت ملی انتخاب گردید. او مومبا در مراسم اعلام آزادی کانگو چنین متذکر گردید: «هیچ فردی از خلق کانگو این را فراموش نخواهد کرد که استقلال و آزادی ما توسط مبارزه دشوار و پیگیر، مبارزه ای که در آن ما از فقر، دشواریها، قربانیهای بزرگ و از ریختن خون مردم خود نه هراسیدیم کسب گردیده است.»

بمجردیکه لومو مبا بحیث صدر اعظم انتخاب گردید شروع به تعقیب پالیسی کا ملاصدا امپریالیستی نمود. لومو مبا شاید از این حقیقت آگاهی نداشت که عنوان اصلی قدرت کاملاً بدست خودش نیست و امپریالیزم موقف‌های سیاسی و اقتصادی خود را در کانگو هنوز حفظ دارد. میراث شوم استعمار، اقتصاد ضعیف علم و وجود یت کارگران متجرب، کمبود شدید پول و وسایل مادی به منظور انکشاف مادی، همکاری با سرمایه‌های خارجی راضوری می‌ساخت. هر چند لومو مبا عقیده داشت که هرگونه همکاری با سرمایه‌گذاران خارجی باید به اساس تجاربی که از دوران تسلط استعمار بدست آمده است صورت بگیرد.

بدر نظر داشت این مفکوره که کسب استقلال سیاسی بی ارزش خواهد بود هرگاه این استقلال بصورت فوری به انکشاف اقتصادی نیانجامد. لومو مبا تلاشهایش را برای پیدا نمودن تسلط بر منابع سرشار طبیعی و اقتصاد کشورش ادامه داد. دولت صدور سرمایه را از کانگو بدیگر کشورهای ممنوع اعلام داشت و شروع بطرح پلانهای وسیع برای انکشاف اقتصادی به اساس سکتورهای دولتی در صنعت و همکاری تولیدی در زراعت نمود. هدف پلانهای مذکور کنترل نرخها، کاهش بیکاری و افزایش دست مزد ها بود.

کانگو حزب جنبش ملی مردم کانگو از تباط گسترده بی با اتحادیه‌هایی کارگری داشت. در حقیقت این سازمان باجیبه متحد ملی مشا بهت داشت.

تمام رهبران حزب جنبش ملی مردم کانگو، مخصوصاً لومو مبا امپریالیزم راسوول اصلی فقر و بدبختی مردم کانگو میدانستند. آنها با پلان هاودسا یس استعمارگران که میخواستند نفوذ و قدرت شان را در افریقا حفظ نمایند مخالفت می نمودند. لومو مبا در مورد سیاست و پالیسی‌های استعمارگران در قبال کانگو چنین بیان داشت: «من میدانم که اکثریت مردم بلجیم بر علیه ظلم و ستم در افریقا میباشند. آنها با یک قدرت استعماری در کانگو که در تحت آن چهارده میلیون مردم کانگو توسط اقتصاد کوچک الیکارشی استثمار میشوند مخالفت می‌ورزند. کشیده‌گی روابط میان کانگو و بلجیم تنها و تنها نتیجه فعالیت کسانی است که میخواهند ثروت مردم کانگو را غارت کنند و کسانی که مقام بلجیمی را تشویق به ادامه رژیم استعماری مینمایند و هم چنان توسط بعضی از مقامات تیکه در جستجوی منافع شخصی شان در کانگو هستند.»

لومو مبا مردم را محرکین اصلی در مبارزه بمنظور کسب استقلال سیاسی و اقتصادی و انکشاف اجتماعی میدانست. این نظریه در مورد نقش توده‌ها و از اکثر رهبران سیاسی در کانگو و دیگر کشورهای افریقای مجزا میسازد. در این مورد لومو مبا چنین اظهار داشت: (تاریخ ثابت میسازد که آزادی و استقلال هرگز خود بخود بدست نمی‌آید، آزادی باید توسط مبارزه وجدو جهد کسب گردد. روی همین منظور ما باید تمام نیروهای مترقی را در یکجبهه متحد سازمان دهیم و بسیج سازیم. مردم کانگو به این پیشنهاد ما پاسخ مثبت دادند و من از این نیرو که ضربات کوبنده‌ای بر استعمار پوسیده وارد نموده است بسیار شگوارم.)

بالاخره امپریالیست‌ها یسی

بقیه در صفحه ۴۷

لئون ماری و لی داسی ژرخی .
 ماری : - گرانه لئون! زه مجبوره
 یم چی لاپه شم گوری نه چی دکری
 مستنی خلورو ته نیردی کیری نسد
 چار شنبی ورخ ده که له یا ده دی
 نه دی وتلی زه په هره هفته کی په
 همدغه ورخ دخپل مین دپسا زه د
 بنفشی گلان وپم .
 لئون : - ار مان چی ته شی اوستا
 خای دلته تش پاتی کیری خودا
 چی زه ستا له وفاخه پوره خبریم لیدی
 نه زیات در ته نه ټینگیرم .
 ماری دخدای په اما نی په ډول د
 ټولو بنخو مخو نه مچی کړل او لاپه .
 وروسته له هغی چی دسا لئون وروړ-
 پسی وټرل شو نو میر منود غیبت په
 خای د هغی بنه خو یونه وستایل او
 ډیر صفتو نه یی وکړل . خو یو ی
 میر منی وو یل :
 زما په نظر یوه غیر عا دی بنځه
 ده . رښتیا لئون! ته پو هیبری چی
 ماری خو کلنه ده ؟
 لئون : زما په فکر چی داتیا وکلونو
 په شا او خوا کی به وی . کله چی زه
 کوچنی وم او مور به می له خا نه
 سره تیا ترته بیو لم نوماری پور .
 شهرت در لود .
 کلر وو یل : دما ری په بر خه
 کی د عمر خبره هیخ کله هم مه کوی
 خکه چی هغه بیخی نه زه پیری . خو
 رښتیا لئون! داد بنفشی د گلونو
 کیسه چی ودی ویل خنکه ده ؟
 لئون : یوه کو چنی حقیقی اوله
 در داوسوزخه ډکه کیسه ده چی
 یوه ورخ یی په خپله ماته کړی وه . خو
 که یی و غواړی چی زه هغه تاسو
 ته وکړم نو با ید ووا یم چی زه دویلو
 زپه یی نه لرم خکه ویر بزم او لکه
 خنکه چی بنا یی و به یی نشم
 کړای میلمانه به گیده : نه لئو نه !
 ته با ید دا خبره هیر نه کړی چی ته
 زهونز کور به یی اوزموز دسا عت-
 تیرو لو دپاره به ضرور دا کیسه کوی .
 لئون : ډیر بنه زه حاضر یم چی
 د بنفشی دگلونو کیسه در ته وکړم
 خو خدای دی وکړی چی دغه کیسه
 دزمانی دسلیقی له نظره ډیره رو-
 مانتیکه ونه گنل شی .
 بر تراند وو یل : مینه او رو مان
 هیخکله نه زپ پیری . خوزموز په وخت
 کی خوا نان له دی کیله مینه یوه خیالی
 افسانه بولی چی غوا ری خپل رښتینی
 احساسات پټ کړی او د ورخی دمود
 سره داد عوا وکړی چی دعشق او
 مینی به وپا ندی بی تو پیره دی .
 لئون : هو داسی خیال کوی .
 دهغی طلا یی وینستان چی تل به

بنکلی او خوا ره واره پرا ته ره . د
 هغی بنکلی او زپه راکښونکی سترگی
 چی دهیپنوتیزم قوت په کی و اودعنی
 په زپه پوری آواز چی په غوړو نو کی
 لکه دمر غا نو دزمر موغو ندی خوړ
 لگیده دهغی فوق العا ده بنکلاوزپه
 راکښون یی بشپړاوه .
 هغه یوه هنر منده ده اوخپله
 هنری جا یزه یی په ۱۸۹۵ کال کی
 واخیسته او یی له خنډه د(فرا نسز
 په کمیدی) کی و منل شوه .
 تاسو خپله پو هیبری چی پدغه
 تیا تر کی دنوم او شهرت در چی ته
 رسیدل خو مره گران کار دی په هغه
 تیا تر کی به مهم پارتو نه هغو هنر-
 مندانو ته ور کول کیدل کوم چی کورنی
 امتیاز او اخلاقی نجا بت خنکه پر-
 خورداره وو . او هنر مندا نو به هم
 مسو ولیت در لود ترخو دخپل نجابت
 اصالت وساتی .
 دمثال په ډول به دتیا تر نومیا-
 لیوهنر مندا نولر تر لپره دوه کاله
 انتظار ایست خو چی د(ماری وو) او
 یاد(مولیر) په نمایشنامو کی ور ته د
 لومړی رول فر صت په لاس ورشی .
 سر بیره پردی به هنر مندا نو دخپل
 هنری پراو په اوږدو کی دلو یو
 خنډو نو او مستعدو رقیبا نو سره
 ټکر خو ډل چی دغه خنډو نه دو مره
 ناوړه وچی ډیرو به یی د هغو په
 وړا ندی ټینگار نشو کو لای او له
 دوه دری کلو نوخه ورو سته به یی
 بیر ته ددو همی او دریمی در چی
 تیا تر و نولاره نیو له . خو ماری د
 وروستی ډلی خنډه نه وه هغه به یوه
 شینه هم غا فله نه پاتی کید له . او په
 ډیر لږ وخت کی یی وکړای شو چی د
 فرانسز دکمیدی دستورو په لومړی
 کتار کی خلیزی .
 کا گر خو نکو به دهغی په منځ
 حساب کاوه او نما یشنا مهلیکو نکو
 به دا تا کید کاوه چی لو مری رول
 دی ماری و لوبوی انتقاد کونکو هم
 هغه دویار در چی ته رسو لی وه تر
 دی چی نا متو منقد (زارسی) چی
 هیخکله به یی دجا صفت نه کاوه د
 دی په برخه کی داسی لیکلی و
 «آواز یی دعالی نه هم لوړدی . دومره
 عالی چی په خپل آواز بانندی سمسره
 هم تر اغیزی لاندی راوستی شی) خپله
 ددی خبری سوچ کو لی شی چی یوه
 دوه ویشت کلنه هنر منده او دو مره
 هنری شهرت او ددی سره له حده
 وتلی بنکلاولری .
 په هغه شیه ماری ددو ویر دو تر-
 منځ دیوانترک له امله دخپلو کالیو
 دایستلو خو نی ته داستراحت دپاره

دحافظ ژباړه

دفرا نسی دمشهور لیکوال آندره مورواثر

هره چار شنبه د بنفشی د گلو یوه گیدی

بنکلی ما ری به ډیره مینه وویل:
هوڅو مړه بنکلی دمینا نو گهـل
کوم کارت خو ور سره نه و؟
چپراسی :- نه خو دروازه وان
نهمی دومره واوریدل چی ددغه گلونو
راوړو نکي دپولی تخنیک دزده کوونکو
کالی په غاړه کړی و.

هانری په خندا وویل :- گرانی د
دومره زړه چاوده مینا نو له کبله چی
ته یی لری با ید تا ته مبارکی ووايم.
ماری د بنفشی دگلو گیبی بزى ته
نیزدی کړه په پتو سترگو پداسی
حال کی چی دبنفشی دگلو خوږ بوی
یی کشا وه وی ویل :-

گل هغه یوازینی سوغات دی
چی په رښتیا سره زما خو شحالی
زیاتوی .

دبلی چار شنبی په ورځ بیا هم د
تیا تر چپراسی په موسکا سره بله
دبنفشی دگلو گیبی ماری ته راوړه .
ماری ور نه پوښتنه وکړه . بیا هم
دهغه کو چنی زده کوونکی له خوا
چی تیره هغه یی راوړی و ؟
چپراسی :- هو گرانی .

ماری : امکان لری چی ووا یی دغه
زده کوونکی څه ډول بڼه او کړه وړه
لری ؟

چپراسی : ماری ما هغه په خپلو
سترگو نه دی لیدلی که غواړی له
دروازه وان نه به پوښتنه وکړم ؟
ماری :- نه دو مړه مهمه نه ده .

پهرا تلو نکي چار شنبه کی چی
ماری پروگرام نه درلوده نو تیا تر
ته لاړه نه شوو څو کله چی دبنفشی
په ورځ دتمرین دپاره ولاړه ویسی
لیدل چی په خو نه کی یی دبنفشی
دگلو یوه گیبی ایښی ده . خو گلان یی
مراوی شویدی .

دشپي کله چی دتیا تر څخه وتله
نوله دروازه وان څخه یی تپو س وکړ .
پر نارده! ووايه چی پرون هم د
بنفشی گلان همغه هلک را وړی و چی
تل یی راوړی ؟
برنارد : هو ماری .

ماری :- څه ډول کړه
وړه لری ؟
برنارد : ډیر ښه کړه وړه لری .
هو ډیر ښکلی بڼه لری غړی اندامونه
یی نری دی دمخ کاسه یی لږه ننوتلی
غونډی ده . دسترگو لاندی سیوری

لاړه . هلته دها نری له څنگه کیناسته
او په خبروی پیل وکړ . چی په همدغه
وخت کی دتیا تر چپراسی راننووت
او یوه دگلو گیبی یی ورته راوړه .
ماری :- دا چارا لیرلی دی ؟
چپراسی :- هو سن لوزا لیرلی
دی .

ماری : ښه نو به هغه میز یی
کیر ده .

چپراسی :- ماری یو لیک هم
تاته را رسیدلی دی .
ماری لیک واخیست د پاکت سر
یی خیری کړ او له لو ستلو نه یی
وروسته په خندا ویل :

دا لیک دښوونځی دیوه زده کوونکی
دی لیکلی یی دی چی په ښوونځی
کی یی زما په ویاړی ماری کلسپ
تاسیس کړی دی .

ها نری :- ټول پار یس له ماری
کلیو نوڅخه بیخی ډک شویدی .
ماری : خو زما په گو مان چی دا
به دټولو سره توپیر لری تو جه
وکړه چی دلیک په پای کی یی څه
لیکلی دی .

گرانی ماری داچی لیک می ښه
نه دی مابه و بښی او زما لیکو نوته
به په سپکه نه گوری څکه چی زما مینه
لتاسره له پا کی او سپختوب څخه
ډکه ده .

هانری :- څه فکر کوی چی دغه
زده کوونکی ته به دلیک خواب ور
کړی ؟

ماری :- البته چی نه څکه زه په
ورځ کی دغه ډول لیکو نه دشلو نه
زیات اخلم نوکه چیر ته ټولو ته
خواب ور کړم نو بیا به راته دنور
کار دپاره وخت پاتی نشی . خو
سره لدی ټول هغه لیکونه چی
رازسیری باید ووايم چی دغه
لیکو نه ماته ډاډ را کوی . څکه چی
دغه لیکو نه ټول دهغو عا شقا نسو
له خوا راخی چی عمر یی له شپاړ لسو
کلونو نه زیات نه دی او زما ځوان مینان
دی دوی به وی چی له نورو څخه
به تر ډیره پوری زما سره وفادار
پاتی شی .

هانری : دو مړه ډاډه هم مه اوسه
بدی کی دتیا تر چپراسی بیا
راغی . او ماری ته یی یوه بله د
بنفشی دگلو گیبی ورکړه .

همدی کبله می دا عادت شویدی چی
یوازی گل او لیک وا خلم او هیڅوک
دنده پری نر دم .

ماری : هو ته رښتیا وای ښه
همداده چی ددغه ډول مینا نو به وړا .
ندی بی پروا و سم او زړه لکه د
ډیری غونډی کلک کړم .

برنارد :- ماری! اشتباه ونه کړی
چی ستا عکس العمل له کلک زړه .
والی څخه نه دی بلکی دسا لم عقل
څخه تا بعیت کوی .

راتلو نکي چار شنبی هم یوه دبلی
پسی راغلی او تیری شوی . هـره
چار شنبه یی دبنفشی گلان واخیستل .
په تیا تر کی ټول دبنفشی دگلو نسو
څخه خبر شول . تر دی چی یوه ورځ
دماری دهمکا را نو څخه پوی ور ته
ووویل :

پرون ما ستا پو لی تخنیک می
ولید . هو هغه چی هره چار شنبه
تاته دبنفشی گلان راوړی ته ښه
نه پو هیږی چی څو مړه بنکلی یی . هو
هغه پاک خدای د(پاوین) یا (کاندلیه)

دزول ډلو بو لو دپاره پیسدا کړی
دی . که زه ستا په ځای وای پوهیږی
چی څه می کول؟ مخا مخ می ور څخه
مننه کو له او بدی ډول می د هغه زړه
تودساته . خو کهزه ستا په ځای
وای .

ماری :- که زما په ځای وای هغه
دی ځان ته پا له ؟
همکاره : هو که دیوی شپي دپاره
هم وای . گومان نه کوم چی د هغو
له کتلو څخه به تا ته کوم ضرر رښیښ
شی .

ماری : ته رښتیا وای . دا پوره
کم عقلی ده . چی انسان دی دهغو
مینانو به وړاندی تر هغه چی ځوان دی
بی پروا و اوسی او چی کله یسی
عمر له ډیر شو څخه و او ښت ادسر
ویښتان یی توی شول نو بیا ور پسی
منډی وهی .

دهمغی ور څی په شپه کله چی ماری
له تیا تر څخه وتله نو دروازه وان ته
یی ووویل :

پاتی به ۴۶ مخ کی

او به شونډه بانندی نری بنکلی بریتو .
نه لری . او یوه توره یی هم په مسلا
پوری تپلی وی .

لنډه داچی رښتیا هم یوه عجیبه غونډی
سودا یی قیا فه لری هر ځل چی د
بنفشی دگلو گیبی ما ته را کوی نو په
ډیره وارخطا یی وای .

داد ماری دپاره انو بیا ور څخه
لاس او پښی ورک شی او رنگت
یی تکسور وا وړی .

ماری :- دانوولی یوازی دچار
شنبی په ورځ راخی ؟
برنارد :- ماری ! لکه چی ته خبره
نه یی؟ دچار شنبی ورځی دپو لسی .
تخنیک درخصت یو ور ځی دی چی د

هری چار شنبی به ورځ دتیا تر
زیات ننداره کوونکی همدغه
پولی تخنیک زده کوونکی دی . چی هر
یوی یوه نجلی هم له شا نه سره را
ولی .

ماری :- او هغه هم؟
برنارد : هو ماری خو به دومره
تو پیر چی نجلی دهغه خور ده او
دومره ور سره درنگ نیژدی
والی لری چی فکر کیری غبرگو نی
به وی .

ماری : بی وزله زلمکیه ! که به
زړه کی می لږځای وای نولتا څخه به
می غوښتی وای چی هغه یو ځل
زما کوټی ته راو لی . تر څو چی د
بنفشی گلان په خپل لاس ما ته .
راکړی .

برنارد - خوزه دا کار ښه نه
بولم ماری څکه چی دتیا تر به نری
کی دغو مینان تر هغو بی خطر هوی چی
دمقابل لوری څخه بی پروا یسی
وگوری . هغوی دخپلو مینو پر سنتش

له لری څخه کوی او په همدی خو
شحاله هم وی نو که پاملر نه ور ته
وشی نو بیا کار پسی اوږد پری .
ماری : څنگه؟ بر نارده!

برنارد : ته خاندی خوباور وکړه
چی ما ته دا خبره له خپلو تجرب ښو
څخه ثابته شویده شل کاله ډیر عمر دی هو
شل کاله کیری چی زه د(فرا نسزد
کمیدی) دروازه وان یم او په دغومره
اوږده موده کی څه شی دی چی ما نه
دی لیدلی . ځوا نی نجو نی می لیدلی
چی بیخی له مینی نه لیو نی دی له



تهیه و ترتیب : محمد اکبر نظری

سرگرمی ها و مسابقات

- ۴ - در جلال آباد زیاد کشت می شود - در یور - مواد سمی .
- ۵ - با حذف حرف آخر قرض معنی میدهد - نام مرضی است - شاعر پشتونستان .
- ۶ - استاد به پشتو - ضمانت کردن - همه ساله - شما به اوز بکی .
- ۷ - قصر ریاست جمهوری - الفت - نام درختی است - یکی از چارباغان - نوعی گیاه .
- ۸ - جهالت - به منظور آبیاری حفر شود - پدر ترکیه .
- ۹ - لباس را تمیز میکند - معکوس آن ضرب است - قلب کار - مردی از جمهوریت یمن .
- ۱۰ - حکم میدان مسابقات - آسمان عربی .

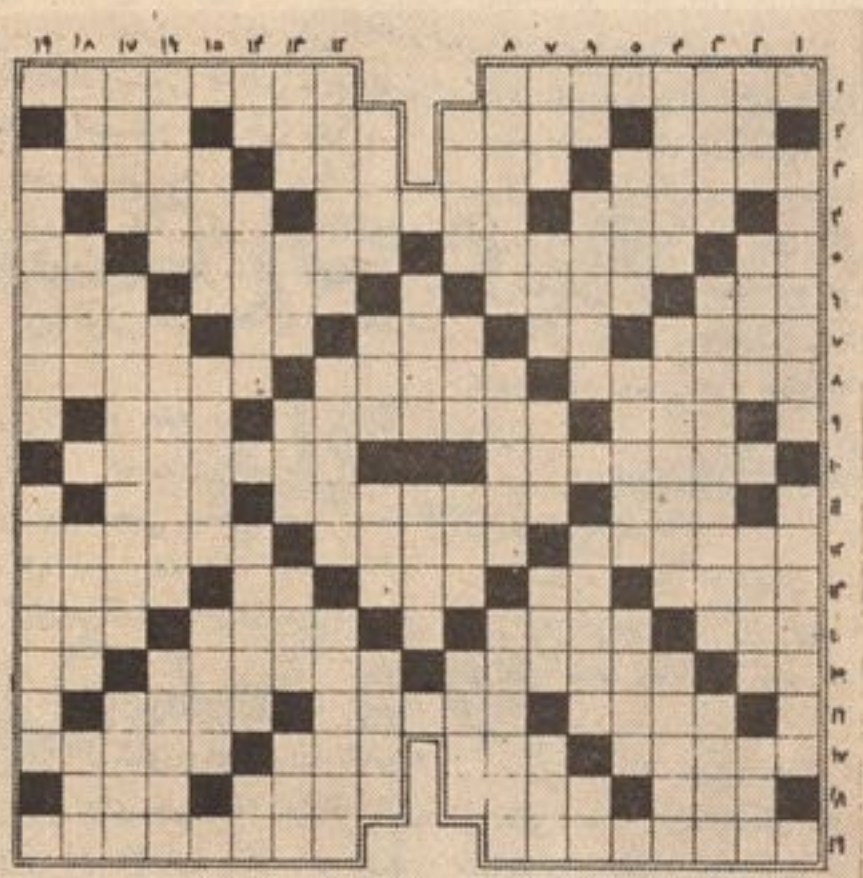
- ۱۱ - ظلم و جبر - مرغ پشتو - نخ - میوه .
- ۱۲ - در گرامر دری حالت وصف يك شئی - روشن - در دست محبوبس اندازند .
- ۱۳ - نام خداوند - درختی است - نی در آلمانی - پرپ میدان به پشتو .
- ۱۴ - افسوس - معکوس آن مروت از يك شخص غائب - محل سکونت - حالت ندا تیه .
- ۱۵ - هلاك - غیر مترقبه - مقصد رسیدن - اشاره دور به نفر و اشیاء .
- ۱۶ - سوابق کار کنان دو لت در آن درج است - لوحه بی يك خیاط - اسم یکی از وزرای عربستان سعودی .
- ۱۷ - درد داشتن - توسط آن دو توتو فلز را بهم وصل کنند - سفر .
- ۱۸ - لیکن - عالم - مددگار - نقشه .
- ۱۹ - به تعداد زیاد انواع مواشی گفته شود - مرکز یکی از جمهوریت های اتحاد شوروی .

- ۱۴ - سیم به انگلیسی - اصطلاحی است که به استاد گفته میشود پایتخت یکی از همسایه های هندو - استان - با اضافه حرفی یواش شود .
- ۱۵ - تکرار يك حرف - سودا گری با حذف حرف آخر - مربوط به اسلام - نام خدا .
- ۱۶ - دوا به پشتو - خاک خیانت نکند - مکتوب .
- ۱۷ - کم کردن - نافه بی مشك آن خوشبو است - آخر - صفت مردی ندارد .
- ۱۸ - خطاب به معشو قسه - سرایت کنند - منقوش - پرستار به انگلیسی .
- ۱۹ - زمین دار کلان - رودیست در شمال افغانستان .

عمودی !

- ۱ - ولسوالی ایست در مر بوطات ولایت کندز - در عدم اجر ای وظیفه به شخص راجع شود .
- ۲ - چا در عربی - زیار نگاه - پست - پیش .
- ۳ - کسی که وکیل انتخاب کند - یکی از ولایات سمت شمال - حرفی از الفبای یونانی .

جدول کلمات متقاطع



- ۱ - یکی از جمهوریت های اتحاد شوروی - نام یکی از مدارس دینی ولایت کندز
- ۲ - آن ها به پشتو - مطلب - جمعیت - قرض .
- ۳ - اصلا خاک است مگر چیز دیگر هم به آن علاوه شده - از جمله سبز - بجات - در پیری بدان احتیاج پیدا کنند - سالون بزرگ برای مجالس
- ۴ - میوه است - تعمیر - سحر بالای سبزه ریزد -
- ۵ - رطوبت - منسوب برمضان - آغاز کردن - عددیست -
- ۶ - باو تعلق دارد - کسیکه از یمن باشد - بی معنی - نام يك حرف .
- ۷ - نوعی رقص - بله انگلیسی - اصطلاح برای رقص - نمی شنود - نوعی از پرندگان -
- ۸ - منسوبین يك موسسه - غمگینی - يك کلمه بی معنی .
- ۹ - سختی به عربی - تجار - نوعی از تکه باب .
- ۱۰ - متیقن به املاى غلط - ظالم .
- ۱۱ - ترا - قاضی - در چرخه نخ ریزی از آن کار گیرند .
- ۱۲ - قسمتی از چلم - یکی از ولایات کشور ما - زیادی .
- ۱۳ - اعلان برای نماز - بیرو بار - راه پشتو - سرویس شهری - سلاح .



این تابلو از کیست ؟

درین تابلو خوب متوجه شوید و بعد از آن به این سوال های ما جواب بگویید :

- ۱ - اسم این هنر مند که تابلو را ترسیم نموده چیست ؟
 - ۲ - از کدام کشور جهان میباشد ؟
 - ۳ - اسم خود تابلو چیست ؟
 - ۴ - این اثر در کجا است ؟
- اگر به سوالات ما جواب گفتید آنرا بایک قطعه فوتوی خویش برای ما ارسال دارید .

جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱ - يك نام - ناك میان خالی - جامش معروف است - رباعیات دلپسندی دارد -
- ۲ - وداع مشوش - وطن - ۳ - الف الف - پردر پشتو -
- ۴ - کشتن - آواز بشك - کلمه تحسین و تعجب - توت با املا ی غلط
- ۵ - مبل شکسته - ناروا را روان باشد - شرم سر شکسته - قاطر آشفته -
- ۶ - واحد پول جاپان - درنده - همراه در پشتو - حاجت بدون جت -
- ۷ - حرف آخرش را نخوان يك موسسه خیریه است - صفت شده کشور ومیهن -
- ۸ - ۹ - يك شاعر اهل هرات - این هم شاعر است -
- ۱۰ - چاقونیم شده - نصف عالم - رفیق پری - مرد بی با - از عطر بجویید - دشنام عامیانه -
- ۱۱ - پر - زیاد نیست - آنچه خوب نباشد - میوه خشک ولذیذ -
- ۱۲ - يك اسم - نیم دالر - منطقه در پشتونستان - آله موسیقی لست میان خالی - چوکات که سرو آخر ندارد -
- ۱۳ - خود کشی - مثل زمرد - ۱۴ - این در پشتو این است - مبتلا که لاندرد - نار نامرتب - از حالات دریا -
- ۱۵ - از آنطرف پر نده و هم منسوب به ماه است - محلی دریکی از ولایات کشور ما - بتها - روی آن پل میسازند -

- ۱۳ - از ماه های عیسوی - مادر عربی - دوتاینج -
- ۱۴ - منطقه در ننگر هار - محل بی پایان - مادر عربی -
- ۱۵ - کلمه بی معنی - همین حالادر دستتان است - اینها با اسرائیل در پیکار اند -
- ۱۶ - تکرار يك حرف - اخبار -
- ۱۷ - یکی ویک نام است - کریم بوت از آن ساخته میشود -
- ۱۸ - طرار بی با - آواز بسی انتها - چالاک -
- ۱۹ - آنچه در مورد لباس و فیشن از آن پیروی میشود -
- ۲۰ - فدای بی پایان - کیمیا الف ندارد -
- ۲۱ - منسوب به امتحان است - يك کشور افریقای

مردویازن ؟

به این تابلو خوب متوجه شوید
روش انبوه و پهنش انسان
رابه فکر يك مرد می اندازد اما مرد
نیست خوب اگر به پیدا کردن
اسمش موفق شدید برای ما بنویسید



مربوط کدام قرن ؟



به این سه تابلوی فوق خوب
متوجه شوید این تابلو هامربوط به
کارو کارگری میباشد شما بگوئید
که این تابلو هامربوط به کدام قرن
و هم در کدام کشور میباشد .

این ستاره کیست ؟

او یکی از ستاره گان سینمای
غرب است که شهرت جهانی داردا
از شما میخواهیم که اسم این ستاره
واسم کشورش را برای ما بنویسید
واگر از قلمش نیز نام ببرید بهتر
خواهد بود حل آنرا برای ما ارسال
دارید



عمودی :

- ۱ - کار گران و تمام اصناف تشکیل میدهند - منسوب به اقتصاد است -
- ۲ - صورت - در عموم مسجد دارد -
- ۳ - کلمه که معنی ندارد -
- ۴ - کم - در سینه جادارد - احمق سر ندارد -
- ۵ - آخوا هس - از آنطرف مثل بادام -
- ۶ - خانمها سر خش میکنند - از آنطرف منطقه ایست در شمال پشتونستان -
- ۷ - آنرا تنفس میکنیم - مهد نامرتب - نام يك ماه عربی -
- ۸ - حیوان و هم توسط آن شکار میکنند - دروازه کوچک - عددی به زبان بیگانه -
- ۹ - نیمه قانع - پول جاپان - حکم سر ندارد -
- ۱۰ - کاروان خودش - دا من به پشتو - ۱۱ - ۱۲ - خودش جمهوری است - همیشه -

سکینه نوره ها غه پخوا نی به هر چا گرا نه او نازو لی سکینه نه وه. له هغی خخه نور د هر چا بدرا تله اریه ډیر شوق یی د هغی په خورو لولاسی پوری کاوه .

دکو خی دلری او نژدی دکورونو له لویو بنخو اونارینه و خخه را نیرلی بیا تر وړو ډیرو شوخو آزاری نجونو او هلکا نوپوری ، ټولسو به سکینی بدو یل او خوورله یی . بیا په تیره دکو خی دی شو خو او له فتنو خخه دکو هلکا نونه چی دخپلی ساعت تیری او خندا د جوړ ولسو له پاره به بسس په یوی بهانی او حیلی بسی گرخیدل ، سکینه یوه ډیره په زړه پوری سرگرمی اوسا عت تیری وه ، اود هغی په غمجن زړه گسی با ندی دنورو غمونو انبارول یسو ډیر ښه او په زړه پوری کار .

سکینی دکور او کوخی له وړو او لویا نوخه خه خوا ری نه وی چی وی یی نه لیدلی ، خه ریشخند و نه ته وه چی هرچاله خواور بانندی ونه وهل شول او خبر پرونه او کړ او ونه نه وه چی له هر لوری ور با ندی را نه غلغل... هر چا سکینه خو روله ، زېرو له په

ترشاور پسی تلل اوسپکی سپکی خبری به یسی ور ته کولی . دکوخی لو یانانو په ډیر وو یشتله بیا په خاص سرو غمو نویی لړله دکو خی هلکانو په ډیرورو یشتله دکو خی لویا نو په تیره بیا بنخو او به بنخو کی هم تر ډول هغه بنخی چی خو را هنگا مه جوړه او له خبرو خخه به ډکی وی ، سکینه یوه لحظه په کرا ره نه پر یښو ده چی خپله ساه په آزماه وکا زی ، دخپل مظلوم له او ره ډک زړه غمو نه هیر کړی او خولندی

لحظی به خپلی بدمرغی او بد حالی با ندی وژا پی ، هغوی هم دکو خی دوړو په شان هری یوی په ډیر شوق او وجدد خپلو زهر ناکو ژبو له زهره ډکی زړه دردوونکی خبری ور ته کولی ، سپکو له یی او په بسس نظریه یی ور ته کتل ، او سکینی خو ارکی ، حتی دهغوی په وړا ندی دژړ لو او آهویستلو حق هم نه در لود . بی شمیره غمو نه سکینی په ویر زلی زړگی انباروه ، دژو نه هره شیبه په سکینی خوارکی تر دو زخ لا عم له غذا به ډکه وه او به سره او زیی کړوله .

سکینی اوس هیخ غمخور نه درلود ، د هیجا زړه نه ور بانندی سو خیده ، حتی دخپلی شیرینی مور او پلار او وړو وړو نو او خو یندو چی دا خوارکی د هغوی به خا طری پدی

ورخ اخته شوه ، لاهم زړو نه له قهره ورته ایشیدل ، هر وخت یی منتو نه وربا ندی کول ، نا حقه یی خوروله وهله ټکوله یی او تریخ ژوند یی لاور با ندی تر یخ کا وه . سکینی دمور په زړه کی ورو سته لدی مهربانی او میننی خپل خای قهر او بد یینی ته پری ایښی و .

سکینه نوره دبلاز هغه پخوانی ترهرخه ور ته گرا نه او نازو لی لور نه وه چی به هیخ ډول یی دهغی خپکان او خوا شیننی نه شوه ، زغملا ی او په خپلی ټولی خوا ری او بی وسی کی به یی بیا هم دسکینی هر نازو وړ .

بودا او سپین نه پری پلار یی ورو سته له دی یوه خوله سم نه ور ته ویل ، هر ما زدیکر چی به له ښاره سترې ستو مانه کور ته را غی سو لو مړنی کار به یی داوچی په یوه او بل ډول سکینی ته یوه بهیا نه رلیوی

ته نه وای ما به دغه ورخ له کو مه لیده !... او سکینه خوا ر کی به محمد غسی د پلار تر ټکو لولاندی لپ په لپ کیدله او غیر له زړاوخه یی هیخ هم نه کول ، نه یی پلار ته عذرو نه کول ، نه یی اعتراضو نه کول ، نه یی زاری او ننوا تی او نه یی هم حتی ددی حق خا نته ور کاوه چی پلار ته وواپی :

- بسس کړه پلاره نوره می مه وهه . آخر زه ستا لور یم ، ستا بی - گناه لور... ستا هغه پخوانی گرانه او نازولی سکینه لور دی یم.... نه یی هم مور ته دومره ویلای

شوه چی دبلاز له وهلو ټکولو خخه یی خلاصه کړی . دسکینی مور هم او س پخوانی په سکینی مېر با نس او ټینگه ولاړه مور نه وه ، نور د هغی زړه هم په سکینی چندان نه خوړیده او که به یی چیری زړه ور ته خوړیده



خورو نی ور با ندی جاری وی ، هغی ته مخکه او آسمان په قاروه ، مور و پلار واپه ما شو مان ورو نه ، دکو خی لوی او واپه او هر هر خوک په هغی لکیده او خوروله یی . سکینه غمونو په سروا - خیسته ، فشارو نه او ظلمو نه ور بانندی زیات شوه اوزیات شوه تر دی حده چی یوه ورخ سبهار لما نخه مهال ، د سکینی مور په رنو او حیرانو سترگو ولیدل چی لور یی په کو په کی خان دبلاز دجوا لی توب په پری زیندی کړی او د تل له پاره یی د ترخه او غم لړلی ژوند له قیده خان خلاص کړیدی

سکینی خان وواژه ، نژدی اولری خلک یی په مړینه خبر شوه ، خو د چا زړه پری خفه نه شوه . چا یی دمړی په یو وړلو زړه ښه نه کړی او په جتا زی پسی یی زعی نه شو ه . بس مور او پلار یی خو لحظی به خپلی نا مرا دی لور با ندی او ټینکی

وبهول ، ور با ندی خوا شیننی شول او په زړو نو یی غصه راو گر خیدله . خوبیا یی هم چاته دهغی دنامرا دی اوبد مر غی په باب خه نه شوای ویلای وربا ندی شر میدل . په یو ازی سر او په پته خو له یی دشپی په تیاره کی په خاورو ومنه له او خا نو نه یسی تری خلاص کړه .

رښتیا ، سکینی کوم عیب او گناه درلوده چی د هر چا نفرت تری کیده او کوم له شر مه ډک کار یی کړی و چی ان دخپلی مور و پلار سترگی یی هم پری شر میدلی ؟....



ددیارلس سوه پنخو سم کال مشهوره قحطی او وچکا لی د هر چا په یا دده . ددی بد مر غه کال لوړه او قحطی به ډیر ډیر کلو نه لا نور هم په ډیرو زړو نو کی خای او زړه دردونکی خاطر یی به یی ژوندی با تی وی . دی کال د ډیرو خوا را نو او بیجا ره و په زړونو با ندی نه هیر یدو نکي داغونه ایښی دی او ډیری سترگی یی لاتر - اوسه هم دتر خو یا دو نو له سوزه زړی پری . پدغه کال دهرشی بیه خو خوچنده شوه خو کار او عاید اصلا درک هم نه در لود . مخکی وچی شوی . فصلو نه تبا ه شوه او په

تول وطن با ندی دخواری او لوړی گوکی خوری شوی . دا کال د ډیرو شتمنو خلکولا هم په یاددی اودخو - رواو بیوز لوخوبه زه فکر کوم چی تر عمر ونو عمرو نو پوری هم له یاده ونه وخی ، داخه چی

هم ، نو بسس را به غله ، سکینه به یی د زړه له جوشه یو خو خپیری په منخ او سرو وهله ، دسکینی پلار به یی له لاسه و نیو ، بلی کو تی ته به یی له خانه سره بوت او له هغه خا یه به سکینی دخپلی مور بزغ اور یده چی په قار او ژړ غو نی آواز به یی ویل : - خدایه ... د دی بدمرغی عمر دی بیاخو مره ور اوړد کړی دی چی سی هیخ بلایی هم نه وهی ، ولی یی اجل نه ور ته راو لی چی له یوی مخی یی له سره خلاص شو ...

سکینی بهو هل ټکول و خو پل ، په ډیر مات زړه به غیر له دی چی خوک دی ور نژدی شی او یا دی یو لفظ ورسره وژ غیبری ، دکو تی به یوه کنج کی ولو ید له ، منخ به یی په لاسونو کی پت کړی او د زړه له جوشه به یی په خپلی بد مر غی او بد بختی وژپل . سکینه و هل کید له ، ټکول کید له او

اوورو سته له هغه نوبه او پی پروت د جوالی توب خپ پری پری راواخلی اوخو مره چی یی زړه غوا پی خپله گرنه او نازولی لور سکینه وو هی اوویی ټکوی . دسکینی پلار خوارکی هم په یوه حساب نه و ملامت ، دا خکه چی دلو یو او وړو معنی داره خبرو به تر دی اندازی خلیق ور په تنک کړ چی بله چاره به یی نه لیدله غیر له دی چی کور ته راشی او د زړه په خپلی مور تشس کړی . هندا وجه وه چی دکور ته له را ننو تلو سره سم به یی سکینه راو نیولو ، په وهلو ټکو لو به یی شروع وکړ . او په ډیر قهر جن بزغ به یی دغه چیغی او ناری ور با ندی وهلی :

- بی حیا! دا ټولی کانی ستا له لاسه راو شوه! ... داغونډ ستا بی حیا توب و چی زه او س هیجا ته سترگی نه شم ور اړ ولی ... که

ډیره درده ډک داغو نه یی په زړو نو ورا پښی دی او ډیر غمجن گړی یی ور په پرځه کړیدی . څوک پدغه کال دخپل ژوند له نعمته یی پر خی شو . چا خپل کالی ، مخکه او خپل کور خرڅ کړ او چایوڅه او بلڅه ، خو بیایي دگینې دموړو و رو یی او خوا په لاسته وره نه غله ، دچا مور و پلار او د چا خپل خپلوان له لور یی ور ته مړه شول او چا وچاحتی خپل شیرین اولادو نه خو پند یی او ورو نه بس دیوه حیوان په بیه خرڅ کړه که گوندی دورپا تی کسا نو دگینې دموړو و لو او دژوند دپایښت غم یی خوړلی وی ، خو فایده یی نه کوله . بس له آسمانه ټکه را لویدلی وه او دخوار غریب په سر لگیدله . ډیر وگړی یی کور ه ، بی ځمکی او دربه در شول ، او په ډیروکو رو دغه منحوس کال د بربادی او بد مرغی باران واورا وه . خوار کلی خلکو په یوه غمجن سهار کی په خوا شینو سترگو ولیدل چی نه ویشته کوره یوڅای او په یوه وار له کلی څخه بار شول او نور یی نو لویو ښارونو ته مخه کړه که گوندی هلته داخپل له عذاب او خوار یوڅخه ډک ژوند ته یوڅوورڅی لانور هم دوام وړ کړی . هو ! نه ویشته کوره یوڅای او په یوه وارد چغچران دسر چنگل له یوه غرنی او په ونو پټ کلی څخه بداسی حال کی چی دغو نهو پښو زړونو یو عالم غمونه باروه او ستر گړی یی دما یو سی له او ښکو څخه ډکی وی ، را ووتل او د ښار پښو لورووڅوخیدل . د دی نهمه ویشته کوکرونو په ډله کی یوه کبه هم سکینې دوی وه چی له خپل کلی او کلیوالو څخه را جلا او له کاروان سره ملگری شوه ، سکینې سپین زیری پلار هم چی خپله یو پټی ځمکه لو مړی گرو او وروسته بیع بات خرڅه کړه نوره چاره تنگه ولیدله او پوه شو چی په کلی کی خپل ژوند ته دوام نه شی وړ کولای . هغه و چی ددی خوارو او بی وسیلی کورنیو له کاروان سره یی یو څای خپله سپین سړی ماندینه ، گرازنه او له زړه ورتیره لور سکینه او واره زا من غلام جان او رحیم الله راهی کړه او له هغوی سره یوڅای دښار په لور وڅوخید . هغه ددی کاروان د ټولو مساپرو په شان فکر کا وه چی ښایي په ښار کی به چیری خواری

اومز دوری وړ پیدا شی او دغو مړه به وکړا تی شی چی خپل واره زامن ، ماندینه او شپا پس کلنه ناز نینه لور سکینه له مړینی پری بسچ کړی . سکینه په مور و پلار ډیره گرانه او نازولی اودمور و پلار مشر اولادوه . هغه یوازی په مور و پلار نه وه گرانه دکلی ټولو لو یو او ورو سپین زیرو پیغلو ، نجو نو او سپین سرو هم زیاته مینه ورسره کوله او د خپل اولاد په خیر یی نازو له سکینه هم په خیره ښکلی و ه او هم خدای ډیر ښه خوی او اخلاق وړ کړی و . سړی به چی دسکینې سره سره تنکی سی باړ خوگان ، دمو سی په شان توری غټی شو چی سترگی ټک تور گسن ویشته او دپوڅی په شان سپین مخ ولیده نو زړه به یی خو دپخوده په په څیگر کی ورنه په درزیدو شو او بی اختیاره به یی دهغی خوا ته کشش پیدا کړ . او چی دهغی ښه خلق ، نیکه رو یه ، شیرینه دخبرو لهجه او زړه گڼو نکي آوازته به یی وړ پام شو . نو حیران به شو چی دا خپل یو زړه دسکینې ښکلا او بی ساری جمال ته ورسپاری او که یی دهغی ښه اخلاق او له صفا او مهر با نی څخه ډکی ښی وضعی ته . په سکینې کی داسی صفات ډیر وه چی ددی کلی اوشاید چی له کلی څخه دبا ندی هم په نورو ډیرو نجو نو کی ډیر لږ اویا هم اصلا نه وه . هغی داسی صفتو نه ډیر درلودل چی سړی بی اختیاره ځان ته ورو کښلای شی او په ځان یی مینه راو لی ، او داو او س دغه ناز نینه سکینه له خپلی کبه سره یوڅای له کلی څخه دبا ندی راوتلی وه ، دښارو نو په لور یی گا مو نه اخیستل او یوی مړی ډوډی په هڅه یی مز لو نه وهل . دنه وو یشته کورو نو کاروان په منروان و ، ډیری سمی ، شاپی کمرونه ، غرونه او دښتی یی تر شا کړی ترڅو چی آخر د خپل سفر دشیپمی ورځی په تیر مازد یگر لوی اوله خلکو څخه ډک ښار ته راورسید . مزلو او ستر یاوو هلیو مساپرو و شیه له ښاره گواښه په یوه هوا ر ډاگ سبا کړه او دلمر درا ختلوسره سم د کور نیسو نارینه و په ډیره امید واری ملاوی و تړلی او ښار ته ور دننه شوه که گوندی څه خوا ری غریبی ادژ می له پاره دشپمی دتیرو لو سر پناه پیدا کړی . مساپرو په ښار کی له یو بل څخه بیل شوه ، هر یوه خپله لار په منځ کی واچوله او په خپل تقدیر

پسی رهی شو . او کله چی دما ښام کورو نوته رستنیدل نو چا به څه مو ندلی وه او چا نه چا وچی به کو مه مز دوری پیدا کړی وه ددی بلی ورځی به سهار به له کاروانه څخه بیل شو او په خپل کار پسی به وڅوخید او پدی تر تیب دهری ورځی په تیریدلو ددی نه وو یشته پسه شمیر کی کمښت را ته او هره ورځ به یو یاڅو کوره له دی ډلی څخه جلا کیدل . څلور ورځی تیری شوی او په پنځمی ورځ دسکینې دوی ناره هم آخر خدای واوریدله او د یوه ماره کورڅا وند دسکینې پلار ته وو یل چی مزدو ریی په کار دی . دسکینې پلار په ډیره خو ښی کور ته راغی دا زیری یی کور ته راووړ او په داسی حال کی چی له ډیری خوشحالی څخه یی لاسو نه مړ وړ لسی خپلی ماندینی ته یی وو یل چی ژر تر ژره کبه سره و تړی چی هرڅومره ژر ښار ته رهی شی . هغه شپه د دی کورنی په هر غړی په ډیره خو ښی تیره شوه او په تیره بیا سکینه له دی با ټه ډیره خوشحاله وه . دی خیال چی وروسته لدی به نویه سپیره ډاگ سړی هوا ته شپمی نه تیر وی او د یوه ماره سړی کورته به ورځی په شوق راوستله او خوشحاله کوله یی . راز راز له خو ښی څخه ډک خیالونه سر ته ورغله او بی شمیره رنگین خو بو نه یی ولیدل . سباسبهار وختی دلمر را ختلو سره سم هغوی خپله وړه کبه بار کړه اود سکینې په پلار پسی مخ پښو ښار وڅوخیدل ، دغونډو په شو نهو له امیده ډکه مو سکا غو ږیدلی وه او په خورا خو ښی یی لاره وهله . دسکینې پلار پدا سی حال کی چی دخپلی وړی او خوا ری خپلی کبه په منځ کی روان و ، وروسته له هغه چی ښایسته ډیر ساعت په ښار کی له یوی او بلی کوڅی څخه تیر شو او منځ په وړا . ندی لار ، دیوه لوی اوبښکلی وره شاته ودرید او دروازه یی ووهله سکینې دوره شا ته دپلار له دریدلو سره سم په ډیره مینه دکور لوړواو سپینو دیوا لو نو اودسرای په منځ کی ولاړ وو نو چی د دیوا لو نو له شاو څخه یی خو دنما یی کوله ، وکتل ، یوه شو چی ها ددی د هیلو کور دغه دی . له پلار څخه یی په ډیر شوق پوښتنه وکړه : - با با چا نه ، دغه کور ته څو ؟ - هو لوری ، وروسته له دی په همدی کور کی مزدوری کوو . دایی وویل او ورو ماشو مانو او ماندینی

نه یی وکتل په ډیر سرو ری د هغوی خوشحالی خیری تر سترگو شوی . سکینې وغو ښتل چی بله پوښتنه وکړی ، خو دسرای دروازه خلاصه شوه اوددی کار واری وړ نکړ . د دروازی له خلاصیدلو سره سم غو نهو مخا منځ وکتل او هلته یی یووړ ، چاغ او په غو ښو پټ هلکی ترسترگو شو چی ډیری ښایستی جامی یی اغوستی او دوی ته تر یوتر یوگوری . دسکینې پلار په ډیره مهر بانی له هلکی څخه پوښتنه وکړه : - زو یکه ، پلار دی به کور کی شته ؟ - هو ! سور شه بچی ورتو ووا په چه هاغه دپرون سپین زیری با باله خپلی کبه سره راغلی دی . کوچنی هلک دسکینې پلار ته هیڅ خواب وړ نکړ او دغسی په پټه خوله کورته ننوت . د هغه له تللو سره سم دهغه په باب تبصری پیل شوی ، چایی ښکلی جامی ستا یلی ، چایی سور او سپین مخ او چای یوڅه او بل څه ، څولندی شیبی په ډیره بیړه یو په بل پسی تیری شوی اودوی لا دغسی په خپلو خبرو لگیاوه چی دروازه بیا خلاصه شوه او داواردوړو کی هلکی ترڅنگ یو بل پنځلس شپاړس کلن هلک هم را ښکاره شو . ورو کی هلک په څنگ کی ولاړ شینی سترگی هلک ته مخ ورو او اوه او ورته وی ویل : - حمید الله ، ددغه سړی آغا جان په کار و . حمید الله خپل لوی گری دی سر ورو رته د تایید په علامه وښور او وروسته له هغه یی سکینې دوی ته وویل : - تراخی ! په ما پسی راخی . او سرای ته ننوت ، سکینې دوی هم په پټه خو له سرای ته ور پستلی ننوتل ، سرای ته دننه له ور ننوتلو سره سم دغو نهو خولی له حیر ته وازی پاتی شوی ، غو نه لکه خوب چی وینی دغسی حیران حیران به حمید الله پسی ، چی دسرای دها بل سر په خوا یی گا مو نه اخیستل ، روان وه او په ډیر شوق یی شاوخوا ته وکتل ، دسرای ها بل سر ته له ور رسیدلو سره حمید الله دیو کتا دجوړ شویو کوټو څخه دیوی کوټی ورته ودریده ، سکینې دوی ته یی مخ را وړاوه او ورته یی ویل : نورییا

دور اول مسابقات

انتهخاباتی

باسکتبال پايان

يافت

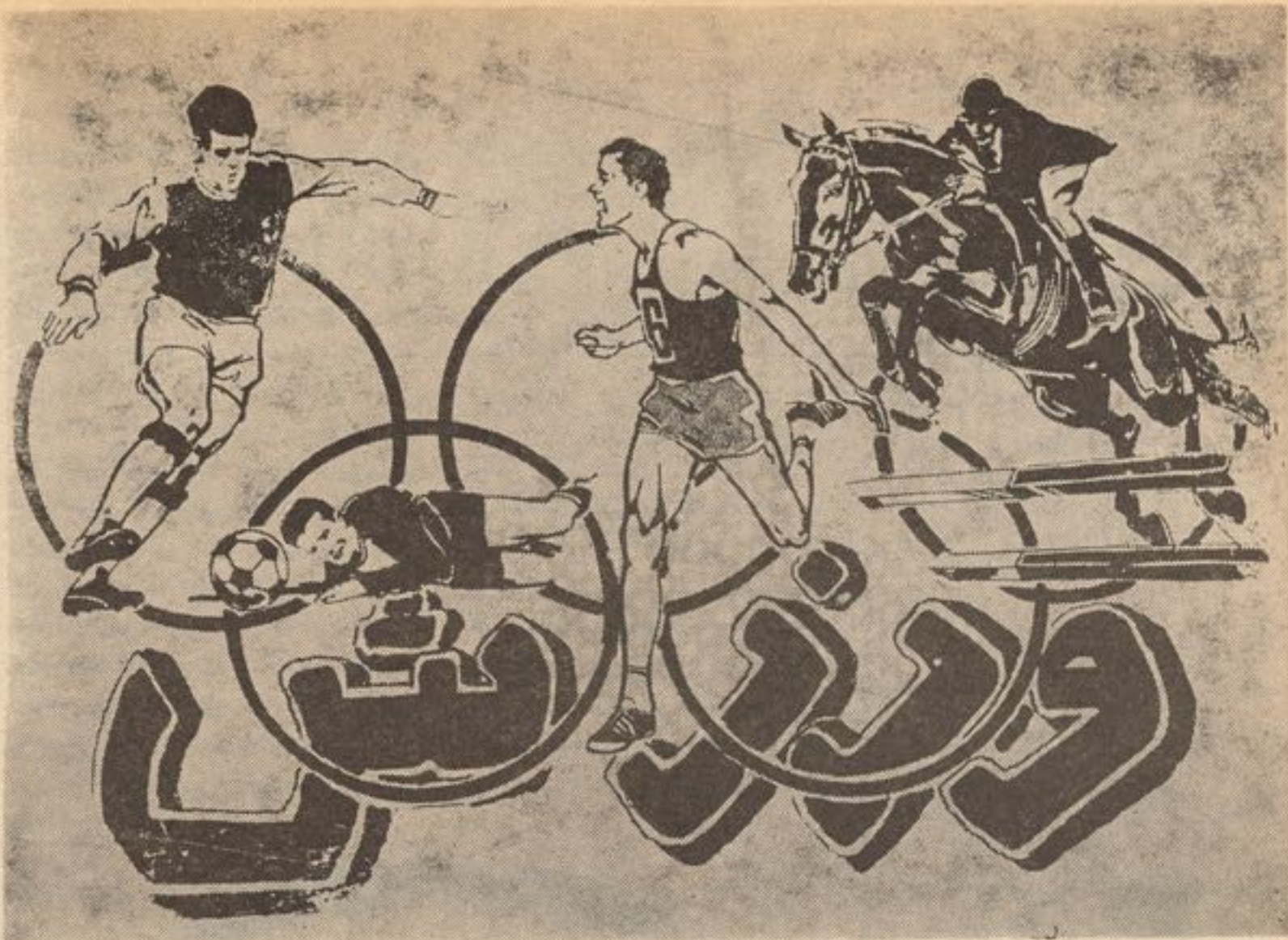
علاقتمندان ورزش اطلاع خوا همد داشت که مسابقات آزاد انتخاباتی باسکتبال از طرف ريا ست عالی ورزش باشركت پانزده تیم باسکتبال کلبها وموسسات ورزشی در جمناء زيوم ورزشی پوهنتون کابل در دو گروه هفت وهشت تیمی بر گزار گردید .

این مسابقات به سیستم دور بين تیمهای شرکت کننده سر از روز دوشنبه ده سنبله تحت نظر هیأت موظف آغاز گردید و تیمهای اشتراك کننده بايك آمادگی بیشتر و بهتر نسبت به مسابقات قبلی در برا بر هم قرار گرفته تلاشهای نهایی شانرا به خرج داده ومید همد تادر صدر جدول نتایج دور اول دیدار های شان قرار بگیرند .

با گذشت هر روزی ازین مسابقات تیمها دیدار های شانرا با کیفیت تر بامهارت تر و دیدنی تر دنبال نموده کیفیت بازیها رادو چندان ساخته شان درین محل ورزشی با تشویق نمودن بازیکنان طرف نظر شان بازی را گرم تر وجالبتر ساخته و در مورد تیمهای پیشتاز پیشبینی های داشته اند .

باید متذکر شد که روز یکشنبه سیزده میزان دور اول مسابقات پایان میابد مادرین بخش نشرات خویش به نتایج عمومی چند روز دیدار تیم هاوتیمهای پیشتاز می پردازیم امید که طرف قبول شما خوانندگان ارجمند واقع گردد .

بیشتر گفتیم که تیم ها در دو گروه رده بندی شدند در گروه اول که تیمهای الف پوهنتون - جهش - قوای هوایی - الف آریانا اباسین - مکروریا ن وشار والی در گروه دوم - سوفان - ب آریانا - حبیبه - الف اباسن - شیر شاه - سوری - تعلیم وتربیه همت و ب پوهنتون شامل اند در نتیجه عمومی



گزارش از: عبدالکریم (لطیف)

مسابقات پنگ پانگ ورزشکاران اتحاد شوروی

در کابل خاتمه یافت

دوستانه پنگ پانگ نسبت به سایر بازیکنان افغانی خوبتر درخشیده توانست در مکان سومی قرار بگیرد ومدال برونز زامال خود ساخت .

مسابقات پنگ پانگ بازان افغانی و اتحاد شوروی در سه روز پیش برده شد پنگ پانگ بازان افغانی در خلال این دیدار ها توانستند يك سلسله تاکتیک وتخنیک خوب این ورزش را از رفقای تیم اتحاد شوروی برای آمادگی بیشتر در دیدار های بعدی بیا موزند . گفته میتوانیم که این دیدو باز دید هیات های ورزشی کشور دوست و برادر ما اتحاد شوروی علاوه بر اینکه در کسب تجارب ورزشکاران موثر واقع گردیده در تحکیم مناسبات دوستانه وبرادرانه نقش ارزشمندی را ایفاء میکنند . ما آرزو میکنیم زمینه این دید و باز دید ها بیشتر شود تا جوانان ماتجر به های بیشتر و بهتر کسب نمایند .

پانگ بازان مهمان اهداء نمود که جوایز شامل مدالهای طلا، نقره وبرونز بود که این تحایف از طرف دیپلوم انجنیر نصیر احمد معاون ریاست عالی ورزش و سر پرست کمیته ملی المپیک به آنها تفویض گردید .

در پایان مسابقات این نتایج رده بندی گردیده . (وچیروف) با ز - یکن تیم اتحاد شوروی طی سه روز دیدار خویش با ورزشکاران افغانی وگروه خودشان در پنج مسابقات درخشش عالی نموده با کسب ده امتیاز عمومی صدر نشین جدول گردیده ومدال طلایی را کما می کرد . دوراک بازیکن دیگر تیم اتحاد شوروی با پیروزی اش در چهار مسابقه وشکست اش در یک دیدار مقابل وچیروف با داشتن هشت امتیاز دوم شده مدال نقره به وی تعلق گرفت . نجیب الله امیری چهره جوان افغانی درین دیدار

هیات چهار نفری پنگ پانگ بازان کشور دوست ما اتحاد شوروی چندی قبل بنا بد عوت مقامات ورزشی افغانی برای انجام یک سلسله مسابقات دوستانه به کابل آمده بودند آنها چند مسابقه دوستانه رابا پنگ پانگ بازان افغانی در جمنازیوم تخنیک کابل به سیستم دور در دو گروه انجام دادند . در تیم پنگ پانگ اتحاد شوروی سه بازیکن جوان ومجرب شامل بوده که آنها مسابقات شانرا طی سه روز با پنگ پانگ بازان افغانی انجام دادند که دیدار آنها با ورزش کاران افغانی اطمینان بخش بود ریاست عالی ورزش و کمیته ملی المپیک جمهوری دموکراتیک افغانستان به خاطر قدر دانی بیشتر از آن بخاطر سفر دوستانه وانجام مسابقات شان با ورزشکاران افغانی برای نخستین بار تحایفی را به پنگ -

تاریخچه ورزش

خود ساختند.

مدارك تاريخی بر ما روشن می سازد که هزاران سال قبل از میلاد مسیح ، هندیهای قدیم ، ایران نیان چینی ها و بالاخره مصریهای واقوام کهنه و آسور ورزشهای دسته جمعی و انفرادی را ، جزء از پروگرام روزانه زندگی و اصولا از وظایف رسمی افراد میدانستند . پس از آن یونان نیان و رومیهای باستان ، اهمیت فوق العاده ی برای ورزش قایل شدند ، مخصوصا یونانیها که مبتکر و مخترع بازیهای المپیک هستند در روم باستان ورزش صورت دیگری بخود گرفت بدین معنی که ورزش با جنگ تن به تن و دسته جمعی توأم شد .

گرچه ایرانیان باستان نیز ورزش و جنگجویی را لازم یکدیگر میدانستند ولی باندازه رومیها این کار یعنی ورزش را برای جنگ آوری و مخصوصا صابروزی در نبرد ضرورت نمی دانستند .

ورزش در قرون وسطی:

دقرون وسطی ورزش در ارو با مورد توجه فراوان واقع شده و از این زمان به بعد ، رشته های جدیدی بر آن افزوده گشت ، اعیان و اشراف شمشیر بازی و مخصوصا بازی شمشیر و نیزه را ، هنگام سوارکاری

بقیه در صفحه ۴۴

شخصی بنام جوزف ویدر که خود جز ورزشکاران است ، دست به یک سری عملیات ورزش در قسمت پرورش اندام زد و با کمک دوستان خود چون (جای فوددنیس ، باب هافن و چارلز اطلس) اصولی برای این ورزش وضع نمودند . باوجود آوردن مجلات ورزشی مختلف خدمتی بزرگ برای افراد ورزش دوستان سراسر دنیا ، انجام دادند .

ورزش در زمان قدیم :

میل به ورزش و بازیهای تفریحی در نهاد بشر بوده و اصولا یکی از غرایز انسانهاست . قدیمی ترین مدارک و شواهدی که مساله را ، بر ما آشکار میسازد ، نقاشی ها و کهنه کاریها می است که بر روی دیوار مغاره های بسیار قدیمی از انسانهای اولیه باقیمانده است .

در آن زمان ورزش با رقص و جنگ توأم بود و انسانها هنگام شکار ، ورزشهای دسته جمعی انجام میدادند و حیوانات بر قفس و سرور میپر داختند ، رفته رفته انسانهای اولیه ، اجتماعی تشکیل دادند و شهر نشین شدند و ورزش و عملیات قهرمانی را جز زندگی

ورزش پرورش اندام که آنرا از جوان ترین ورزشها میدانیم در چین جوانی از قدیمی ترین ورزشهاست . مبداء آنرا میتوان در افسانه های قدیم کشور های مختلف باستانی چون مصر ، یونان قدیم ، ایران ، افغانستان و غیره جستجو نمود : بدون شك پهلوانان کشور های نامبرده با بکار بردن اصول پرورش اندام ، دارای نیرو های شگرف و اندام تنومند شده اند .

ورزش پرورش اندام را میتوان زیر بنای تمام ورزشها دانست زیرا کسانی که میخواهند ورزشهای چون کشتی ، بکس ، کوه نوردی ، آب بازی و غیره انواع ورزشها را برگزینند باید قبلا اندام شانرا آماده نمایند و برای آماده نمودن بدنشان احتیاج به ورزش پرورش اندام دارند .

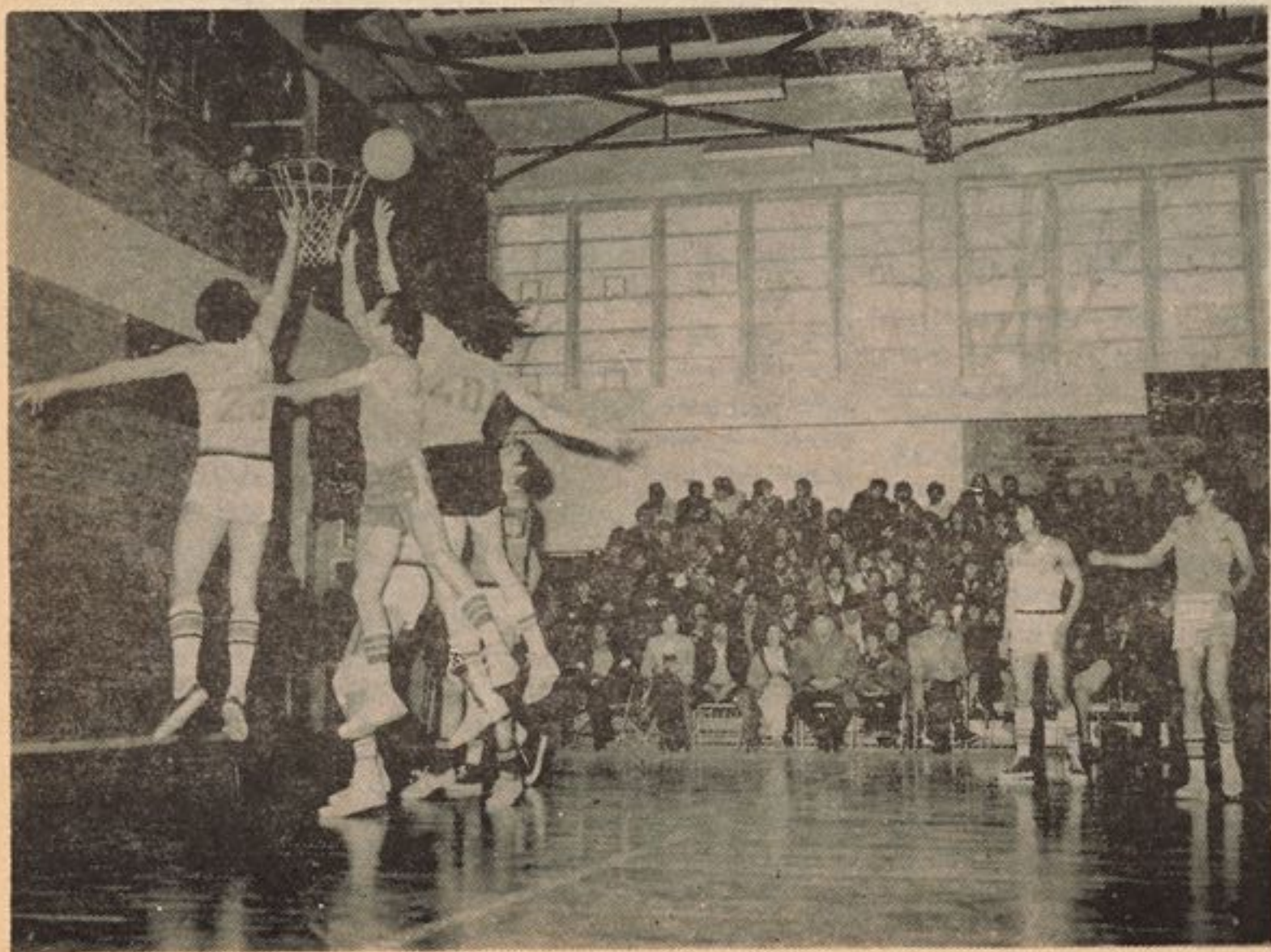
قریب یکقرن پیش ، ورزشی بنام وزنه برداری در جهان بوجود آمد و قهرمان این ورزش برای نیرو مند بودن عضلات خویش ، دست به یکنوع عملیات ورزشی زد که این عملیات ، سر منشاعورزش پرورش اندام بود . در سال ۱۹۴۲

تاختم مسابقات روز چهارشنبه - هفته پیش تیم الف پوهنتون کابل پنج مسابقه داده پنج برد مجموعا ۳۱۴ بارتوپ را به جال تیم مقابل انداخت . در طول این مسابقات شان تیمهای مقابل (۱۹۲) بار توپ را به جال میدان آنها انداخته این تیم مجموعا ده امتیاز رابدست آورد . دور اول مسابقات تیمهای شرکت کننده پایان یافت و طوریکه نتایج عمومی نشان میدهد تیم الف پوهنتون کابل در زمره چهار تیم در دور دوم مسابقات دیدار خواهند نمود .

در این گروپ تیم الف آریانا در جمله مدعیان سر سخت راه یا بی صدر جدول دور اول مسابقات جالب را انجام داده آنها در پنج دیدار شان باتیم های مقابل پنج برد داشته در تمام مسابقات شان به صورت مجموعی (دو صد و نود و یک) امتیاز کسب نموده با لقمابل (دو صد و چار) امتیاز رانسبت تماس دادن توپ در حلقه میدان های شان از دست دادند این تیم به صورت کل از پنج دیدار شان که توأم با پیروزی بوده ده امتیاز رانصیب شدند و به حیث یکی از دو تیم جایگیر در دور دوم مسابقات دیدار هایی خواهند نمود .

طوریکه جدول نتایج هشت تیم گروپ دوم ارزیابی گردید درین گروپ تیم توفان و تعلیم و تربیه نسبت به گروپ های تیم های شرکت کننده پیش قدم شده و نتایج بهتر تر و عالی تر دارند چنانکه تیم توفان در پنج مسابقه ظاهر گردیده در چهار مسابقه غلبه حاصل نموده صرف در یک دیدار مقابل یکی از تیمهای گروپ مقابل شکست خورده اند آنها ازین دیدار های شان به صورت مجموعی هشت امتیاز رابدست آورده اند تیم تعلیم و تربیه که مرکب از یکعده بازیکنان جوان و با انرژی میباشد آنها در طول دور اول مسابقات در پنج مسابقه با تیمهای مقابل مصاف نمودند .

در تمام مسابقات شان پیروز گردیده مجموعا ده امتیاز داشته به حیث تیم صدر نشین جدول میباشد که باختم دور اول مسابقات چهار تیم پیشقدم دور اول برای احراز مقامهای قهرمانی سلسله این مسابقات طبق پروگرام جداگانه مقابل هم قرار میگیرند که نتایج عمومی این مسابقات را در شماره آینده گزارش میدهیم .



هنرمند جوانی که

هم رسام است و هم آواز خوان

هم هنر همیشه تیاتر است

و هم دیکور اتور و دیزاینر

هنرمند دیکور اتور و دیزاینر است که بیشتر امور دیکور سازی تلویزیون با وی است، سی و پنج سال دارد و بعد از ختم تحصیل در لیسه صنایع کابل مدتی را هم در ایران به آموزش آرت گرافیک تلویزیون پرداخته است.

وی که پرداخت به کارهای هنری را با رسامی به آغاز گرفته، با نقاشی آنرا دنبال کرده و مدتی هم به سمت بازیکن تیاتر در نمایشات هنری تیاتر های کابل سپری داشته است از سال ۱۳۵۲ به این سو در نمایشگاههای هنری وزارت اطلاعات و کلتور پوهنتون و دیگر موسسات هنری کشور شرکت کرده و آثاری در زمینه نقاشی از خود به نمایش گذاشته است که در همین سلسله تابلوی مرده بینه دوزخ و در سال ۵۶ به اخذ جایزه درجه دوم نایل آمده و مورد تقدردانی مقامات هنری قرار گرفته است.

باری نیز از آثار نقاشی وی در جمع آثاری هنری دیگر در کشور شوروی نمایشگاهی انعقاد یافته است.

هنرمند ازدواج کرده و دارای سه فرزند میباشد.

پرداخت به مسایل هنری تلویزیونی و هم آهنگی و توازنی که باید در بخش ها و اجزای یک پروگرام وجود داشته باشد درست نیست و شکل درست تر این است که ما فلت عسای گوناگونی داشته باشیم که زمینه تطابق هر یک با محتوی پروگرامی که به اجرا میاید در نظر گرفته شده باشد، مثلا برای بخش موسیقی کلاسیک هند فلت نقاشی شده جداگانه و برای بخش موسیقی محلی نیز به همین ترتیب دیکوری جدا از موسیقی غرب داشته باشد نظر شما به عنوان مسوول بخش آرت و گرافیک تلویزیون و طراح دیکور های تلویزیونی در این مورد چه میباشد؟

— من نظر شما را کاملا تایید میکنم، اینگونه نواقص در امور مربوط به دیکور سازی تلویزیونی از نداشتن فرصت برای تهیه یک طرح جالب و پیاده کردن آن به عمل برای استفاده در یک پروگرام خاص تلویزیونی است.

در همه جای جهان پیش از اینکه تلویزیون به فعالیت نشراتی خود آغاز کند در زمینه های مختلف هنری تدارک های مقدماتی گرفته میشود مواد مورد ضرورت برای برنامه های گوناگون ذخیره میشود و گاه این تدارکات سال ها در دوبر میگیرد، چنانکه در کشور هند پیش از گشایش

در نخستین پرسش به نسی هنرمند میگویم:

«تا جایی که در پروگرام های گونه گون در تلویزیون در زمینه های هنری، اجتماعی و آموزشی دیده میشود امور دیکور بانواقصی به همراه است و بیشتر اوقات آنچه در ساختمان دیکور و طرح و دیزاین آن دیده میشود باروخیه و محتوی پروگرام هم آهنگی ندارد.» به عنوان مثال همین اکنون در این جا «اتاقی بزرگ نگهداری ساختمان های دیکور» در برابر فلتی قرار دارد که در آن چهار میز به شکل مدون نقاشی شده و از این فلت نه تنها در دیکور پروگرام های موسیقی جاز استفاده به عمل میاید، بلکه در پروگرام های موسیقی کلاسیک هندو حتی محلی افغانی نیز از آن به عنوان دیکور ثابت پروگرام های موسیقی کار گرفته میشود و این از نظر من از دیدگاه

تاریخی بیشتر توجه شود و پیش از ثبت تمام خصوصیات مورد نظر به مطالعه آید؟

این کاری است که در تمام تلویزیون های جهان عملی میگردد و در این جا هم باید زمینه عملی شدن آن فراهم آید - اما مادر پهلوی دشواری های که با آن روبرو هستیم و بیشتر به شرح آن پرداختم با کمبود مواد، پرسونل و بودجه نیز روبرو میباشیم در پروگرام های هنری دارای محتوی تاریخی که در تلویزیون نشر شده است امور دیکور آن بیشتر از ساختمان های دیکوری فلم رابعه بلخی که ما آنرا به امانت گرفته ایم استفاده گردید و مگر نه تلویزیون قدرت تهیه همین امکانات را هم نداشت.

در همین سلسله در آرایش ها و مک آبی های تلویزیونی هم استنباطات فراوان دیده میشود، به عنوان مثال در نمایش گونه هنری مولانا جلال الدین بلخی که در پروگرام گوشیده شده بود مروری گردد به زندگی او دیدیم که مولانا در بستر مرگ به گونه بی مکیاز شده بود که پوست زیر گلو با شفافیت یک پوست جوان بیست ساله در چشم تماشاگر قرار داشت در حالیکه چهره مولانا برای تطابق با واقعیت زمانی آن بیش از شصت سالگی را می نمایاند از مکیاز نادرست این بخش که بگذریم حداقل در موقع ثبت پروگرام این امکان کاملا وجود داشته که کمره در زاویه دیگری قرار داده شود تا این نقص مشهود نباشد که چنین هم نشد و از این گونه خط ها و استنباطات در مسایل مربوط به امور مکیاز های تلویزیونی فراوان می بینیم، چرا؟

— باز هم موضوع کمی وقت و فرصت در میان است، در پروگرام مورد نظر شما حداقل باید یک هفته پیش از ثبت پروگرام ما آگاهی میداشتیم و آمادگی می گرفتیم در حالیکه صرف یک ساعت وقت در اختیار ما قرار داشت ۰۰۰۰

با توجه به اینکه مسوولیت امور آرت و گرافیک و در این شمار مسایل مربوط به مکیاز هم از نظر اداری به شما وابسته است چرا کار چنین پروگرام های را رد نمی کنید تا پرودیو سر ها و دایر کتر های مربوط در کار های آینده خود دشواری های فنی و مسلکی شما را در نظر داشته باشند؟

— متاسفانه نحوه کار به گونه ای است که ما این امکان را نداریم.

از این ها که بگذریم در کارهای خود ما با مشکلاتی دیگر هم روبرو هستیم، مانند اینکه اساسا مکیاز دران تلویزیونی باید با مسایل نور پردازی و خصوصیات نور های تلویزیونی آشنایی داشته باشند و با توجه به خصوصیت های آن از نظر فنی آدم ها را مکیاز کنند که چنین نمیباشد و آرایشگران ماکتر به اصول درست مکیاز تلویزیونی آشنایی دارند.

در جمع این مسایل و به صورت یک کل دشواری های بیروگراتیک نیز در امور هنری موافقی ایجاد میکند، مثلا برای خرید پنجاه افغانی جنس مورد نیاز در یک پروگرام باید تمام مراحل خریداری از امریه مقام باصلاحیت تا تعیین هیات و نرخ گیری از بازار به انجام آید و مانند آن.

به اجزای آن اکنون بحث رابه کارهای در زمینه نقاشی می کشانم...

— بفرمایید!

تلویزیون در این کشور و آغاز به کار نشراتی آن چهار سال تمام همین دوره مقدماتی و ذخیره سازی دوام آورد و زمانی تلویزیون هند به نشرات خود آغاز کرد که همه چیز تهیه شده بود و در هیچ موردی کمبودی احساس نمیگردید، در حالیکه در کشور ما هنوز ساختمان تعمیر تلویزیون زیر کار بود که نشرات آن شروع شد و به همین دلیل ما اکنون دست به دهان میباشیم، برای هیچ یک از بخش های نشراتی خود آمادگی فنی نداریم و برای همین است که امور دیکور سازی نیز با عجله فراوان به انجام میاید و چون فرصتی نیست که برای هر بخش دیکور جدا به ساختمان گیریم تا گزیر از دیکور های عمومی بیشتر استفاده می کنیم. شکل صحیح کار این است که محتوی یک پروگرام چند هفته پیش از نشر آن به دسترس طراحان امور دیکور گذاشته شود، نظر دایر کتر در زمینه گرفته شود و از همه مهم تر اینکه مجلس هم آهنگی وجود داشته باشد که در آن پرسونل مختلف یک پروگرام مانند پرودیوسر دایر کتر، کارمندان، روشنی انداز، فلور منیجر دایر کتر و طراح دیکور و ۰۰۰۰ در آن شرکت داشته باشند و بهترین نحوه ثبت پروگرام در آن در مسایل مختلف مانند دیکور، آرایش لباس، روشنی و امور دیگر به مطالعه آید و تصمیم گرفته شود. در حالیکه در این جا گاه اتفاق می افتد که چند ساعت پیش از ثبت پروگرام به شعبه دیکور خبر داده میشود که دیکور را تهیه ندارد و در چنین شرایطی جز آنچه می بینید امکان تدارک های هنری وجود ندارد.

یکی دیگر از معایب کار در امور دیکور سازی تلویزیون این است که در بسیاری از پروگرام های هنری با محتوی تاریخی می بینیم که در انتخاب لباس، نحوه آرایش، ساختمان دیکور و ایجاد فضای نمایشی کمتر توجه میگردد مثلا بی آنکه مطالعه و تحقیقی کافی بپراهن شویوه های لباس پوشی، امور تعمیراتی و آرایش آدم های مورد نظر در مقطع خاص زمانی که بسر برده اند و اینک در یک پروگرام هنری همه ی آنها باید باز سازی گردد به عمل آید به ذوق تهیه کنند و یاد دایر کتر همه ی کارها به انجام میاید بی آنکه زمینه انطباقی آن با اصل در نظر گرفته شده باشد.

آه ابتر نیست برای رفع نواقصی از این مانند حداقل در پروگرام های هنری با محتوی

چینی است سدر چنین تصویر هایی نشان دادن حالت کار است که مورد نظر است و اگر قرار باشد که چشم در حالت کلوز نمایانده گردد توازن خطوط در تصویر بهم می خورد .

« هر هنرمند در مجموعه آثار خود حرفی برای گفتن دارد و پیامی که آنرا میکوشد به تماشاگر خود برساند این حرف ها و پیام هادر واقع هم شکل تفکر و برداشت هنرمند را در یک سطح کلی می نمایاند و هم با الهامی آن رسالت هنری اش به انجام میاید - شما در آثار خود بیشتر چه را خواسته اید به تماشاگر خود بگویید و پیام شما از راه حالت ها و نماهای انسانی چه بوده است ؟

« نشان دادن فقر و خصوصیات آن و توجه دادن تماشاگر به این نکته که در جامعه او اکثریت مردم در چه محدوده ای از رفاه اجتماعی

و طبیعی است که در چنین شرایطی نمیتوانم آنچه را فراوان می بینم نادیده انگارم و خود به خود تاثرات من از این دید هادر آثارم جای باز می کنند .

« نگاه و حالت های آن در بیان عواطف انسان و چگونگی تاثرات او در پر خورد بایک حادثه نقش اساسی دارد ، از همین جهت چشم را بیانگر احساس درونی انسان می شناسند و به همین دلیل هم نقاشان میکوشند در آثاری از خود که در آن تاثرات انسان در یک مقطع خاص زندگی به نمایش گذاشته میشود چگونگی حالات عاطفی و تاثرات درونی را در چشم و حالت نگاه و خطوط چهره انعکاس دهند ، در حالیکه در پورتریت های شما بیشتر چشم در تاریکی رنگ ها قرار دارد و یا انتخاب زاویه دید به گونه ایست که تماشاگر نمیتواند این خصوصیات را در چشم

ترین سطح ممکن خود در زندگی شان آن گونه که در تابلوهای شما طرح میگردد ، حاکمیت دارد شما ادعا دارید که در نقاشی پیرو سبک ریالیسم میباشید - گرچه با توجه به فقر حاکم و مسلط در جامعه ما درست است که نقاشی ریالیست بکوشد ضوابط این فقر را تصویر کند . اما زندگی هم در همه ایام خود حتی در یک جامعه فقیر در همین خصوصیت خلاصه نمیکردد و با خود فقر مسلط در جامعه برای خود انگیزه

ها و عللی دارد که از چشم افراد عادی پنهان است و در باب هنر هم گفته میشود که وظیفه هنرمند عکاسی نیست ، بلکه نشان دادن و توجه دادن تماشاگر به واقعیت های است که وجود دارد - اما افراد عادی در زندگی خود کمتر به آن توجه و حساسیت نشان میدهند - اگر این ادعا را قبول کنیم جای دارد پرسیده شود - چرا تابلوهای شما فقط در تصویر یک حالت از یک انسان فقیر خلاصه میردد - بی آنکه به

« چند اثر داری ؟

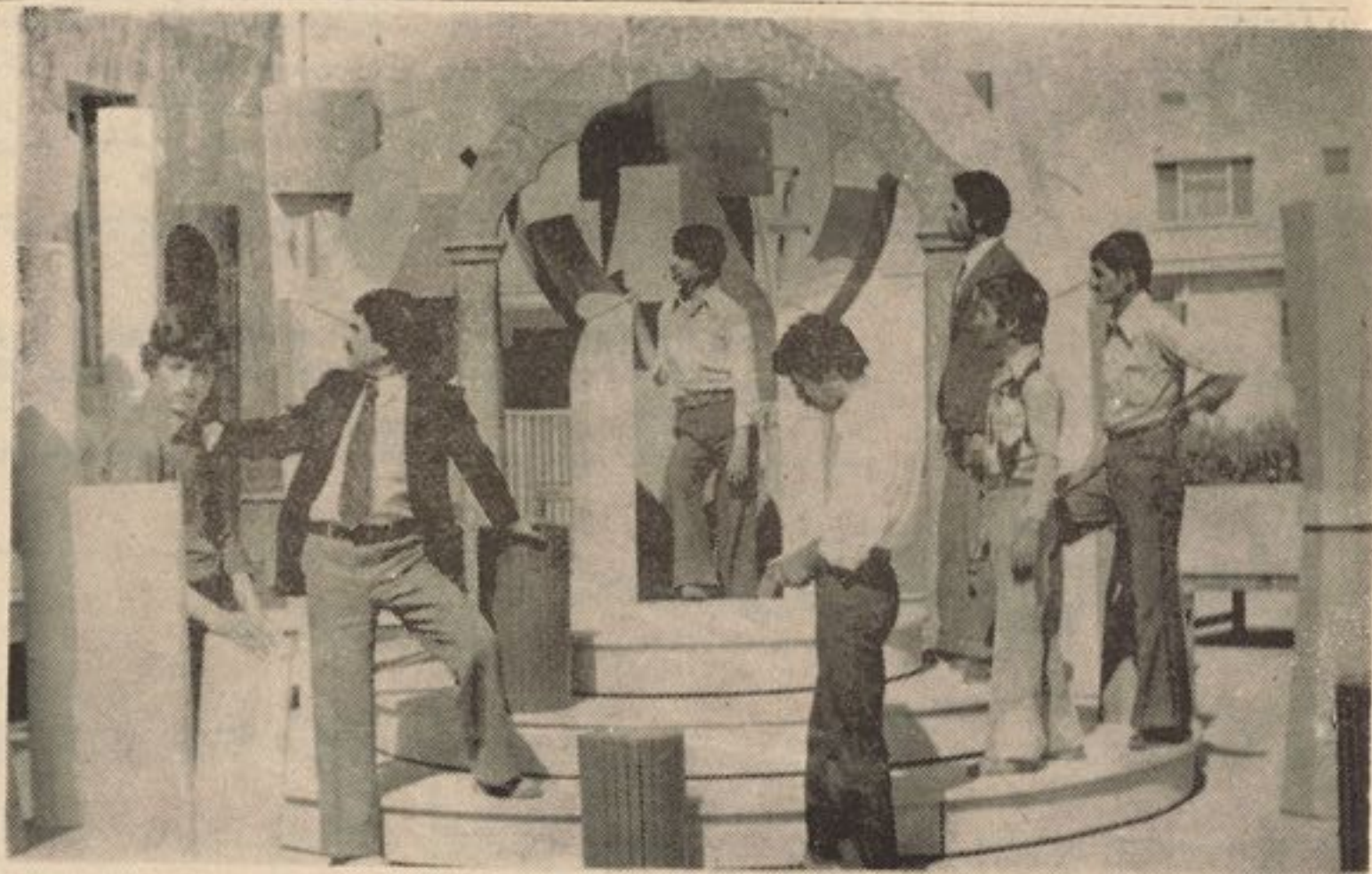
« - بیش از یک هزار تابلو نقاشی کرده ام اما آنچه خودم به آن ارزش هنری قایلیم از دو صدو پنجاه و یا در همین حدود تجاوز نمیکنند .

« تا جایی که من با آثار شما آشنایی دارم در بیشتر موارد به تصویر حالت های انسانی در مقطع های خاص زمانی ارزش بیشتر گذاشته شده است در آثار شما بیشتر انسان در متن و طبیعت در بگروند قرار دارد ، در حالیکه نقاشان دیگر ما بیشتر از طبیعت الهام می گیرند آیا شما آگاهانه به این گونه پرداخت ها می پردازید ؟

« - بیشتر من انسان ارزش فوق العاده دارد



درین عکس هنرمند در حال دیکوراسیون دیده می شود .



بهر میبرند مثلاً در همین اثر پینه دوز رابطه کار با زندگی و خصوصیت فقر به خوبی در چهره و حالت نگاه بیاید چرا چنین است و شما فاقد تادر رفاه باشد اما به پینه دوزی مصروف است به خوبی بیان میگردد .

« شما در آثار خود تا جاییکه من دیده ام بیشتر از رنگهای «آب» استفاده می کنید ؟

« - بلی مطلق از رنگ «آب» .

تاتام

و حالت نگاه نگاه بیاید چرا چنین است و شما نمیخواهید تاثرات آدم های خود را در تابلو هادر چشم و نگاه آنها جای دهید ؟

« - من بیشتر آدم ها را در حالت های طبیعی نقاشی میکنم ، همانطوریکه در زندگی عادی خود هستنند و نه در پورتریت های کلوز شده «درشت نما» که در آن تمام خصوصیات چهره در زوایای معین و در حالت های معین نقاشی میگردد - الا فرد پیری که در حال پترو کردن یک طرف

ابعاد دیگر در آن توجهی شده باشد ؟

« - شاید سبب اساسی این گونه پرداخت هادر آثار من این باشد که خودم از فقر میترسم و زیاد هم میترسم و همین ترس نا آگاهانه موجب میگردد که در طرح هایم انسان فقیر در حالت های ناثر آور جاشنی و اصل فایه دهنده باشد - و دیگر اینکه من در یک جامعه فقیر زندگی میکنم - جامعه ای که به قول خود شما فقر در همه ابعاد وسیع آن مسلط است

دوست دارم انسان در حالت های گوناگون خود در غم ها و شادی های ، در کین و نفرتش و در مهر و رزی و دوست داشتن های در آثار ما به بسد هند طبیعت در آثار من فقط نقش تکمیلی در بگروند موضوع را دارد و کمتر به عنوان یک اصل در نقاشی هایم موفق می گردند .

« یک خصوصیت دیگر در کار های نقاشی شما این است که انسان های آثار شما غالباً آدم هایی اند ، فقر زده که ناداری در پائین

آرزوی کباب خوردن

پیر مردی جمال از تلاش بیپوده اش در یافتن (باری) خسته شده و در سایه دکانی می نشیند و همانطوری که چشمان بی فروغ اش را به اطراف به حرکت می آورد، با دست های تر کداری و درشت کلاه چرکین و کهنه اش را پس زده سرش را می خارده.... هنوز چند لحظه ای نگذشته است که دفعتاً چون فنر از جا پریده و دنبال مردی که تازه وارد مندوی شده به راه می افتد. مرد بی توجه به ازدحام، با گام های سریع از مقابل چند دکان رد می شود، پیر مرد نیز

دست به سوی بوجی دراز میکند. پیر مرد خشمگین میشود و میگوید: بروگم شو! ای بیادار خود شش ماهه ره خاسته.... و با گفتن این جمله با تواضع خاصی به مرد نگاه میکند جمال جوانتر بالحن چاپلو سانه میگوید: ایناره از او مفلس خوشالا فکر نه کو، ده پانزده سیر بر نسج میخرند.

جمال جوانتر با نیشخند میگوید: - مه کنت دشمنی نه دارم دلم برت می سوزده وقتی که بازده پشتت میمانی و به راه می افتی مثل خرپیر ففس میزنی... و پیر مرد به او می نگرد خشمگین است ولی حوصله دعوا را ندارد. آهسته با گام های لرزان به جای قبلی اش باز میگرد و می نشیند و بادستمال کهنه و کتیف اش عرق های سرو رویش را پاک میکند و بی خیال پاهای درد مندش را دراز کرده می رود که عرق در افکار دور و درازش شود که صدای نا هنجاری او را به خود می آورد:

- پایایته پس کو گم شو، نزدیک بودمه ره همراهی بام پرتی... ایتو ششتی مثلیکه ده خانی نیت باشی و او پاهایش را جمع میکند سر را به دیوار تکیه میدهد و میخواد که به مشکلات زندگی اش بیندیشد ولی قیل و قال مردم او را مجال فکر کردن نمی دهد

غضب میگوید: بی پیرها باز پیدا شدین... جمال ها هر یک میکوشند که بوجی را بگیرند ولی مرد با مهربانی میگوید:

- مه اول ای بابره صدا کدم ای مستحق تراس، یکی بابره جان ای بوجی ره تامو ترها پیر لبخند رضامتمندانه ی لب های تر کیده و خشکیده پیر مرد را از هم باز میکند و تک تک دندان های زرد او را نمایان می سازد و بالحن تشکر آمیزی میگوید:

- خدا خیرتان بته بیا در جان مه نام ایناره منگس های هر دو غماندیم. کت مه واری یک آدم پیر که خرج دو زن و سه اشک ده گردن مه اس سیالی وهم چشمی میکنن. - ولی بابره جان توره کی گفته بود که دوزن بگیرن.

برگزیده هایی از میان

فرستاده های شما

ناچار برمی خیزد و بایی حوصلگی به راه می افتد... بعد از هر چند قدم یکبار می ایستد به عقب، به چار اطراف خود نظری می اندازد و بعد مایوسانه دوباره به راه می افتد او ظاهراً در میان مردم است و لسی توجهی به مردم ندارد. او با خودش است با خیالات و افکار یکه او را آزار میدهند. او آزادانه گام بر میدارد ولی زنجیرهای نا مری فقر و بیچارگی رادر پاهایش احساس میکنند... با خود حرف می زند، با خود می خندد و... - او جوانی او جوانی...

این صدا برای او نوید بخش است مقدس است. با عجله بر میگردد و به سوی صاحب صدا با گام های لرزان دوان می شود. به مجرد رسیدن او چند جمال دیگر نیز می رسند و او با

میخون.... مرد خریدار با بیحوصلگی میگوید، برین بیاد را مه ره آرام بانین مه خودم می برم... زیاد نیس دوسه سیر اس.... و هر دو مایوسانه دست ها یشان را پس میکشند و دریک لحظه نگاه های خشمگین شان با هم ملاقی می شود و گویی از این طریق هزاران دشنام نثار هم میکنند پیر مرد می غرد: - ای منگس های هر دو غه سیل کو. فقط که همراهی مه دشمنی داشته باشن. دیگه جایی که مه میرم نه بیایی که همراهی قفاق به دانت می زنم....

نگاه پر مهر و لبخند ساختگی اش را به روی او می پاشد میکوشد تا از او عقب بنماند. یکبار با لحن چاپلو سانه ای میگوید: اگه برنج خوب میگیرین ده اونو دوکان حاجی برین.... و مرد بدون اینکه توجهی به حرف های او بکند به راهش ادامه میدهد. بعد از چند گام مقابل دکانی می ایستد پیر مرد نیز در کنارش توقف کرده و دست به سوی بوجی مرد دراز میکند. در همین لحظه چند جمال دیگر نیز می رسند و به دور مرد حلقه میزنند و هر یک بانگاه های مخصوص و گرفتار قیافه های حق به جانب میکوشند توجه مرد را به خود جلب نمایند. از آن میان آنکه جوانتر از دیگران است

پیر مرد بالحن غم آلوده ای می گوید: - اونا هر دویش زن های مه نیستن، یکی شان آروس مه می باشد. - بچیت چه کار میکنه؟ پیر مرد لحظه ای سکوت میکند چشمان مغمو مشش را به چشمان مرد می دوزد و بعد در حالیکه ریسمان را به دور بوجی می بندد آهسته و زمزمه گونه میگوید: - عمر خوده به شما داده.... دو سه ماه پیش موتر زدیش. و با این حرف دو قطره اشک از چشمانش بروی صورت پرچینش می لغزد.

بقیه در صفحه ۴۴

عقل و نفس

گر حقیقت درد خود درمان کنی
بشنو این گفت و شنود و نقل کن

چاره های درد بیدمان کنسی
روبه خلوت مشورت با عقل کن

نفس گفتا زود رو یو لی یسار
نفس گفت زود شو اندر تلاش
حمله ها هر طرف همچون شیرکن
عقل گفتا شوق بین آدمسی
تو مکن اغفال این بیچاره را
در میان عقل و نفس افتاد کین

عقل گفت آهسته شوای نا قرار
طعمه آور از کجا افتاده لاش
بره ممکن شکار و سیر کن
چیست با حیوان بمن گویای دنی
تا نما یم من طریق چاره را
یا سخ و برسی مکرشد چنین :

نفس

نفس گفتا در حیات و زندگی
هر که بینی در تلاش هست و بود
خویش را از قید فکر آزاد کن
خائنین دیدی چطور بایکد و کام
هر یکش با حیل خون خلق خورد
هر کرا بینی زدیا در گذشت
گر پسند خلق نبود جا مه ات
کس نگر در مایل دیدار تو
خوب بنگر کار تو بیبوده بود

تابه کی در مانده گی درمانده گی
تو به فکر دیگران ، آخر چه سود
پول گرد آور خودت را شاد کن
پول مسکینان ر بودند صبح وشام
کیسه را با کاسه و بادلق بسرد
توبه فکر قرض و قرض از سر گذشت
زیب وزینت گر ندارد خانه ات
با حقارت هر که بیند کار تو
مردمان راه غلط پیموده بود

عقل

عقل گفت مردم خدا را بنده شد
از زمین قوت و غذایش شد تیار
جمله حاجات ضروری بشیر
منصرف کردی تو مردم را ز راه
پول و دولت گرزراه نا صواب
امتجان خالق از دارنده گسان
پیش شرع آلود از حکم خدا
تو شه عقی بگیرد هو شیار
آنکه ایمان داشت بر روز جزا
گر تو نگر با شد مانند بسدر
بینوا را از طرف یاری کند
هر که با شد معتقد با شرع و دین
مشورت با عقل کن ای هو شیار

نور ایمان در دلش تابنده شد
از غسل و زشیر کامش خوشگوار
میتوان شد رفع بی خوف و خطر
ای غوی زشت وای دیو سیاه
جمع می گردد سزا دارد عذاب
بیشتر شد در میان بنده گسان
شد حرام هر گونه مال نا روا
زانکه این دنیا بود نا پایدار
قلب او پاکیزه گردید و صفا
میکنند ایثار مال و پول و زر
نفس و شهوت را چلو داری کند
پیرو نفس نمی گردد یقین
دشمنت نفس است شیطان هوشدار

سعی می کن تا نیندازت بدام
نفس گمراهت نهازد و اسلام

میرمحمد کاظم هاشمی

م، رسول رهین

دو وطن دنگیالی پیغلی ارمان

زهددی وطن زه زه و ره ننگیالی پیغله یم.

زه ددی وطن له کانو، بو تو او خاوری سره آشنا یم.

دی وطن کبسی زه لو په شوی او خار بو سی می پکبسی کری ، زه لدی

وطن سره مینه لرم دوطن مینه دایمان له اجزاؤ خخه دی.

زه په وطن سر پر دم زه دد بنمن مخی ته دوطن دنگی دپاره ملا لی په شان

ورخم او په خندا تو پک په لاس ورخم زه دکور مرگ نه غوا یم زه د

سنگر او مور چل مرگ غوا یم زه غوا یم چی به سره کفن دوطن پرسر شهبیده

شم چی دقبر پرسر می سری سری جنبی له وراهه ورپیری او دپسرلی به

وخت زما دقبر پرسر سره گلان شنه شی او وغو پیری او خلك وو ای چی

داده چی شهبیدی پیغلی هفی ارمان جنی پیغلی قبردی چی خان یی دو طن

قربان کری . هو ا زه ددی وطن پیغله یم پدی وطن سر پر دم اود خیلو ورو یم

سره مور چل په مور چل دخیلی خاوری نه دفاع کوم، شما عزم پنبنتی

عزم دی او زه غوا یم چی دزما نی په تاریخ کبسی به سرو او زریو کربنوی

زما نوم ثبت شی مرگ خه په کورخه په صحرا خوزه په هغه مرگ ویا یم

چی په وطن با ندی شهبیده شم او نوم می یا ته شی .

نفس

نفس گفتا در بساط عیش و نوش
بانت دنیا اگر ناید به کام
کار من طیق مرا و آرزو ست
سالها زحمت کشیدم کین چنین
عقل بیجا بر من ممکن منار
کی توانی منحرف سا زی کسی
تا که دنیا گشته اندر کام من

باریک عالم گر قتم من بد و من
مید و انم مرد وزن را صبح وشام
زانکه هر دوزن مرا دارند دوست
کردم ایجاد نفاق و کبر و کین
هر که دارد فکرو عوش و چشم باز
می پر ستند مردمان من را بسی
کس نگیرد نام تو، جز نام من

عقل

عضو جمعیت بود هر یک ز فرد
سود اگر آرد زبان دیگران
گر ز راه خیر و بیبود عوام
تو شدی مکروب رو حی بشیر
هر قدر مال آیدو افزون شود
کی قناعت می کنی با خوردنوش
حرص می ورزی بمال ای بدسرشت
مال دنیا گر ترا ند هست و نبود
گر شود تا مین آسا بش پد ید

میر سعد از یک به دیگر رنج و درد
فقر مالی زود آید بی گمان
می کنی خدمت نکو باشد مدام
شکر نعمت را نداری در نظر
حرص و آرز تو زحدا افزون شود
آتش آرز تو کی گردد خاموش
نیستی قانع که کارت هست زشت
شعله حرصت فرو نوا ن نمود
باز گوئی کم بود هلمن مز ید

نفس

مال و دولت هر کسی دارد زیاد
اشک چشم بینوا جاری بود
فقر مالی توده را از پا کنند
چنگها از بینوا می پیش شد
لروت دنیا پیر جا شد بسی
حل مشکله همین پول است پول

فقر و ذلت را نخواهد داد زیاد
جمله بد بختی ز نا داری بسود
فلسی را ، دیده ای بر جا رسد ؟
پول بهتر تر ز قوم و خویش شد
پول راحت آورد ، بر هر کسی
عین راحت در زمین پول است پول

عقل

عقل گفتا کین سخن ناید در ست
ملتی کو ضعف مالی داشتند
آن ملل کو لروت بسیار داشت
هر فلاکت از تو می آید پدید
احتیاجات ضروری بشیر
گر ز حرص و آرزو شهوت شهیدید
دیده باشی در نقاط دور دست
بیدرتنگ اندر نقاط دیگران
این عمل از فقر کمبود غذا ست
این همه طغیان زیبا کی تست

هر چه گوئی بی دلیل و نادرست
بیرق جنگی کجا افراسند
در تبرد خویش کین بسیار داشت
استراحت ، روح از دست نداد
کی کند ایجاد تشویش و خطر
فقر اخلاق است ، ای دیو پلید
گر شود جنگ و نزاع ای خود پرست
میشود اذراق نایاب و گرین
یاز شهوت رالی نفس دغا ست
فقر روح از دست ناپاکی تست

آرزوی کباب خوردن

معذرت میخواهم پدرجان .
 و او بوجی ربابا کمک مرد بر پشتش
 جابه جامیکند و با قدمهای لرزان به
 راه می افتد ...

عصراست ، یعنی آخرین ساعاتی
 يك روز پر تلاش که می رود و جای
 برای شب خالی میکند تا شب بالحقاف
 سیاه خود آمده بر همی بر دل های
 اندوه زده گردد . و آدمیان خسته از
 تلاش و تکاپو ، در عمق سیاهی های
 آن دنیای پرهیاهوی خود رابد ست
 فراموشی بسیارند و برای ساعا تی
 چند زنجیر های نامریی زندگی و
 احتیاجات مادی خود را از دست
 ها و پا های شان باز کنند .
 و پیر مرد نیز باتن خسته از تلاش
 کم پاداش و روحی افسرده از کشمکش
 های زندگی ، آهسته و نا امید گام
 برمیدارد و به سوی منزل روان میشود
 او مثل همیشه دست هارابه پشت
 برده و انگشتانش ربابام قفل کرده
 است . سرش پایین است و چون جسد
 بیروح بی تفاوت از همه چیز می
 گذرد . گاهی ابروانش با هم گره می
 خورد و باری لبخند نیشخند گونه ای
 بر لبان خشک و ترکدارش نقش می
 بندد . در دلش چون هزاران هم نوع
 دیگرش آشوبی برپا است . او
 سنگینی زنجیرهای فقر و بدبختی را
 بر پاهایش احساس می کند . و او
 از آن همه هیاهوی اطراف فقط یگانه
 صدایی را که می شنود صدای زنجیر
 های پاهایش است .
 همچنانکه عرق درافکار دور و
 درازش است . ناآگاه صدایی او را
 به خود می آورد .

دوتکه يك شامی ...
 این صدا او را به جایش میخکوب
 میکند و به یاد خواهش نوا سسه
 خوردش می اندازد که صبح بالتماس
 و تضرع از او خواسته بود تا
 برای شام شان کباب بیاورد او هر
 چه کوشیده بو آنها را منصرف
 سازد موفق نشده بود . طفلک با
 لحن کودکانه اش گفته بود .

دختر ای حویلی وای ماهر
 روز کباب میخورن و مه ره سوزمیتن
 توام کباب بیار تاامام سوز شان بتم .
 - بچیم او نا بولداز هستن بسا به
 شان پیسه دار اس . مه آدم پیرهمو
 قدر کار میکنم که يك نان خشک یا

تربرتان بیارم .
 - تو چرا پیسه دار نیستی ، توام
 پیسه دار شو و برماهر چیز بیار .
 - بچیم بخیلی نکو . خدا آم
 بخيله دوست نداره . او نازه خدا
 داده .

- ماره چرا خدانه داده .
 و مرد حرفی نداشت که بزند و
 فقط بالحن التماس گو نه ای گفته
 بود :
 - تودیکه ده کار های خدا غرض
 نکي ، خدا هر کسه که لایق دیده
 باشه برشان پول میده .
 - لایق چیس ! تو چی کدی که
 خدا دوستت نداره و خانه وای ماره
 دوست داره ؟
 و او غریبه بود :

- چپ شو گو شو ... ای گپاره
 نه زن که وبال داره . برتان از هر
 قات وقتور که شوه کباب میارم ،
 اما از مه دیکه ایتو چیزا نخواهین .
 و مرد خانه را به قصد کار و تلاش
 بیشتر ترك کرده بود . ولی امروز
 برای او بدتر از روز های دیگر بود .
 اواز تلاش های خود کمتر بین پاداش
 را گرفته بود و در این کشا کشش خود
 و خواهش نوا سسه خود را فرا موش
 کرده بود ، و اینک متردد بود بایک مشت
 بول سیاه که محصول یکروز تلاش
 او بود چه کند . لحظاتی چند سیری
 شد و بالاخره با قدم های لرزان به
 شوی دکان کبابی به راه افتاد ... و
 بالحن اندوهناک پرسید :
 - کباب سیخ چنداس ؟
 شاگرد کبابی با آستین کشیف و
 چرب ، عرق پیشانی اش را پاک کرد
 و گفت :

- سیخکی نیس .
 - خي چه قسمی اس ؟
 کبابی بانگاه تحقیر آمیز سرپای
 او را و انداز کرد و با قهر گفت :
 - چه قسمی میخواهی با سته ؟
 معلومدار که خورا ککی اس .
 و با این حرف او چند مشتری با
 تمسخر به حمال نگریستند .
 - خورا کش چنداس ؟
 کبابی بالحن بازاری و احمقانه اش
 گفت :

- او بابه میکن که پیسه داره
 کباب ، بی پیسه رام بوی کباب .
 توره چه به کباب خوردن ، برو پیسه
 ته از او تچه گوشت بخور و عمرای

عیالت يك جای بخو !

و با این حرف چشمان گرد شده
 اش رابه سوی مشتری یا نشس بر
 گرداند و بالحن حق به جانب گفت :
 - شما بگو بین بیاد را مه غلط
 میکنم ؟
 و آن هائیز ابلها نه سر جنبان
 شدند .

مرد مایوسانه و با حقارت بسوی
 سیخ های کباب دید و آهسته دوسه
 قدم برداشت تا از آنجا دور شود
 ولی باز برگشت و با شرم گفت :
 - خي پنج سیخ بتی .
 - پنج سیخ نکو بگو نیم خوراک .
 - به چشم نیم خوراک .
 - به خاطر ای که بسیار شله گی
 کردی برو ده دوکان بالا شو ، اینه
 مام کبابته روان میکنم .
 و او باشوق آمیخته با شرم به سوی
 دکان روان شد .

- الهی توبه ازیتو آدم شله .
 مرد بیدرنک ایستاد و سر را به

بقیه صفحه ۳۹

تاریخچه ورزش

مورد توجه قرار دادند و مردم عادی
 بیشتر به کشتی ، مسابقات دوش
 و ورزشهای انفرادی میپرداختند .
 برتاب چکش ، قلاب از همین
 زمان آغاز شد .
 پس از آن انواع شکار (شکار
 خرگوش ، آهو روبا و غیره) جزء
 ورزشها درآمد و در قرن شانزدهم
 بازی فوتبال توسط انگلیسها اختراع
 شد .

نخستین بار که بازیهای المپیک
 به صورت رسمی اجرا شد در سال
 ۷۷۶ - پیش از میلاد مسیح بود از
 آن به بعد تا سال ۲۹۳ بعد از میلاد
 همه ساله این بازیها در آتن و درجا
 های دیگر اجرا میشد و هر سال
 به شکوه آن افزوده میشد . بازیهای
 المپیک در آن زمان برای ایجاد
 نیرو و طاقت در جنگجویان طرح
 گردید از سال ۹۹۳ بعد از میلاد بازی
 های المپیک به صورت امروزی در
 آمد که مرهون (بارون پیردوکوبر تن)
 است که پدر المپیک نو ، نام گرفت .

ورزش امروز

در جهان کنونی به طور کلی
 ورزش نقش مهم و اساسی را در

سوی کبابی شورداد و آهسته پله
 های زینه را طی کرده داخل دکان
 شد . پیشخدمت کباب را آورد ولای
 نیمه نان بیجانیدوبه او داد و بادست
 به سوی مردشکم گنده ای که با
 انگشتان گوشت آلود سر طاسش
 رامی خاراند اشاره نمود ...

- نیم خوراکت چند میشه ؟
 - هفت روپیه .

با انگشتان لرزان چند پول
 سیاه را برداشت و به او داد و در
 حالیکه نیشخند و تمسخر بدرقه
 اش میکرد از دکان خارج شد .
 حینیکه مقابل کبابی رسید ایستاد .
 - خدا خیرت ...

- برو بابه پشت خیر نه گرد .
 کدام خیری خونه کدی دیکه هوش
 کنی که ایتو هوس های بی جای نه
 کنی ... و مرد چیزی نه گفت و درخم
 کوچه دردل سیا همی شب محوشد ..

نوشته : حشمت الله (ایمن)

زندگی افراد بشر ایفا میکند و کشور
 های مترقی جهان ، اهمیت خاصی
 برای پرورش بدن جوانان و سال
 خوردگان قایلند .

بسیاری از دانشمندان معتقدند
 زیبایی جسمی ، مادی و معنوی
 یونانیان باستان و به طور خلاصه
 فرهنگ و هنر آنها ، از تباط کاملی
 با ورزش و همان مراسم المپیک آنها
 داشته است . از ابتدای قرن بیستم
 رشته های دیگری به بازیهای المپیک
 اضافه شده که مسابقاتی در دوره های
 مختلف بین قهرمانان کشورها
 انجام میگیرد

۱ - ورزش کشتی .
 ۲ - چوگان از بازیهای قدیمی
 است که به وسیله اسب در میدان
 وسیعی بازی میکردند و بازیکنندگان
 با چوگان ، توپ کوچکی را از زمین
 به طرف دروازه میرانند .

۳ - بازی الك دولك که در اغلب
 شهرها ، نامهای مختلف دارد .
 بازیهای دیگر عبارتند از اسکی -
 والیبال ، بسا سکتبال ، فوتسال ،
 هیند بال ، پینک بالنگت ، تینس
 هاکی ، دوش ، افکندن گلوله وزن
 آهنی ، پهلوانی ، خیز و جست زدن
 های بلند و غیره .

تبع و نگارش از : محمد عمر (قریشی)

نگاهی به بخشی از...

در معبد (۵۹) اساساً ستوپه این معبد دارای نمبر ۵۹ است) مجسمه های به تیپ دوره هنری پوست کو شان جلب نظر میکند در این دوره فشردهگی بیشتری طریقه های مذهبی توسط رهبانان یا عالم مذهبی بودایی در تمثيل مجسمه ها تبارز مینماید که یکی هم مر حله تکامل چند دوره حیات انسان در وجود مجسمه های کند هارا است .

دانشمند ان هندي نظیر پرو فیسور در ما در زمینه سکت های بخصوص مذهبی در مجسمه های هندوستان تحقیقاتی مفیدی انجام داده که با توجه به مجسمه های گلی عده تیه شتر دانشمندان یا ستا نشناسی افغانی با استفاده از این میتود و تحقیق دانشمند مذکور در زمینه کنفرانس در سیمینار بین-المللی کو شانی ها ارائه نمودند .

هفت مر حله تکامل وجود انسان در قالب مجسمه ها در این دو قرن بعدی حیات مذهبی و هنری عده به وضوح مشا عده میشود طوریکه در اسکلیت اولیه این نوع مجسمه های گلی توام با یک قشر اخیر ستوکسی یا داشتن چوب و الیاف نباتی و چند قشر دیگر گلو ستوک و رتکا میزی همانا موجودیت روح و حیات در وجود مجسمه ها بخشیده میشود . این تکنیک از یکطرف برای استحکام داخل مجسمه ها قابل یاد آوریت و دیگری کار هنر مند مجسمه ساز روی یک پستان مشخص هر چه فزوتتر و به سرعت انجام پذیر میباشد .

چنانچه در مجسمه های قرن پنجم تیدشتر عده معبد (۵۹) نوع عبت چنین مجسمه ها خیلی زیاد بوده و قابل ارزیابی بیشتر نیز میباشد .

با از بین رفتن قدرت و سلطه سلسله کوشانی ها و تاثیرات هنری کوشانی ها در این قرن - هنر مندان و معماران با استفاده از ستوپه های معابد هندوستان و جنوب هند هارا در تهیه و ساختن ستوپه های عده مبادرت میورزیدند و نه تنها ستوپه های خورد و کوچکی در داخل معابد بوجود میاید بلکه ستوپه های بزرگی با تزئینات مهندسی و پلاتفورم چند ضلعی در کنار ساختن های دیگر عرض اندام میکند . ستوپه چند ضلعی توپ کلان که توسط دانشمندان افغانی در سالهای اخیر (منظور از پلاتفورم آن) کشف شد واجد چنین خصوصیات هنری بوده و در آن تو می مجسمه های که در پای این ستوپه ها یا در سطح خارجی اضلاع آن کار شده در آن تاثیرات و تحولات عمیق هنری مشاهده میشود . بر تو (دانشمند و با ستا نشناس فرانسوی) وقتی قبل از جنگ عمومی دوم دست به یکسلسله حفاری زد نمونه های مختلفی این نوع ستوپه ها را که ما از نظر تعیین کرو نو لوجی با ایشان اختلاف نظر داریم بدست آورد ، که ساختن قرن سوم و چهارم عده را دارا نبوده و تحولاتی در ساختن ستوپه ها رونما گردیده است در هر صورت ساختن های ستوپه های ملور بدون پلاتفورم و چند طبقه ای ، آخرین مرحله در تیه شتر عده بود و مرحله دوم ساختمانی ستوپه ها نیست که دانشمند مذکور از ساحات

ار تباط میگرفت . در پلاتفورم این ستوپه ها که فشرده از تاثیرات معماری کند هارا بخصوص تکسیلا است رواقهای ایکو نو گرافی بودایی شکل میپذیرد و این نوع رواقها توسط ستوپه های به تیپ ستون های کو رنتی چسبیده به سطح خارجی ستوپه بوده و دارای برگ اکانت میباشد (در میتو- لوجی یونان کلاسیک ، اکانت معشوقه ابو لون است و این برگ نیز نماینده می

از الهه اکانت که توسط ابو لون به اکانت داده شده بود و در زمره الهه ها در آمد - نماینده می کند .) در قسمت بالایی این نوع پلاتفورم ها معمولا لایه تمثيل گور گون (ها) نوعی از تزئینات حیوانی و کانسول های (یکتو) ساختن است در معابد یونانی یا پاتینون (ها) تعمیراتی یونانی که در این چا بکلی به حیث سمبول، خرد و خرد تر تمثيل شده به نظر میرسد در چهار زاویه این نوع پلاتفورم ها ستوپه ها همانا نگهبان قوی هیکل و جنگجوی است که در

معابد یونانی به حیث کریا تبت عمل نمیکند و حراست از معابد (بعدها در آثار قرن دوازدهم و شانزدهم اروپا خیلی مروج شد مخصوصاً در ساختن های به تیپ کلاسیک) یونانی میباشد و در دست سپر و شمشیر دارند ، در زیبایی و اکمال ساختمان یک طبقه از ستوپه های بودایی رول عده

بسیار گفتم و شنود...

خود را قالب بندی کنند کسانی اند که در روابط اجتماعی و خانوادگی خودم بردبارتر اند و هم منطقی تر ، در حالیکه آنانی که فقط در نقش خود ظاهر میگردند و به هیچ حالت جز به خواست های خود نمی اندیشند و هرگز در مسایل خود را به جای دیگران قرار نمیدهند افرادی نا سالمند که خود خواهی و غرور خود را از دیگران برتر دیدن از شمار خصایل عاطفی شان است .

در شرایط کنونی به نظر من به وجود آوری کلنیک های رهنمای خانواده که در مسایل اختلافات خانوادگی و جلوگیری از آن در راه های مختلف تخصص داشته باشند یک کار ضروری است که میتواند تاسیس آن در کاهش کشیدگی های فامیلی نقش ارزنده داشته باشد .

این موسسات اگر از یکسو شناخت عینی از شرایط خانوادگی و اجتماعی جامعه خود داشته باشند ریشه های اختلاف را به بررسی گرفته و روی آن تحقیق کنند و از سوی دیگر بگویند روش های تجربه شده مانند روش « خود را به جای دیگران قرار دادن» را به تطبیق گذارند بدون شک اثرات مثبت در کارشان دیده خواهد شد و گرنه مشاجرات ، اختلافات و کشیدگی های خانوادگی که ده ها نوع سبب وریشه دارد صرف با گفتن ، با توصیه کردن و پند دادن و دستور پراکنی رفع نمیکرد .

یکی از راه های سازش میان دو نسل جوان و پیر این است که روش هایی در کشور ما به کار گرفته شود که در اثر تجارب طولانی امروز در کشور های پیشرفته جهان مورد عمل قرار میگیرد .

به عنوان مثال سازمان ها و موسسات وابسته به مسایل خانوادگی میکوشند با استفاده از میتود های روانی تا هنجاری ها را رفع کنند. آن هابا توجه به اینکه بیشتر ناسازگاری ها در سطح خانواده به این دلیل به وجود میاید که هر فرد مسایل را بر اساس خواست ها و توقعات خود به طرح میاورد و کمتر به خواست ها و توقعات طرف می اندیشد افراد را وادار میسازند که خود را به جای شخصیت طرف قرار دهند ، مسایل را از دیدگاه او به قضاوت بگیرند ، منطق او را به کار برند و ضوابط مسلط در افکار او را بپذیرا شوند ، البته برای تطبیق چنین روش هایی از نوعی نمایش گونه و یا تياتر خانوادگی کار می گیرند و در تقسیم نقش ها پسر را در نقش پدر ، پدر را در نقش پسر ، عروس را در نقش خشو و خشو را در نقش عروس قرار میدهند که نتیجه هم بسیار موثر بوده است .

از نظر روانی ثابت شده افرادی که میتوانند و توانایی دارند که در نقش دیگری

راداراست . بعد از ختم این طبقه ها بنا استوانه یا سلیندر است که نیز با رواقهای مزین بوده معمولا لایه توسط رواقهای به تیپ ساختن های (اگو لیت) بعضاً (ترا پیژو- یدال) و یا به تیپ رواقهای (ارکا تور) به نظر میرسد تیپ رواقهای اگو لیت و تری لوب یا سه قوسی در این نوع ستوپه ها معمولا بخصوص در سلیندر که از نظر دوره هنری و تیپ شناخته شده است مر بوط قرن دوم و چهارم میلادیست به کار میرود . بعداً گنبد آغاز یافته و هما نظور هیر میکا یا پایه اولیه هفت یا نو چتره (سانسکریت) یا هفت طبقه (در میتو لوجی و عقاید مذهبی بودایی هفت یا نو چتره به هفت یا نو طبقه اسمان ذکر شده) آغاز میاید ، این نوع ستوپه ها نظیر به مواد منطقه و یا محل ساخته میشود چنانچه زیاده از مواد ، چون سنگ و گل و سنگ گاتکلو میرات در ساختن داخلی و در ساختن خارجی همانا ماده ستوک خوب و مقاوم بکار میرود در حالیکه در کند هارا ، تکسیلا ، ماهادری منیکیالا ، شیخان دری و غیره ساختن معروف کند هارا از سنگ استفاده شده است .

تیپ دوم : این نوع ستوپه ها همانا ساختمان چند ضلعی در پلاتفورم است که در واقع تیپ دومی ساختن ستوپه های عده بوده و معمولا این نوع ستوپه ها دارای هشت ضلع میباشد گاهی پلاتفورم در این ساختن ستوپه ها زیاده از سنگ پرجال و سنگ چونه دیده شده و قواعد هندسی بی نهایت دقیق در آن مراعات شده است . این هشت ضلعی خود را از هشت نقطه یک دایره منظم هندسی جدا نموده قطع هر دو انجام این اضلاع را نیم قوسی دیگری تشکیل میدهد ، این نوع ستوپه ها معمولا در بین معابد و یا زیاده تر در بین (جینیاه) در وسط قرار میگیرند و اطراف آنرا مجسمه های ایستاده و یا نشسته بصورت سیمیتریک احتواء مینماید ، بعضاً دارای طبقات متعدد بوده و صحنه های متعدد حیات بودا در آن نقش می بندد .

تیپ سوم این ستوپه ها همانا پلاتفورم چند ضلعی بوده که در بین هر یک از اضلاع معمولا لایه در چهار سمت چهار زینه ورودی به راهرو و استوانه یا سلیندر کشانیده می شود که عین شیوه را در معابد کوشانی های هندي مشا عده میکنیم بعداً سلیندر یا محل نگهداشت جعبه تبرکات آغاز میاید معمولا این نوع ستوپه ها در وسط معابد کوچکی دیگری قرار میگرد و از نظر ساختن بزرگتر از همه ستوپه ها میباشد . داخل این نوع ستوپه ها سنگ و گل یا سنگ گاتکلو- میرات مواد طبیعی آن منطقه با پرجال پرانه شده و سطح خارجی آن توسط مواد ستوکسی یا سنگ پرجال به تکنیک دیا پری مزین میشود .

تیپ چهارم این نوع ستوپه ها که سیر انحطاطی خود را طی میکند در معابد نمبر ۲۴ و ۵۹ ملاحظه شده میتواند معمولا بدون ستوک بوده و سطح خارجی آن توسط قشر گلی با ملمع الوان سرخ و تصواری رنگا- میزی میشود و در زیر سقف قرار میگیرد . پلاتفورم آن مربع بی نبوده مستقیماً توسط سلیندر آغاز و به چتره ستوپه ختم می شود .

هره چار شنبه...

برنارده! : په را تلو نکی چار شنبه چی کله زما پو لی تخنیکي د گلانو سره راغي نو ورته ووايه چسید دریمی پردی په پای کی راشه او خپه دگلو نو گیډی وړا ندی کپه زه سمدلاسه دکا لیو ایستلو خو نی تخم او هلته یی انتظار باسم.

برنارده: زه څه نه شم ویلی ماری خوته نه چار پیری جسی نه چی... درا تلو نکی چار شنبی به ورځ کله چی پرده بنکنه شوه . ماری سمدلاسه رستو ران ته لاره او منتظره کیناسته. په میزو نو باندي مشهور هنر مندان دخپلو میلمنو سره ناست و. دنما- یشنا می کار گر خو نکی دما ری د. رقیبی «بلانثی» سره خبری کو لی. ماری چی په رستو ران کی هر څومره شااو خواته دستر گو څاروکړ یو داسی زده کوو نکی چی یو نیفورم یی اغو ستی وی او توره یی هم تر ملاوی ونه لید. په آخر کی یی زپه سوړشو او به ډیره بی صبری چپراسی ته ورغله او پو بښتنه یی ور څخه وکړه، زما پو بښتنی ته څوک ندی راغلی؟

چپراسی: نه ماری . ماری: نه دن چار شنبی ورځ ده دا ډیره عجیبه نه ده چی تر اوسه می دبنفشی گلان نه دی رارسیدلی.

چپراسی : لاړشم چی له دراوزه وان څخه پو بښتنه وکړم. ماری: نه نه مه ر با نی زه به خپله له هغه نه تپوس وکړم .

ورو سته یی په زپه کی وخنډل اوبیا یی دخانه سره وو یل رښتیا چی مور بښخی عجیبه مخلوق یو. پوره شپږ میاشتی می د هغه وفاته ونه کتل او اوس چی دلو مسری خل دپاره دهغه پته نشته . نو بیا می دومره زپه بی واره او حال خراب دی کله چی ښود نه پای ته ورسیدله دروازه وان ته ور غله ور ته یی وویل: برنارده! ولی دی هغه ما ته راو نه لیږه؟

برنارده: افسوس کوم ماری . رښتیا چی هغه تاغو بښتی و څسو ستا سره ملاقات وکړی خو نن بښخی رامعلوم نه شو . دورو سستیو شپږو میا شتو به اوږدو کی دالو مری چار شنبه ده چی نه دی را غلی.

ماری: عجیبه ده. ته نه پو هیږی چی چایه ورته څه نه وی ویلی او د هغه

یې ښه به داوی چی دبد چا نسی د کلمی له تکرار څخه ځان وساتسی څو ور ځی ورو سته ماری د (هانری) په ملگر تیا له پار یس څخه لاره هغه به چی هر هو تل ته ور تله نو خپله خونه به یی دگلو نو له ټوکړ یو څخه ډکه لید له . خو هغی به مدام د گلو نو په منځکی دبنفشی دگلو نو دیوی گیډی هیله در لوده . کله چی بیرته پار یس ته را غله نو خپل افسا- نوی مین یی نیژدی له یاده ایستلی و ددغی پښی څخه پوره یو کال تیر شو. یوه ورځ ماری ته د(سر هنک ژنه وایه) په نوم یو لیک را غی . سر- هنک په دغه لیک کی له ماری څخه تلیدلو وخت غوښتی و دالیک په داسی لهجه لیکل شوی و چی ماری ونکړای شو عدزور ته وکړی . دلیدلو وخت دغرمی نه وروسته دشنی په ورځ وټاکل شو. سر هنک دوعدی سره سم په داسی حال کی چی تو ری جامی یی اغو ستی وی دوعدی ځای ته راغی. ماری غلی وه ترڅو چی سر هنک په خبرو پیل وکړ او وی ویل :

لدی کیله چی دلید لو مو قع دی را کړه ډیره مننه کووم . رښتیا چی په خپل زپه کی می دو مره زور نه لید چی ستا دلید لو څخه خپل مطلب په لیک کی ولیکم. چا چی په دو مره زپه ور تیا له تاڅخه وخت غوښتی دی یو بلار دی نه ستادهو سبا زومینانو له ډلی څخه، ته هاوینی چی تو ری جامی می په غاړه دی بده نه ده چی پوهه شی. هو زه دخپل زلمی زوی دستوان

آندره زنه ویه دمر گک له ما تمه چی دوه میاشتی پخوا په مدغا سکر، کی مې شو توری جا می اغو ندیم . ستا خبری څو مره دردو نکی دی. او یوڅه ډول ابندی داغ یی زما په زپه کینمود کله چی سر هنک دتللو په نیت ودر ید نو ماری د هغه لاسو نه په لاس کی ونیول او په غمجنه لهجه یی وویل:

په دغه ماجرا کی زه هم گناه لرم او هم یی نه لرم. بیا غلی سر- هنکه! اووا یه چی ستا دزوی قبر چیرته او په کومه هدیره کی دی؟ زه ستا په حضور لوړه کووم تر څو چی ژوندی یی نو هره چار شنبه به یوه دبنفشی دگلو گیډی د هغه په مزار با ندی ږدم .

ماری په خپل سوگند وفا داره پا تی شوه له هغی ورځی نه ورو سته یعنی په وروستیو پنځه پنځوس کلونو کی داسی یوه چار شنبه هم نده راغلی چی هغی دی په خپله وعده وفا نه وی کړی. دچار شنبی په ورځ ټو ل سو دوستا نو ته منفی ځواب ور کوی او دټولو له لید لو او کتلو څخه معدرت غواړی. هر کار چی لری یی هغه پر- یردی اوبیا یوا زی د(مون پارا نس) هدیری ته ځی اود بنفشی دگلو نویوه گیډی دهغه چا په قبر ږدی چی په ټول عمر کی یی نه لید لی او نه یی پیژند لی. و خپله وایی :- دیو آسمانی او رښتینی عشق په وړا ندی احترام کول دلوی خدای په دربار کی یو ډول عبادت دی .

بقیه صفحه ۲۹

د ژیم روز اطفال...

په مقصد جلو گیری از عرق کردن یا حین گردش باید... پای بیچ... ها را بدون آنکه چین بخورد یا بسته کرد و یا جراب های دبل و محکم بپا نمود (این جرابها در زمستان باید پشمی باشد. پای افزاری که به پای می کند باید یک نمره کلا تر باشد .

برای اطفال لیکه هنگام گشتن رخصتی های در دهات و یا خارج شهر زندگی می نمایند . بهترین شکل مصروفیت و فعالیت شان عیارت از مشغول شدن به امور زراعتی میباشد . نوام این مصروفیت برای اطفالی که در سن و سال مختلف اند از هم تفاوت دارد : برای شاگردان هشت الی نه ساله در حدود یک و نیم ساعت (تفریح پس از هر نیم ساعت کار) برای اطفال چهارده ساله در حدود چهار ساعت (تفریح بعد از هر پنجاه دقیقه کار) .

اطفال متکبی باید در اوقات فارغ از درس به فامیل و خانواده شان معاونت کنند و به کار ها رسیدگی نمایند . کار سلامت طفل را محافظت می کند ، رشد جسمی شا ترا بهتر می سازد بالای سیستم عصبی آنها تاثیر مثبت وارد کرده قابلیت کار کردن و پشتکار او را بهتر ساخته و خوبتر تر یه اش می نماید . ولی مصروف ما ختن طفل به کار باید مطابق به سن و سال و سایر خصوصیات طفل باشد . اطفال خورد سال متکبی میتواند در جمع و چاروب اتا قبا ، شستن ظروف و غیره اعضای خانواده را کمک کنند . شاگردان صنوف متوسط قادر اند بعضی از کار های مشکلتر را انجام دهند . بد نیست اگر اطفال رخصتی های طولانی خود را در کمپنگ ها و کسب های سپورتی ، جا بیکه تحت نظر داکتور ها و استادان تربیوی

استراحت اطفال قالمین میشود بگذرانند . چه در همچو جاها از نگاه ورزش و تمرینات دیگر اطفال بوجه بهتری آبدیده میشوند .

اگر طفل مطابق به يك تقسیم اوقات واز روی يك پلان درست رخصتی خود را می گذراند صحت و سلامت محافظت می گردد .

په مقصد تطبیق امور حفاظت صحوی چنان شرایط شخصی و خصم ییلاق ها ، دهات و غیره و چه در شرایط کمپنگ ها و کسب های سپورتی باید يك سلسله تدابیر آبدیده شدن طفل اجرا گردد : غسل های هوای آزاد که از طرف صبح صورت می گیرد ، گشت و گذار کردن ، غسل کردن ، مساز کردن و مالتن دادن یا هو له نمدار ، غسل آفتاب شستن، یا ها قبل از خواب با آب سرد ، گردش با پای ها برهنه ، قرار گرفتن در هوای آزاد با تن برهنه .

اجرای رژیم های درست و معقول ، آبدیده شدن اصولی در تحکیم صحت و سلامت طفل ارزش قابل ملاحظه ای دارد .

پاتریس لومومبا

لو مومبا تو جهزیا دی برای روشن کردن اذهان مردم مبدول می داشت. او با محکوم نمودن نقش منفی کلیسا در زمان تسلط استعمارگران و مخصوصا اعمال مخربانه آنها در قبال رهبران کانگوی مستقل فعالیت و مداخلات کلیسا را در امور دولتی و اجتماعی کاملاً محدود ساخت و تمام مکاتبات را از تحت نفوذ آنها رها می بخشید.

لومومبا نه تنها خواهان پایان رسا نیدن منافع غرب در افریقا بود بلکه او با حضور نظامی امپریالیزم در افریقا و تاسیس پایگاه های جدید نظامی در آنجا کاملاً مخالف بود. او همچنان پیشنهاد بعضی از رهبران مر تجع کانگورا که اتحاد با بلجیم را به نفع کانگویی دانستند رد نمود. در یکی از بیانیه های دولتی او اظهار داشت که کانگویی قدرت مستقل و آزاد است و هرگز تحت قیمومیت کسی در نخواهد آمد.

امپریالیزم بین المللی در قبال اقدامات وپالیسی های مثبت لومومبا به منظور حفظ منافع و نفوذش در کانگویی مستقل با کمک ارتجاع داخلی شروع به وجود آوردن اختلالات سیاسی و اقتصادی در آنکشور نمود. در این مرحله حساس او شجاعانه از منافع کشورش دفاع و حمایت نمود و خواهان به پایان رسانیدن هرگونه مداخله خارجی در داخل کشورش گردید.

در همین وقت بود که امپریالیست ها دسیسه یی را بر علیه رهبر انقلابی کانگو طرح نمودند. او در دوران تسلط استعمارگران بارها مورد زجر و تعقیب قرار گرفته بود. امپریالیست ها او را متهم به تحریک مردم و ایراد بیانیه های غیر قانونی نمودند و او را از سال ۱۹۵۶ الی ۱۹۵۷ زندانی نمودند. لکه دارسان ختن شهرت لومومبا که بصورت وسیع در بین مردم بحیثیت رهبر انقلابی و مباحثه رز محبوبیت داشت کار آسانی نبود. در اواخر ۱۹۵۹ او بار دیگر متهم گردید که سائین ستایلی و یل را برای شورش تحریک نموده است و تحت نظارت

قرار گرفت او را به زندان انتقال دادند که از آنجا به اساس تقاضای رهبران کانگو که بمنظور بحث روی استقلال آنکشور گرد آمده بودند آزاد گردید.

لومومبا تمام پروپاگاندات و دستگاه های تبلیغاتی غرب را در موردش بی اساس خوانده و چنین اظهار داشت (وقتی که من هرگونه پیشنهاد قدرت های غربی را مبنی بر سازش کاری با آنها که منجر به عمل فاسد و ضد مردمی میگردد رد کردم، پروپاگاندایان امپریالیستی شروع به پخش خبرهای دروغین نمودند و مرا مزدور ایسن و آن خواندند).

در ماه سپتامبر ۱۹۶۰ یکتعداد از رهبران مر تجع کانگویی با لومومبا مخالفت نمودند و سیاست آنها انعکاس دهنده منافع سرمایه یداری و دیگر طبقات ثروتمند کانگو بود. با پشتیبانی قدرتهای امپریالیستی لومومبا را از دفتر کارش خارج ساختند. در ماه نوامبر همین سال او توسط مخالفینش دستگیر و زندانی شد. ولی او مبارزه اش را برای وجود آوردن یک قدرت مستقل در کانگو که از پشتیبانی مردم برخوردار باشد ادامه داد.

مباشی (آنها این سه تن از مبارزان جوان فدا می مردم کانگو را پیرحمانه لگد مال و قنداق کاری نمودند. در میدان هوایی لوانو لومومبا و دو تن از رفقایش که در حال کوما بودند در حضور تجزیه طلبان کتانگی و با داران ارو پای شان در یک موتر جیب انداخته شدند و آنها را به مزرعه یی انتقال دادند که در شام همین روز این سه تن از انقلابیون و رهبران اصیل کانگو به ضرب گلوله به قتل رسیدند.

در آخرین دقایق زندگیشان کوتاهی و افتخار آمیزش لومومبا، چنین اظهار داشت (نه ظلم و ستم، نه زجر و شکنجه و نه جبر و زور مرا وارد به در خواست لطف و گرم از شما خواهد کرد زیرا من مرگم را که با سر بلندی و متانت باشد نسبت به زندگی که در غلامی بگذرد ترجیح میدهم).

بعد از قتل پاتریس لومومبا ملل متحد کمیته یی را موظف ساخت تا مسئله مذکور را تحت تحقیق قرار بدهد. کمیته مذکور بعد از غورو بررسی حکومت لیو یولدویل را به سرپرستی رئیس جمهور آنوقت کانگو کاز او بو، رهبران ایالت به اصطلاح (مستقل) کتانگا، رئیس شرکت معادن بلجیمی در کانگو و یکتعداد از اجیران و طرفداران چومبی را متهم به قتل لومومبا

و دو تن از رفقایش نمود. در اواسط دهه ۱۹۷۰ مجلس سنای امریکا نظری به فعالیت های سازمان مرکزی جاسوسی امریکا افکنده و چنین اظهار داشت که سی، آی. ای در ماه اگست ۱۹۶۰ شروع به انجام دادن وظیفه فوری و مهمی نمود. این وظیفه فوری و مهم همانا به قتل رسا نیدن صدر اعظم کانگو بود. به نظر رئیس آنوقت سازمان مرکزی جاسوسی امریکا لومومبا (مانند کاسترو و حتی خطرناکتر) از او بود که نیروی را در مرکز افریقا بر ضد منافع امریکا بوجود آورده بود.

عده یی از رهبران مر تجع و ضد انقلابی، پاتریس لومومبا را به بیگناهی، تخلف از اساسات و موکراتیک دولتی، عدم درک ضرورت های کشور و فراموش نمودن منافع ملی متهم ساختند. ولی تا ریخ در مورد این مرد مبارز که تا پای جان بخاطر مردم و آزادی کشورش مبارزه نمود به گونه دیگری قضاوت کرد. امروز افریقا و تمام جهان قائلین او را نکوهش می کنند و از مبارزات شجاعانه لومومبا بخاطر آزادی مردم افریقا و کشورش از تحت تسلط استعمارگران تقدیر می کنند و بر آن افتخار می نمایند.

بگذارند. مهارت این زن در ساختن آلات تزئینی جواهرات به قدری است که از جمله آثاریکه برای نمایش گذاشته شده است (۱۲۰) ثلث آنرا بعد از مرگ شوهرش بوجود آورده است. این زن که در نقاشی و مینا توری در روی سنگ دست توانا دارد. در سال ۱۹۶۲ به خاطر نقاشی های ناب روی سنگ های کهربا که تالخال در موزیم شهر قرار دارد، دیپلوم در رشته نقاشی بدست آورده. این زن جواهر شناس در ساختن آثار قیمتی، زینتی زنان برآستی معجزه میکند و دنبال او روش مختصر به خودش میباشد و بیعلاوه آثار مقبول و گرانبها در

ساختن آلات تزئینی زنان از حقیقت یعنی، کهربا، کارنول، سنگ کوارت به نحو مطلوب و شایسته ای پیوسته استفاده به عمل می آورد نمایش جواهرات مذکور که اغلباً از آثار کار شده (افا) بود تماشاگران فراوانی در اتحاد شوروی داشت که بیشتر مایه افتخار مذکور گردید. ناگفته نباید گذاشت که صرف های سفر بحری و فیروزی های ناب بشکل ماهرانه ای توسط (انا) در آلات تزئینی مذکور به کار گرفته شده است.

نمایشگاه آلات زینتی

از تاریخ باید...

بوده است که ما نع تحقق یا فتن جامعه ایده آل، جامعه شایسته انسان بوده اند.

ولی دست یا فتن انسان به سعادتی و جامعه ایده آل مسیری است گام به گام. هر نسلی با کار و پیکار خود قدمی درین راه به پیش بر میدارد هر قدر انسان پیش می رود این حرکت نیز سریع می شود یعنی نسل بعدی نسبت به نسل قبلی با قدمهای فراختر و سرعت بیشتر این مسیر را می پیماید. باید دانست که دست آورد هادر قیاس با سراسر تاریخ بشری نسبی است ولی محتوی مطلق آن دمبدم در حال افزایش است و این دستاورد هادر قیاس با گذشته بشری، پیوسته دستاوردی است شگرف و جلیل و شوق انگیز و نشان میدهد که تاریخ انسانی که تا دوران ما که از مغاره نشینی آغاز گردیده بود و به عصر تسخیر فضا انجامیده تاریخ عبثی نیست و خیلی خیلی ارزشمند است.

حال از این بحث خود با ید نتیجه بگیریم که:

۱- حل بی سعادت های انسانی کاری است ممکن و شدنی و به سعادت ایده آل حتما انسانها دست میابند این خوش بینی انقلابی است و لی باید دانست که این خوش بینی محمل محکم و اساسی و هو جد دارد اینکه فلسفه ما چیست باید گفت که قبل از اینکه فلسفه خود را بگوئیم فلسفه سفسطه آمیز ماتم جهانی را بیاوریم ردمی کنیم. فلسفه علمی و پر امید است. فلسفه ما امیدوار کننده و سرزنده است. فلسفه ما با روح تکاپو و قهر مانی توأم است. باید کار کرد و پیکار کرد و نعمت و سعادت آفرید، باید جامعه را و جهان را به سعادت همگانی رسانید.

بحث امروز خود را با توضیح هدف انقلابیون و وطنپرستان خاتمه می دهیم. ما انقلابیون چه می خوایم؟ هدف مادر آخرین تحلیل و آخرین مرحله یعنی هدفی که برای فرد و طبقات خاص نه بلکه برای همه عوام الناس است با یسند گفت که طوریکه در بالا گفتیم این هدف موجه است و ضرورت تاریخی آنرا عملاً موجه و مستدل ساخته است، این هدف عبارت است از ایجاد یک جامعه جهانی بدون طبقات و زمره ها و رها از قید محدودیت ها و تعصبات

تنگ نظرانه و نابرابرینها امتیازات نژادی و ملی، جنسی و صنفی، آزاد از تار و پود خرافات و اسوای جهان بینی های سفسطه آمیز و طررانه که می خواهند دروغ و سفسطه را جا نشین و اقعیت کنند، فارغ از بند های رسوم اشرافی و پندرشاهی و بالاخره جامعه ای که در آن علم و تفکر و منطق علمی حکمرواست. جامعه که در آن منشن جمعی و در خدمت همه بودن جای منشن فردی و خودی و خود پرستانه و در خدمت شخص خود بودن را می گیرد، جامعه

بقیه صفحه ۱۵

ستایش از فکر و قلم

که امین قدرت را گرفت یکی از سیاست های اوضد فرهنگ و ضد روشنفکری بود. اگر مرحله ای دوم انقلاب نور آغاز نمی یافت، کشتار دسته جمعی روشنفکران حتمی بود. بعد از شش جندی دلیلی وجود ندارد که روشنفکر در سنگر مردم قرار نگیرد. بسیاری از روشنفکرانها و کسانی بودند که ادعای خدمت و وطن پرستی می کردند اما اکنون بردسترخوان ارتجاع نشسته اند و سر از پاکستان بیرون می کنند. باری نمی توان فرهنگی در خشان پدید آورد که ریشه در گذشته نداشته باشد. باید فرهنگ افتخار آمیز دیروز را به خوبی شناخت و آن گونه که اشاره شد زمینه های اجتماعی و انسانی را گرفت با خواست های امروزین بیوند داد. در دوره امین سفاک بسیاری از روشنفکران مایه گونه ناجوانمردانه شهید شدند افغانستان از لحاظ نیروی انسانی نیز به حد خود کفایی نرسیده است و تعداد باسوادان در مجموع زیاد نیست و قشر روشنفکر افغانستان هم انبوه نیست پس باید این گروه را در یافت و به یاری او شتافت. زمینه کار و پژوهش را به او میسر کرد. هنوز هم وقتی در دست است که روشنفکران فریب خورده آنهایی که با خون بیوه زن و یتیم تر بیه شده به میهن خود باز گردند و یکجا با برادران دیگر خویش در صفی واحد هم بسته و فشرده بر ضد عنا صر ارتجاعی مبارزه نمایند و آن وقت است که رسالت روشنفکر به انجام

که نبردش تنها علیه طبیعت نافرمان وجود ما، سیاره ما و بالاخره سراسر کیهان بی پایان است. جامعه ای که حیات خود را بر پایه علم و عا لیتزین تخنیک، بر اساس رشد هما هنگک و مطا بق پلان تنظیم نماید. و اما وسیله نیل به این اهداف تا بناتک ولی دشوار والا ولی دور همانا عبار تست از مبارزه سخت و پیگیر از راه تجهیز اجتماعی کلیه قوای که بطور کلی و یا جز بی حاضر اند درین مرحله یا آن مرحله مبارزه و یاهمه مراحل آن در قسمت این هدف گام بردارد و در اعاده گذشته سودی ندارند. جوانان دلیر وطن: حتما خواهد

رسیده است. ببرک کارمل در جای دیگر از بیانیه ای ارزشمند و انقلابی خویش می گوید: یک نفر روشنفکر نمی تواند در این شرایط از عرصه مبارزه حق با باطل، نور و ظلمت ایمان و بی ایمانی خود را کنار بکشد باید در خدمت مردم و انقلاب قرار بگیرد. اکنون ما احتیاج به ترانه ها و سرودهای برانگیزنده و انقلابی داریم. در عرصه مبارزه ی نو با کهنه باید آثاری ارزشمند پدید آید باید به آنهایی تبریک گفت که با ایمان خارا یین روانه ی جبهه ها و سنگرها شده اند. روشنفکران با ید نمونه های درخشان مبارزه باشند. ما باید افتخار داشته باشیم که وظیفه ی ساختن جامعه ی نوین افغانستان نصیب ما شده است.

جدال نور با ظلمت اهورا مزدا با اهریمن، نیکی باندی، حق با باطل درون مایه ی فرهنگ شکوهمند ما را می سازد، درین شرایط که افغانستان انقلابی از طرف ظلمت زدگان، نیروهای اهریمنی، طرفداران پیداد و استبداد، باطل پرستان و قدرت های غاصب آماج تخریبات و تحریکات قرار گرفته است باید به پا برخاست به این ارواح خبیثه مجال خود نداد باید از گذشت روزگار آموخت از با بر مردی ها و شهامت های نیاکان الهام گرفت و ذره ای تردید به خود راه نداد بر ضد فتنه انگیزان پیکاری برشور را غاز نهاد در گرد هم آیی روشنفکران شهر کابل آن گونه که انتظار می رفت و پیش بینی می شد نمایندگان روشنفکران یک بار دیگر با انقلاب مردمی افغانستان تجدید پیمان کردند. و یاد آور شدند که در مقطع خاص زمانی، به صدای رسای ببرک کارمل پاسخی صمیمانه گویند و (قلمها را

گفت که بحث بالا نسبت به گذشته ها کمی بغر نچتر و مشکلتربود من هم با شما همفکر و ولی هدف من اینست تا جوانان ما که نیروی پر توان و پرارزش جا معه اند با حقا یق علم تاریخ و تکامل آن در طی اعصار و قرون آشنا شوند امید است نوشته های این صفحه قدمی باشد درین راه.

حتما خواهد گفت که درین چند هفته اخیر از اصل بحث یعنی بررسی تاریخ وطن دور شدیم این هفته آینده به بررسی تاریخ حماسه آفرین کشور و در س های حاصله از آن خواهیم پرداخت. ادامه دارد

ورزش و سله...

که ورزشکار باید آنرا داشته باشد و مهمتر از همه حوصله و پشتکار و مشق و تمرین مداوم است ورزشکاری که با حوصله مندی کار خود را پیش می برد و هر روز تحت یک پروگرام و برنامه خاص به ورزش ادامه میدهد حتما نتیجه زحمات و تلاش خود را در مدت کوتاهی خواهد دید. البته مدت کوتاه به این معنی نیست که در ظرف یکی دو روز میتوان به خواست خویش رسید شاید اولین نشانه های از بهبودی کار خود را در ظرف یکی دو ماه بدست بیاورد.

در پهلوی ورزش، گرفتن رژیم غذایی برای کسانی که به مشکل چاقی گرفتار اند خیلی اهمیت دارد. فراموش نشود که گرفتن غذای مناسب در امر سلامتی و مشکل چاقی خیلی ها موثر است.

نکاتی چند

مژده مژده مژده

(خاطرات عروسی فراموشناشدنی است)



هوتل انتر کانتی نتال با کمال میل از فامیل های نهایت عزیز و گرامی دعوت به عمل می آورد تا محافل عروسی اعضای فامیل خود را با مصرف مبلغ - / ۲۲۰۰ افغانی فی نفر بسوییه خیلی ها عالی و بین المللی در این هتل تجلیل و بر گزار نمایند .

به خاطر رضا نیت مندی بیشتر خانواده های محترم هتل انتر کانتی نتال علاوه بر تهیه غذا های لذیذ و متنوع انواع شیرینی ها و سروس عالی یک تعداد خدمات را رایگان و یک تعداد خدمات دیگر را پنجاه فیصد کمتر از قیمت اصلی آن به مشتریان محترم عرضه میدارد .

جهت معلومات بیشتر لطفاً بتلفون های نمبر (۳۱۸۵۰-۳۱۸۵۱) و نمبر فرعی ۲۰۳ شعبه فروشات و ۲۰۴ شعبه محافل هتل انتر کانتی نتال تماس حاصل فرمایند .



روشن آینده با سرعت هرچه ممکن تریوسا باشند و به این ایمان داشته باشند که آینده از آن ماست از آن مردم زحمتکش و شریف و وطن پرست ما است و هیچ نیروی را برای مقابله با حق و روشنی نیست .

مادر حالیکه شادباش ها و اراج فراوان به نیروی جوان و بخصوص سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان ابراز می داریم آینده تابناک و بدون دروغ و رنج و استبداد و ارتجاع و استثمار ربه آن هانوید می دهیم .

زنده باد جوانان افغانستان .

جوانان ما و گردان پیشاهنگ شان علاوه از جنگ گرم علیه ضد انقلاب و ظالمان کلتوری، آموزشی و پرورشی فراوانی دارند . چه جامعه که به ما از گذشته ها بهیراث مانده با تاسف باید اظهار نمود که جامعه ای است سخت عقب مانده و سلاکتار رژیم های سلطنتی و فیودالی و بالاخره امین جاسوس و باند جنایتکارش کشور خراب شده با اقتصاد و معارف عقب مانده ربه ما گذاشته اند بر ماست تابان نیروی پرتوان و فیاض خویش این جامعه را شگوفان و مردم بلا کشیده خویش را بهروز سازیم . سازمان پیشاهنگ جوانان افغانستان باید چون دریای خروشان ولی صاف و نیلگون به پیش بسوی افق های

ما لکین زمین بخصوص قشر ممتاز - زان طبقه مسلط جامعه را تشکیل میدادند و در راه دولت قرار داشتند و از امتیازات سیاسی و اقتصادی بیشتری برخوردار بودند . در راه قشر ممتاز زفیو - دالها شان را قرار داشت که خود آنها دارای اراضی بزرگی بودند و برای صلاحیت آنها حدودی معین نبود در مقابل دهقانان که اکثریت قاطع جامعه را تشکیل میدادند از هر گونه حقوق سیاسی محروم بودند . و به زمین وابسته بودند . و بدون اجازه مالک زمین حتی محل خویش را نمیتوانستند تغییر بدهند .

ملاکان زمین به خود اجازه میدادند که دهقانان را سرزنش کنند زندانی بسازند و جریمه نقدی و جنسی کنند .

تضاد طبقاتی بین فیو دالها و دهقانان تضاد عمده دوران فیو دالیسم است . مبارزه دهقانان علیه فیو دالها در تمام دوران فیو دالیسم ادامه یافته و بخصوص در پایان ورشکستگی این مرحله در نتیجه تشدید استثمار ربه عالیترین درجه خود رسید .

در شهرها یکه از قید تسلط فیو دالها خارج شده بود قدرت سیاسی و اداری در دست شهر نشینان متمدن یعنی تجاران سود خوار و برخی مالکین زمین که خود در شهرها متمرکز گردیده بودند قرار گرفت . پیشه وران که در اتحادیه ها جمع شده و توده های وسیع شهری را تشکیل میدادند مجبور بودند که برای بدست آوردن حق شرکت در امور اداری با اشرافیت شهری مبارزه کنند . از طرف دیگر پیشه وران کوچک و شاگردان پیشه وران

یعنی (سرما یداری) را پرورش داد .

برای اینکه نیروهای مولده این مواع را از سر راه رشد پرتوان خود بر طرف سازد تاریخ در بطن جامعه فیو دالی شرايط مادی مقدماتی مناسبات جدید یعنی (سرما یداری) را پرورش داد .

جوانان ما مظهر ...

انقلاب ملی و دموکراتیک و بخصوص مرحله نوین و تکاملی آن، علیه مردم فرمانروا و آزادیخواه ما، علیه کشور باستانی مرد خیز و سلطنتی و مابشکل بسیار پیشرفته و تجاوز کارانه عملی نمائند بر جوانان ما بخصوص گردان پیشاهنگ ورزجوی شان یعنی سازمان دموکراتیک جوانان افغانستان است تا بسوی شدن، مسلح شدن و ورزیدن علیه آن نیروهای شیطانی و تجاوز کار وطن، مردم و انقلاب ربه پیروزی نهایی

* جز به حق و حقانیت قلم نفرسودم
ونمی فرسایم و سفیدی و
پاکی کاغذ رابه ناپاکی و آلودگی
نکشیدم ونمی کشم ...

* وضوی آبرو و عزت زود می
شکند و پای عفت قلم نیز ... فکر
می کنید عفت قلم همان وضوی بی بی
خالداری است؟



بفرستید و در این زمینه همکاری
شما دوست عزیز و مهربان را خواها
نیم ، خدا حافظ .

**دوست عزیز و ، ف از پو هنجی
ادبیات :**

به خدمت سلام و پرسا ن می
فرستیم ، و واجب میدانیم که از شما
هم تشکر کنیم که این رشته مراوده
را حفظ نموده اید و آرزو مندیم که
این علاقمندی ورشته همکاری نا
گسسته بماند .

دوست عزیز ، دعای خیری در
نگارش و نوشتار جواب نامه ها
کرده اید ، تشکر . اما فرموده اید که
(گرچه ازین به بعد قطع شده))
ندانستیم که این صندوق ارتباط ،
از برای چه قطع شود ؟ نه تنها که
قطع نمیشود روجه تکامل هم است
و گاهی می بینید که دو صفحه مجله
را بانام و نشان خود مزین میسازد ..
من جواب نویسن مطلب شما را
دانسته بودم و از روی دانستگی و
دانا بی «اگر قبول کنید که دانا باشم
و مطلب شما را دانسته باشم !!»
قلمفرسایی نمودم و گفتم که قلم
و قرطاس را حرمتی است و بایست
محترمش دانست . از اینرو جز به
حق و حقانیت قلم نفرسودم و نمی
فرسایم و سفیدی و پاکی کاغذ را
به ناپاکی نکشیدم و نمی کشم . به
این کلمات که مشمیز کننده است ،
توجه دارید : بی شرف ، بی شعور ،
خاین ، احمق و ... و آنگاه این کلمات
را در قالب همان جملات باز خوانی
کنید و کلاه بشمینه خویش راقاضی
قبول کنید . آیا مدعی اعاده حیثیت

سلام علیکم خوانندگان و همکاران
عزیز!

به آرزوی موفقیت و سلامتی
شما می بردازیم به پاسخ نامه های
ارسالی شما :

**دوست عزیز شمس الدین آری
از ولایت هرات**

قبول فرمایید سلامها ی گرم ما را
فکاهیات برخنده و بی خنده شمارا
گرفتیم ، گفتیم بی خنده و علاوه شود
که در گزینش فکاهی دقت نما یید
و چیز بفرستید که مملو از خنده
و زهر خند و نیشخند باشد و هر
خواننده رابه خنده وادارد و نگذارد
که خود خواننده جبرا خود را بخنداند
و بگوید که آخر فکاهی خوانده ام ،
اگر خنده ندارد ، خود می خندم که
کارم به عذر نرفته باشد . فکاهیات
شمارا به متصدی صفحه خنده
سپردیم و به مصداق مشت نمونه
خروار ، فکاهی گزیدیم که به
علاقمندان همین صفحه پیشکش می
نماییم :

رئیس یکی از قبایل آدمخوران
باطیاره مسافرت میکرد . وقت
غذا خوردن لست اغذیه رابه پیش
او آوردند تاغذای انتخاب کند . او
لست غذاها را سر تا پا مرور کرد و
به میهماندار گفت ، غذا ها را نمی
بسندم ، لطفا لست اسامی مسافری
طیاره را بیارید ...

دوست عزیز ، برای اقتناع ذوق
مشکل بسند خوانندگان مجله
ژوندون فکاهیات برخنده دست اول

از بقیه نوشته شما میگذرم که به
من مربوط نمیشود آن پرسش ها را
که باربار در همین صفحه به طرح
آمده ، میگذارم به پرده شنا سان و
موسیقی دانان که به پاسخگو یی
بپردازند و شمارا و دیگر هوا خواهان
آواز احمد ظاهر راخشنود سا زند ..
میتوانید برای رفع سوء تفاهم
هابه اداره مجله ژوندون بیا یید و
کمی صحبت کنیم ... خدایار و
حافظ تان .

**دوست عزیز محمد عمر ما مور
وزارت اطلاعات و کلتور**

ماهم سلام میگوییم و مو فقیت
شما همکار عزیز را آرزو داریم .
همین نامه ارسالی شما را در یکی
از شماره های قبل به نشر سپردیم
و به این فکر نباشید که نامه بی شما
ویاز دوست دیگر مامفقود میگردد
نامه های ارسالی به ترتیب نوبت
سرهم گذاشته میشود و بعدا به پا
سخگویی شان پرداخته میشود . اگر
درنگ و تاخیری درکار می بینید ،
فقط علتش را در تراکم و افزایش
نامه های وارد شده به اداره بدانید
که نوبت رابه تاخیر می آید زند ..
به انتظار همکاری تان .

**دوست عزیز سید عبدالله متعلم
صنف دوازده لیسه مهناج سراج
سرپل :**

قصه (زاغ و جنگل) شما را خواندیم
و به قریحه و ذوق شما تحسین گفتیم
قصه زاغ و جنگل چیز ك خوب سی
بود و میشود چیز خوب و بهتر شود
از اینرو علاقمندیم که کتابها ی شعر
و قصه بسیار بخوانید و به طرز نوشتن
کلمات دقت نمایید . دریک قسمت
قصه زمانیکه زاغ چوپه های خود
را کلان میکند ، آنگاه چوپه ها از

نمی کند ؟ آیا پای عفت قلم نشکسته
است ؟ مگر چه فکر میکنید ؟ وضوی
آبرو و عزت زود می شکند و پای عفت
قلم نیز ... فکر می کنید عفت
قلم همان وضوی بی بی خالداری
بی بی خالداری است ؟ میگو یند بی بی
خالداری نامی به هر کار نا شایسته
دست می آلود و زبان می گشود و
پای دراز میگردد .. اگر ش می گفتی
که خاله وضوی راباطل کردی ؟
میگفت وضوی من به این چیزها
باطل ناپذیر است ... و گویا سرا
برده وجود او را پرده آهنین پوشانده
و رسوخ ناپذیر شده بود ، گو اینکه
وضوی او شکننده نبود . . .

اصدار حکم بی پایه و قضاوت از
پیش ساخته همانقدر نادرست است
که همچون شما دیگران را (جداز
مردم و فاصله گرفته از مردم) بگویم
آیا درست گفته ام ؟ با قاطعیت می
گویم که غلط فرموده ام ، آخر از کجا
شناخت همه جانبه یی از ایشان دارم که
ایشانرا به آن اوصاف نسبت بد هم
نمیدانم شما چگونه این نویسنده گان
جدا از مردم را (!) آنهم از یک مقاله
نیمه هنری برشناختید .

و گفته اید که قلم برتری فرد بر
جمع رانده ام ، مگر در کجا چنین گفته
ام ، چرا به من نشان نمیدهید ، شاید
همینکه نوشته بودم که بگذار دیگران
به طرز دیگری فکر کنند ، حتما
استنباط کرده اید که جمع را به پای
فرد قربانی میکنم . چه میتوانم بگویم
ما کجا بیم در این بحر تفکر ، تو
کجایی ای دوست ، و مزید بر اینها از
کجادانستید که ((جمع)) متعلق به
کسانی است که از احمد ظاهر
دفاع و پشتیبانی میکنند و (فرد) از
مخالفین ... این آمار جمع بندی
(فرد و جمع) را از کجا آوردید ؟



شناسایی مادر عاجز می مانند و مادر خویش رانمی شنا سند که ما نمی دانیم، و از قصه هم چیز استنباط نمی گردد که مفهوم و معنایی آن چیست؟ و می خواهید چه بگویید؟ گرچه می دانیم که زبان قصه از استعاره و کنایه به دور است، ولی در انتخاب (سپرداری) نا آگاهانه یا آگاهانه کنایه و راز بکار برده اید که زاغ را از هلاکت و فلاکت نجات می دهد... بهر صورت از نشر این قصه معذرت مارا بپذیرید و انتظار همکاری شمارا می کشیم .

دوست عزیز فریده از حصه دوم خیرخانه مینه :

سلام میگویم و دعاداریم که خوب باشید . نامه شما به اداره رسید ، بخوانید ؟

((سلام خود را خدمت کار کنان محترم مجله ژوندون تقدیم داشته آرزوی صحت مند ی شمارا دارم . بعد از سلام می خواهم بگویم که من انتقاد ی دارم در مورد مصاحبه ای که اخیرا با استاد مهبوش درین مجله به نشر رسیده است باید گفت که مهبوش هنرمند خوب ماست اما به این درجه نرسیده است که استادی را حق مشروعش بداند و بگوید که چون من در میان خوانندگان جوان

در مورد هنر معلومات بیشتر دارم لذا استادی حق مشروع من است باید گفت که هیچ يك از جوانان ما ادعای استادی ندارند . همچنان استاد مهبوش گفته است که حاضر است با هنر مندان جوان مسابقه دهد در حالیکه در اینجا مسابقه هیچ مطرح نیست بر علاوه مهبوش شاگرد استادان لایقی چون فضل احمد نینواز - استاد هاشم و خیال

است و اساسات موسیقی را از آنها آموخته است. هنر مندان جوان ما اکثر خودشان شروع به آواز خوانی نموده اند و درین راه گامهایی بر داشته اند. گذشته از اینها مهبوش درباره هنرمند محبوب و دوست داشتنی کشور ما ناشناس قضاوت نا آگاهانه و دور از واقعیت کرده

است به این مفهوم که مهبوش ناشناس را هنر مندی دانسته است که گویا آنطوریکه مردم درباره اش قضاوت میکنند هنرمند تاپ نیست و صدایش سوز، لی و کیف ندارد . این به کلی غلط است و کسی به این نظر موافقت نمی کند زیرا هنر مند محبوب ما ناشناس از آن هم بالاتر است که دیگران درباره اش قضاوت میکنند و هم صدایش از سوز ، لی و کیف زیاد برخوردار است، و هم از کرکتر و شخصیت عالی هنرمندی بر خوردار است که طی مدت زیاد، خدمت صادقانه ای از طریق هنر ش

به مردم کرده است و همه از صدای خوب و با کیفیت وی لذت برده اند.

ناشناس از شهرتی بر خور دار است که مهبوش هرگز نتوانسته به نیمی از شهرت نا شناس برسد از گفته های مهبوش چنین استنباط میگردد که وی از شهرت چشمگیری روز افزون ناشناس در هراس است و یا خصوصت شخصی باوی دارد که در مصاحبه اش آنرا کاملا دور از واقعیت و غیر منصفانه تبارز داده است باید گفت که به تبلیغات نمی توان کاری کرد زیرا مردم وقتی هنر

کسی را قبول کرد دیگران نمی توانند با تبلیغات سوء جلوشهر تشس را بگیرند و قضاوت شخصی هیچگونه رولی ندارد. مهبوش با این قضاوت نا آگاهانه در مورد ناشناس این هنرمند مورد قبول مردم نمی تواند از میزان محبوبیت ناشناس در بین مردم بکاهد و یا لطمه ای به شهرت ناشناس وارد سازد) .

دوست عزیز شاه محمد عزیز ی تاپیست مدیریت پلان آمریت عمومی خدمات مسکن ریاست تعمیرات وزارت دفاع ملی :

بعد از سلام عرض شود که نام مبارک شما یک قافله القاب دارد و سه سطر صفحه را گرفته است . چه

کنیم همکار ما اید، عزیز هستید و محترم . حافظه قلمزن این سطور یاری نکرد که نام داستان شما به خاطر بیاید و فهمیده شود که کدام داستان را میگویید ؟

و باین دلایل و مراحل (1) داستان شما، که فعلا نزما وجود ندارد، و واپس به شما داده نمیشود. بخوانید شعر خود را

سلام ای مادر بیچاره من
سلام ای ما در رنج دیده من
سلام ای مادر بلا کشیده
سلام ای مادر غم دیده من
تویی مادر که شبها خواب نداشتی
بیهلوی گهواره ام نشستی
مرا در آغوش نازت گرفتی
للو گفتی به گوشم تو نخفتی
ندارم طاقت بی مادی را
بیا مادر رنگم ببین تو
بیا ما در بیاد یوا نه گشتم
به سوی میخانه روا نه گشتم
ندارم پدری با او بمانم
بیا ما در بیا بیخا نه گشتم

اگر پدر میداشتید ، مادر رانمی خواستید ؟ کجاست ما در مهربان تو که نمی آید به پرسان تو ؟ و این بچه عزیز خود را به میخانه هاسر گردان میکند. بیادر جان به میخانه و ساقی خانه نروید که دمار از روز گارتان می بر آید و کار وزندگی تان ابر و خوار میگردد. ما را مسبقا نساختید که مادر مهربان شما کجاست و گویا شما هم نمی فهمید که کجاست ؟ بهر حال دعا می کنیم که مادر شما بیاید و شما را از بی مادی خلاص کند. دعای کنیم ، دعا. دوست عزیز محمد هژیر ما مور مدیریت موسسات تجارتی وزارت تجارت .

بپذیرید سلام ما را نیز . نوشته و شعر شمارا گرفتیم و سپردیم به ارباب تدقیق و مطالعه مضامین

امید داریم که به چاپ برسد . سخن ناگفته اینکه به پشت پا کت نا مه نمبر تذکره خویش را نیز نوشته بودید، که ماهیچ نفهمیدیم از چه قرار است؟

آخر ما به هویت تذکره به وزن بستره مضمون چاپ نمیکنیم و چاپ مضمون منوط به خود مضمون است نه به شکل و شمایل نویسنده و نه به تذکره و شناسنامه یی نگارنده . (که خود شما باشید) خدا حافظ برادر !

دوست عزیز محمد حکیم هژیر تاپیست ریاست دستگاه ساختمانی بنایی :

سلام مارا بپذیرید . مضمونهای را که نام گرفته اید، کاش پا سخ مارا هم تذکر میدادید که به کی سپرده ایم تا بار دیگر خبرش را از او می گرفتیم و به پرس و پال می پرداختیم که ای متصدی صفحا مطلب همکار عزیز مارا چرا به نشر نمی رسانید... بهر صورت از دو حال دور نیست یا مطلب شما مناسب نشر نبوده و یا در یکی از شماره های تازه به چاپ رسیده است که تا هنوز شما به مطالعه اش موفق نشده اید. نوشته دیگر شما که قصه از عشق دو دل داده است، متاسفانه چیزی بدر بخوری نبود و از اینرو از چاپ بازماند قصه عشق دو عاشق درست نوشته نشده بود و جاهای ربا نقطه گذاری گریز زده بودید که مفهوم را خدشه میزد و معنای مطلوب رانمی رساند. و دیگر همه گپها تکراری بود و حاصلی جز تکرار نداشت .

والسلام

مدیر مسوول : **را حظه راسخ خرمی**
معاون : **محمد زمان نیکر ای**
آمر چاپ : **علی محمد عثمان زاده**
آدرس : **انصاری واپ - جوار ریاست مطابع دولتی**
تلفون مدیر مسوول : **۲۶۸۴۹**
تلفون توزیع و شکایات : **۲۶۸۵۹**

مطبعه دولتی



Honar Lal
1977

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**